

هفت روزہ

شمارہ چار دہم



ہفت روزہ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

سکائی



Serial Number 114

April, 1972

HONAR va MARDOM

(Art and People)

Published by Directorate General of Cultural Relations

Ministry of Culture & Arts

300, Avenue Iranshahr Shomali Tehran, Iran.

Annual Subscription \$1.50, deposited in advance in A/C

No. 178 of Bank Saderat Iran, Avenue Khajeh Nassireddin Tusi.

Tehran, Iran.



عکس روی جلد : قسمتی از مقصوره بزرگ
ومخروطه گنبد مسجد گوهرشاد در مشهد

بهر و مردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

فروردین ماه ۱۳۵۱

دوره جدید - شماره صد و چهل و نهم

در این شماره :

- ✓ فرهنگستان از آغاز تا کنون ۲
- سیری در هنر ایران و دیگر سرزمین های اسلامی ۸
- نگاهی به مراسم چهارشنبه سوری در دهکده های «جوپشت» و «خور» ۲۸
- صحیفی شیرازی خوشنویس هنرمند عهد صفویه ۳۵
- «رستاخیز» ۳۹
- نفوذ ایران باستان بر هند قدیم ۴۸
- ✓ تاریخچه شهر شیراز ۶۴
- دبیری و نویسندگی ۶۸
- رموز قصه از دیدگاه روانشناسی ۷۴
- ریشه های تاریخی امثال و حکم ۷۶
- مقایسه و انتخاب فیلم های رنگی پریتیف ۷۸

مدیر : دکتر ۱ . خداپنده لو

سر دبیر : عنایت الله خجسته

طرح و تنظیم از صادق بریرانی

شریه اداره کل روابط فرهنگی

نشانی : خیابان ایرانشهر شمالی شماره ۳۰۰ شماره تلفن ۸۳ - ۸۳۱۴۷۸

فرهنگستان از آغاز تا کنون

در آغاز مجامعی بعنوان انجمن‌های ادبی تشکیل شد و گروهی که بیشتر از شاعران و ادیبان و روشنفکران زمان بودند، گه‌گاه گرد هم می‌آمدند، شعرهای خود را می‌خواندند و گاه نیز بحث‌های جدی ادبی را پیش می‌کشیدند.

از اوایل سلطنت اعلیحضرت فقید که احساسات وطن‌پرستی و دلبستگی به تمام مظاهر ملی ایران اوج گرفته بود، در زمینه زبان فارسی هم اندیشه‌ها و سلیقه‌های خاصی بکار آمد. از آن جمله، گروهی اصرار داشتند که باید زبان فارسی را از وجود واژه‌های بیگانه پاک کرد. گروهی نیز واژه‌های عربی را بدور ریخته بودند و تنها فارسی سره می‌نوشتند. جمعی هم واژه‌های فارسی‌تازه‌ای بجای اصطلاحات عربی وضع می‌کردند و در نوشته‌های خود بکار می‌بردند.

زبان فارسی برای رهایی از ضعفی که دستخوش آن شده بود و برای بازیافتن مقام والای علمی که از آغاز تاریخ به دست آورده بود در پیجده‌ای تازه می‌جست و هوایی تازه طلب می‌کرد و این امر مورد توجه خاص اعلیحضرت رضاشاه کبیر که به مبانی فرهنگ ملی ایران دلبستگی عمیق داشتند قرار گرفت و در نتیجه موضوع تأسیس سازمانی برای جلوگیری از هرج و مرج در زبان فارسی و آماده داشتن آن برای ادای تمام مفاهیم علمی و فنی و فرهنگی مطرح شد و به امر آن شاهنشاه فرهنگستان ایران به همین منظور بنیاد نهاده شد و نخست‌وزیر وقت مرحوم ذکاءالملک فروغی عهده‌دار تشکیل آن گردید و علی‌اصغر حکمت وزیر فرهنگ وقت را مأمور برپاساختن این مؤسسه کرد. وزارت فرهنگ، با مطالعات فراوان، جلساتی با شرکت گروهی از دانشمندان در محل سابق دانشکده حقوق (خانه مرحوم اتابک در خیابان لاله‌زار) ترتیب داد و اساسنامه فرهنگستان را فراهم آورد که در جلسه ۱۹ اردیبهشت ۱۳۱۴ به تصویب هیأت دولت رسید.

وزارت فرهنگ، بر اساس تعویینامه‌ای صورتی از نامه‌ای ۲۴ تن از دانشمندان را تهیه کرد و نخستین جلسه فرهنگستان ایران، روز دوشنبه ۱۲ خرداد ۱۳۱۴ در عمارت سابق دانشکده حقوق به ریاست مرحوم محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) نخست

فرهنگستان زبان ایران که اعضای پیوسته‌اش در آبان‌ماه ۱۳۲۹ تعیین شدند، در محل جدید استقرار یافت و فعالیتش را برای گشودن دریچه تازه‌ای بدرون زبان فارسی که در این سالها به نوعی بی‌نظمی در لغت گرفتار آمده‌است آغاز نمود. در سازمان این فرهنگستان کمیسیونهای متعدد واژه‌گزینی به شرح زیر در نظر گرفته شده و تشکیل یافته است:

کمیسیونهای ارتش، اقتصاد و بازرگانی، پزشکی و علوم طبیعی، جغرافیا، حقوق و علوم سیاسی و اداری، زبان و تاریخ و ادب، علمی و فنی، علوم تربیتی و علوم اجتماعی و هنرهای زیبا. در این کمیسیونها و سو کمیسیونهای آنها کارشناسان مربوط با زبان‌شناسان همکاری مینمایند و شماره آنان به ۸۰ تن می‌رسد. چنین پیداست که کوشش وسیعی برای واژه‌گزینی و دادن چهره‌ای روشن و زیبا به زبان فارسی امروز که منطبق با ضرورت‌های فرهنگی و اجتماعی باشد، آغاز شده است.

در تحقیقی که بدین مناسبت صورت گرفته‌است، با تاریخچه فرهنگستان ایران، دورانی که گذرانده است، ضرورت فرهنگستان و نیز هدف و سازمان فرهنگستان زبان ایران که امروزه دست اندر کار است، آشنا خواهید شد.

فرهنگستان ایران چگونه بوجود آمد؟

از دیرباز، در کشورهای پیشرفته مؤسسه‌هایی بنام «آکادمی» شکل گرفته است که در آنها، دانشمندان هر فن می‌نشینند، بحث و گفت‌وگو می‌کنند و راه را برای پژوهشگران روشن می‌سازند.

قدیم‌ترین و معروفترین آکادمی‌های جهان فرهنگستان فرانسه و فرهنگستان علوم شوروی است.

در ایران، اندیشه تأسیس فرهنگستان، پس از انقلاب مشروطیت بوجود آمد که دوتن از اندیشمندان: ذبیح‌بهر روز و سرهنگ علینقی وزیر، موسیقیدان و میهن‌پرست نامی از فعال‌ترین اعضای بوجود آورنده آن بودند.

وزیر وقت تشکیل شد .

از دهم شهریور ۱۳۱۲ . جلسات در عبارت معروف فرهنگستان ، پشت مسجد سپهسالار تشکیل یافت . دکتر غلامعلی رعدی نیز که در آن زمان رئیس اداره کل نگارش بود ، به ریاست دبیرخانه برگزیده شد .

پس از فروغی ، مرحوم حسن وثوق (وثوق الدوله) و بعد مرحوم حسین سمیعی (ادیب السلطنه) بر ریاست فرهنگستان برگزیده شدند و نیز اعضای دیگری ، بتدریج عضویت فرهنگستان را یافتند .

دکتر رضا زاده شفق ، علی اصغر حکمت ، دکتر عیسی صدیق ، بدیع الزمان فروزانفر ، جلال همائی ، عبدالعظیم قریب ، سعید نفیسی ، ابراهیم پورداود ، دکتر غلامعلی رعدی آذرختی ، دکتر احمد متین دفتری ، دکتر علی اکبر سیاسی ، دکتر محمود حسابی ، محمد حجازی ، حسین گل کلاب ، سرلشگر غلامحسین مقتدر ، سید محمد کاظم عصار ، محمدعلی فروغی (ذکاء الملک) ، علامه محمد قزوینی ، ملک الشعراء بهار ، علی اکبر دهخدا ، عباس اقبال آشتیانی ، احمد بهمنیار ، غلامرضا رشید یاسمی ، غلامحسین رهنما ، حاج سید نصرالله تقوی ، ادیب السلطنه حسین سمیعی ، احمد اشتری ، سید محمد تدین ، ابوالحسن فروغی ، دکتر کاظم غنی ، دکتر امیراعلم ، دکتر ولی الله ندر ، دکتر علی پرتو اعظم ، حسن اسفندیاری (محتشم السلطنه) ، معظف عدل (منظور السلطنه) ، حسنعلی مستشار و محمد فاطمی از اعضای پیوسته فرهنگستان ایران بودند . فرهنگستان ایران ، شش سال ، تا سوم شهریور ۱۳۲۰ فعالیت می کرد و رضاشاه کبیر در تمام مدت ، فعالیت های آن را زیر نظر داشتند .

در این مدت ، طرح های تازه ای در زمینه زبان و ادبیات ریخته شد و تعدادی اصطلاحات فنی و علمی بوسیله فرهنگستان برگزیده و رواج داده شد که مجموعه ای از آن بنام « واژه های نو » انتشار یافت .

امروزه ، فارسی زبانان واژه هایی چون دانشگاه - دانشکده - دبیرستان - دبستان - شهربانی - شهرداری - دادگستری - دارائی و واژه های دیگر را که بجای واژه های عربی است ، مانند مدرسه متوسطه بجائی دبیرستان ، مدرسه ابتدائی بجای دبستان ، نظمیه بجای شهربانی ، بلدیه بجای شهرداری ، عدلیه بجای دادگستری ، مالیه بجای دارائی ، بکار می برند که از کوشش های نخستین دوره فرهنگستان ایران است .

مروری از گذشته های زبان و نشر فارسی

۳۶ سال پیش از این که محمدعلی فروغی نخست وزیر وقت ، فرهنگستان ایران را می گشود ، گفت :

« ... نقص و ایراد زبان فارسی چیست ؟ اینست که

زیاده از ۶۰۰ سال است متروک و مهجور شده و از این بدتر ، بدست نااهل افتاده و سلیقه کج و معوج در آن بکاررفته و از سیر طبیعی و صحیح بازمانده و حاصل آنکه زبان فارسی برای ادای معانی و مطالبی که امروز محل حاجت است ، کافی و واضح نیست و ادبیات جدید ایرانی طبع ارباب ذوق را قانع و خرسند نمی سازد . زبان امروز ما از ادای معانی و مطالبی که امروز محل حاجت است عاجز است . . . »

وبدینگونه ، کارخانه ای که هدفش تصحیح و صیقل زبان زنگار گرفته پارسی و خلق و ترکیب واژه های تازه بود ، شکل گرفت .

انحطاط ، قرن ها بود که تاری می تنید ، واژه های بی خون و پرمهره ، در قالب ها و قواعد کهنه اسیر و زندانی بودند ، زبان ، تا حد ازار فرسوده و بیهوده ای در دست تملق و مجامله سقوط کرده بود .

نهضتی می بایست . . . یا دست کم یک خانه تکانی . نهضتی که واژه های تبعیدی را از موزه اشرافیت و تملق ، به میان مردم که صاحبان اصلی آتند برگرداند ، و یک خانه تکانی ، تا غبار ولجن چند صد ساله را از چهره واژه ها بزداید خانه تکانی با نهضت متروطمه شروع شد و حدود ۲۵ سال بعد ، « نهضت » از راه رسید .

زبان « دری »

زبانی که امروزه بدان تکلم می کنیم ، زبان « فارسی دری » است که ما آن را پیش از پیدایش شاهنشاهی هخامنشی می شناسیم و به نظر زبان شناسان تا کنون سه مرحله را پیموده است که به ترتیب فارسی باستان و فارسی میانه یا پهلوی ساسانی و فارسی نوین یا فارسی کنونی نامیده می شود .

آخرین مرحله این زبان بعد از اسلام در شرق ایران زندگانی خود را آغاز نموده و قدیمی ترین سندی که از آن وجود دارد ، مقدمه قدیم شاهنامه است که به سال ۳۶۶ هجری نوشته شده است .

بررسی این نسخه تاریخی ، تحول زبان دری را در طول بیش از هزار سال نشان می دهد .

دوران واژه های نو و نشر جدید

تا دوره ساسانیان - قرن چهارم - هنوز نشر « دری » بسیار ساده و نزدیک به نشر پهلوی است . بررسی آثار این دوره ، نظیر : رسالدهای فارسی ابن سینا و ابوریحان ، یا کتاب « عجایب الدنیا » اثر « ابوالمؤید بلخی » و کتاب « البارع در احکام نجوم » اثر « ابونصر حسین بن علی قمی » و ترجمه تفسیر طبری ، نشان می دهد که واژه های جدیدی ابداع و ترکیب شده است .

آنست که دور از تصنع و تکلف زنده و جاندار رو به نوعی موسیقی طبیعی میکند.

رونق استعارات و تشبیهات

با قرن هشتم شیوه تازه‌ای در نشر فارسی بوجود آمد، شیوه استفاده از کنایات و استعارات و تشبیهات و عبارت پردازی‌ها و مرادفات. علیرغم نثر نویسانی که در این قرن روش بهره‌گیری افراطی از لغات عربی را دنبال کردند، ساده‌نویسان تازه‌ای با بهره‌نهادند. عبید زاکانی، شاه نعمت‌الله ولی، ابواسحق شیرازی و علاءالدین عطا... در قرن نهم زمینه یک‌دگرگونی است. تا این هنگام زبان فارسی زبان علمی ایران بود. اهل قلم و علما و پژوهشگران تألیفات و آثار خود را به جامه این زبان می‌آراستند. عبدالرحمن جامی، اسیری لاهیجی، حسن بن شهاب یزدی، محمد بن فضل‌الله، قطب‌الدین ابویزدی، علامه جلال‌الدین دوانی، بدعت تازه‌ای در کنار گذاشتن از استعارات و کنایات و تکلفات نهادند و نخستین گامها برای طرد زبان تازی و احیای فارسی در کتب علمی و رساله‌های تحقیقی برداشته شد...

دوران رجعت

قرن دهم برای نشر فارسی دوران یک رجعت است. بازگشت گروهی از علما و پژوهندگان ایرانی از کشورهای عرب و تألیفات و تصنیفات تازه آنها به زبان عربی. باردیگر شیوه تازی‌نویسی را که میرفت تا از شالوده به لرزه درآید احیا کرد.

اصول کنایه و استعاره و تکلف و تصنع در لفظ دوباره بوجود آمد. تنها معدودی کوشیدند از این موج نوحاسته‌کناره بگریزند.

قاضی احمد غفاری، امیریحیی قزوینی، خورشاه بن قباد عراقی، محمد طاهر سبزواری و امین احمد رازی و تقی‌الدین اوحدی کاشانی.

قرن ۱۱ طلوع تازه‌ای برای داستان‌نویسی و افسانه‌پردازی بود. با آنکه نشر این دوره دنباله‌روی شیوه‌های قرون گذشته است، توجه خاصی نسبت به نقل روایت به زبان فارسی به ظهور رسید.

داستان‌هایی مانند: حسین کرد، چهل طوطی و نوش آفرین در این دوره نوشته شد و حکایاتی نظیر اسکندرنامه، مختارنامه، داراب‌نامه و ابومسلم به نشر جدید درآمد.

میرزا جلال منجم یزدی، ملا عبدالرزاق لاهیجی، اسکندربیک منشی، ابوالقاسم فندرسکی، شیخ بهاء‌الدین بهایی عاملی، آقا جمال‌الدین خوانساری، فرونی استرآبادی،

این واژه‌ها، بیشتر در زمینه اصطلاحات علمی و فنی خاص آن زمان بوجود آمده و مؤید این نظر است که نویسندگان و دانشمندان عصر کوشیده‌اند جای خالی واژه لغات و معانی تازه و ضروری را، با ترکیبات و واژه‌های فارسی پر کنند. گزیده‌ترین کتابهای قرن پنجم عبارتست از:

نوروزنامه حکیم عمر خیام، بیان‌الادیان ابوالمعالی غزنوی، سیاست‌نامه نظام‌الملک، نصیحت‌نامه امیر عنصرالمعالی، تاریخ مسعودی ابوالفضل بیهقی، قابوسنامه و ترجمه تاریخ بخارای ابونصر قبادی.

مروری در این آثار نشان میدهد که جای جمله‌های کوتاه و ساده گذشته را، عبارات بلند و پیچیده گرفته است. اما، تحول در واژه‌ها و ترکیب کلمات در رساله‌های خواجه عبدالله انصاری، چشمگیر است.

در این رساله‌ها، روش تازه‌ای در نگارش وجود دارد و سجع و تکرارهای فراوان در نشر قابل توجه است.

نثر قرن ششم، دنباله‌رو سبک قرن چهارم و پنج است. اما اکثر کتب مشایخ تصوف مانند: ابوالنجیب سرورددی، نجم‌الدین کبری، عبدالقادر گیلانی و عمر بن سهلان و آثاری نظیر: منشآت و مؤلفات رشید و طواط، التوسل الی‌الترسل بهاء‌الدین بغدادی، چهارمقاله نظامی عروضی، ترجمه کلیله و دمنه ابوالمعالی شیرازی، سندبادنامه ظهیری سمرقندی، تاریخ طبرستان بهاء‌الدین اسفندیاری، سلجوق‌نامه ظهیری نیشابوری، اسرارالتوحید محمد بن منور، تذکرة الاولیاء عطار، نشان می‌دهد که در این دوره اشتیاق روزافزونی به بکار بردن واژه‌های عربی، آغاز شده است. چنانکه گوئی نویسندگان این دوره، بیشتر بخاطر فضل‌فروشی، عمد داشته‌اند هرچه بیشتر مقررات و مرکبات زبان تازی را بکار گیرند.

تحول در تأثیر گلستان

در قرن هفتم دو شعبه کاملاً مشخص در نشر فارسی بوجود آمد:

۱- نویسندگان و علمائی نظیر: قطب‌الدین شیرازی، خواجه نصیرالدین طوسی و ناصرالدین بیضاوی، استفاده هرچه بیشتر از کلمات و استعارات عربی را باب کردند...

۲- و چهره‌هایی نظیر: رشیدالدین فضل‌الله مؤلف جامع‌التواریخ، قطب‌الدین بختیار، افضل‌الدین کاشانی، فخرالدین عراقی، شهاب‌الدین سهروردی، شمس‌الدین افلاکی و علی رامینی، در خلق واژه‌ها بخصوص در زمینه علمی و تاریخی و فلسفی کوشش تأثیر بخشی بخرج دادند. مهمترین کتاب نشر که در قرن هفتم نوشته شد گلستان سعدی است که تحول تازه‌ای را در نشر فارسی باعث شد. ویژگی این کتاب نثر مسجع مقفی

ملا محمد تقی مجلسی و رفیع الدین شیرازی، معروفترین
نثرنویسان این دوره بودند.

انحطاط و انفجار

نثر قرن دوازدهم، دوچهره متمایز دارد. در آغاز این
قرن «نثر» به زنجیر مبالغه اسیر آمد. ساده نویسی پنداری از
شأن و منزلت می‌کاست. سبک عرب زده و لغت گرانی که
ملا محمد باقر مجلسی در کتابهای دینی متداول کرد، در تمام
زمینه به تقلید گرفته شد.

انحطاط، در اوج خود انفجار می‌طلبد و چنین بود که
از اواخر قرن ۱۲، صدای رویش تازه‌ای حس شد، صدایی که
یک قرن بعد بوضوح بگوش‌ها رسید و در قرن ۱۴ به گونه
اکسیر جوانی، عبوزه زبان فارسی را نیرو و طراوت تازه داد.
معروفترین نویسنده این عصر میرزا ابوالقاسم قائم مقام
است که سهمی در تحول نوخیز بعهد داشت و بعد، شیخ محمد علی
حزین لاهیجی، نورعلیشاه اصفهانی، میرزا رخی تبریزی،
فاضل خان گروسی، محمد حسن مستوفی، میرزا ابوالحسن
گلستانه و محمود میرزا قاجار، میر عبداللّه شوشتری و ملا محمد
مهدی نراقی....

نخستین ترجمه‌ها

طایعه تازه در قرن ۱۳ با نخستین ترجمه‌ها از زبان فرانسه،
انگلیسی و روسی، آلمانی و بعد با انتشار روزنامه‌ها و شبنامه‌ها
آغاز شد.

نخستین اثر علمی که از زبان اروپائی به فارسی برگردانده
شد، رساله‌ای است از فن آبله کوبی که محمد بن عبدالعبور
خوئی، آنرا ترجمه کرد و به سال ۱۲۴۵ در تبریز به چاپ رسید.
اولین اثر ادبی، تاریخ پتر کبیر شارل دوازدهم است
و نیز دو کتاب ولتر که از فرانسه به فارسی درآمد.

به سال ۱۲۶۸ مدرسه دارالفنون که اولین آموزشگاه
به روش آموزشگاههای اروپائی بود گشایش یافت و نخستین
شماره ماهانه اخبار، به سردبیری محمد میرزا صالح شیرازی
در محرم ۱۲۵۳ هجری - سال سوم سلطنت محمد شاه - انتشار
یافت.

با جان گرفتن زبان پارسی، واژه‌های فارسی بتدریج
متناوبی شدند. تا آنجا که نویسندگانی پیدا شدند که به فارسی
«سره» و پیراسته از زبان عرب نوشتند، مانند یغمای جندقی
و بعد جلال الدین میرزا قاجار پسر فتحعلیشاه که نامه خسروان
را تألیف کرد. و سرانجام دوران شکوفائی و جوانی بارور
سر رسید، اگرچه به هرج و مرج آمیخته بود.

قرن چهاردهم، قفس‌ها را گشود و پرند هزاران واژه
نو، در فضای زبان فارسی به پرواز درآمد.

نخستین فرهنگستان ایران که با وجود نقص‌های فراوان،

خدماتی به زبان فارسی کرد، به سال ۱۳۲۰ با اشغال ایران
تعطیل شد. ولی، نخستین خانه تکانی صورت گرفته بود.

گروهی از دانشمندان نیز مانند علامه محمد قزوینی،
مخالف فرهنگستان بودند و وجود آنرا بدلائلی مضر دانستند.
این مخالفت‌ها باعث شد که بازار فرهنگستان از رونق افتاد
و فعالیت فرهنگستان منحصر شد به برگزاری مراسم یادبود
هرگ دانشمندان.

تجدید حیات فرهنگستان

پس از پایان دوره اشغال ایران و رفع غائله پیشه‌وری
در آذربایجان، احساس شد که مملکت محتاج فرهنگستان
است و وجود این مؤسسه برای تقویت زبان و فرهنگ ایران
ضرورت دارد.

این بود که فرهنگستان ایران از سال ۱۳۲۵ دوباره
کوشش‌هایش را آغاز کرد که تا سال ۱۳۲۷ ادامه یافت. اما
حوادث سیاسی بعدی باعث آمد که تعطیلی طولانی و یا بقولی
خوابی زمستانی برای فرهنگستان پیش آید.

فرهنگستان زبان ایران

در سال ۱۳۴۹ به فرمان شاهنشاه آریامهر که فرهنگ
ایران در پرتو رهبری معظم له به گسترش بیسابقه‌ای نائل آمده
است بنیاد شاهنشاهی فرهنگستانهای ایران تأسیس شد و
فرهنگستان زبان ایران به عنوان یکی از شعب بنیاد مذکور
پس از معرفی اعضای پیوسته آن به پیشگاه شاهانه فعالیت
خود را آغاز نمود. با توجه به این امر که فرهنگستان پیشین
با تصویب نامه هیئت وزیران تأسیس شده بود و اعضای پیوسته
فرهنگستان کنونی زبان ایران با فرمان شاهانه منصوب
گردیده‌اند و این سازمان با روشی تازه و تشکیلاتی گسترده
که همه جوانب زبانشناسی را در بر می‌گیرد آغاز به کار کرده
است عنایت خاص شاهنشاه آریامهر به زبان فارسی کاملاً
آشکار می‌گردد.

پس از استقرار در محل جدید، رئیس فرهنگستان زبان
ایران - دکتر صادق کیا معاون هنری وزارت فرهنگ و هنر -
در حالی که هدف‌ها، سازمان، وظایف و فعالیت‌های فرهنگستان
زبان ایران را شرح می‌داد، گفتاری جامع در زمینه زبان فارسی
و فرهنگستان زبان ایران داشت که نقل آن، برای آشنائی با
هدف‌ها بیشتر با این فرهنگستان و روش و خط مشی اقدامات
آن ضروری است:

زبان فارسی را از حدود دوهزار و پانصد سال پیش تا کنون
می‌شناسیم و از چگونگی تحول آن در طول این مدت آگاهی
داریم. زیرا که این زبان صورت تحول یافته زبان فارسی میانه
یا پهلوی ساسانی است که در روزگار ساسانیان زبان رسمی

و همگانی شاهنشاهی ایران بود و آثار گرانها از آن بازمانده و به دست آمده است و خود فارسی میانه دنباله و ادامه زبان فارسی باستان است که در زمان هخامنشیان بکار می رفت و کهن ترین نوشته موجود آن کتیبه ای است از اریارمنه پدرجد داریوش بزرگ .

این زبان در طول این بیست و پنج سده تحول فراوان یافته که اینک مورد بحث ما نیست .

زبان فارسی یک زبان آریائی است و بازبانهای سنسکریت (هندی باستان) ، لاتین ، یونانی ، آلمانی ، انگلیسی ، روسی ، فرانسه . . . از یک ریشه است . بنیاد واژه سازی این زبانها ترکیب است ، ترکیب ریشه ها با پیشوندها و پسوندها و با ترکیب خود واژه ها با یکدیگر .

فارسی از نظر واژه سازی بسیار تواناست و این توانائی را در تمام طول تاریخ خود حفظ کرده است با این تفاوت که در دوره های پیش از اسلام از پیشوندها و پسوندهای بیشتری استفاده می شده است و در دوره نوین یعنی دوره ای که از سده چهارم هجری آغاز می شود این کمبود با ترکیب واژه ها جبران گردیده است .

واژه سازی فارسی را هم عامه مردم و هم دانشمندان ادامه داده اند . فراوان است واژه هایی که در همین قرن بوسیله مردم ساخته شده است مانند دوچرخه ، سه چرخه ، خودنویس ، خودکار ، خودآموز ، آب خشک کن ، تخته پاک کن ، دستگیره ، آرایشگاه .

از میان دانشمندان و نویسندگان و سرایندگان پیشین برخی به این توانائی فارسی توجه بسیار کرده و از آن دریای مطالب خود استفاده فراوان کرده اند مانند ابن سینا و ناصر خسرو و نظامی ، در این جا برای مثال چند نمونه از واژه های ترکیبی که نظامی در آثار خود آورده است ذکر می شود :

شب و روز آفرین ، غم و شادی نگار ، فلک برپای دار ، چاربالش نه ، باز گونه نورد ، چشم روشن کن ، نافر جام گوی ، نگون سرانجامی ، شانه درموی ، بدسرانجام .

ملاحظه می فرمائید که چگونه واژه سازی شده و به بزرگی ترکیب اهمیتی داده نشده است . آثار این سراینده چیره دست بر است از واژه های ترکیبی .

گروهی از دانشمندان این قرن نیز از این توانائی استفاده کرده اند .

فارسی بیگمان یکی از استوارترین پایه های یگانگی ملت ایران است و در تجدید استقلال سیاسی ایرانیان در نخستین سده های اسلامی برای پدید آوردن آثار تازه به آن کوشش فراوان شده است تا مانند گذشته به صورت یگانه زبان ملی و فرهنگی و رسمی به زندگانی خود ادامه دهد . به همین جهت است که فردوسی می گوید :

بسی رنج بردم بدین سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی
فارسی در طول این بیست و پنج سده بسیار ساده تر و آسانتر شده و شماره صداها و آن کمتر گردیده است و اینک زبانی است که جنس و حرف تعریف و صرف نام و دستگاه پیچیده و مفصل صرف فعل ندارد و از زیبایی و شیوائی و بیژمائی برخوردار است . این یگانگی زبان ملی و رسمی و همگانی ایرانیان با چنین گذشته درخشان و آثار فرهنگی عالی ناگهان در برابر مشکل تازه ای قرار گرفت و آن هجوم بیسابقه واژه های فروان و روزافزون علمی و فنی و فرهنگی برخی از زبانهای باختری بود . می دانیم که علم و صنعت و فن در قرنهای اخیر در اروپا به سرعت رو به پیشرفت گذاشت و اثرات آن زندگی جهانیان را دگرگون نمود . اروپائیها می دانستند که در این پیشرفت پیشگام بودند برای آنچه پدید آمد و واژه ای برمی گزیدند و ملتهائی که در این فعالیت سهیم نبودند ناچار واژه های علمی و فنی و فرهنگی آنان را اغلب با واژه های می پذیرفتند .

آری جهانیان بستگی و نزدیکی بیسابقه ای با یکدیگر یافته اند و نمی توان درهای کشور را به روی تازه های علمی و صنعتی و فرهنگی بست و در زندگانی قرنهای گذشته فروماند . ملت هوشیار ایران یکی از ملتهائی بود که در این فعالیتها و پیشرفتها سهیم نبود ولی چون از آن آگاهی یافت کوشید که به سرعت از آن بهره مند و رفته رفته با ملتهای پیشرفته جهان همگام گردد و از اینرو ناچار واژه های بیگانه تازه ای را که اغلب با زبان او هماهنگی نداشت به زبان خود راه داد و چون شماره این گونه واژه ها فزونی گرفت بیم فرو افتادن فارسی از پایگاه والای فرهنگی دیرین و از دست رفتن زیبایی و هماهنگی آن و همچنین پدید آمدن ضعف و سستی در بنیاد فرهنگ ملی در دل او راه یافت .

در این هنگام بود که گروهی از دانشمندان به یافتن یا ساختن واژه های فارسی در برابر واژه های بیگانه پرداختند ولی چون موضوع بسیار جدی و مهم و خارج از حدود توانائی افراد تشخیص داده شد به فرمان اعلیحضرت رضاشاه پهلوی فرهنگستان ایران تأسیس یافت .

روشن است که اگر نفوذ زبانهای بیگانه در فارسی ادامه یابد در آینده همچنان که امروز برای فهمیدن نوشته ها و سروده های فارسی به آموختن زبان عربی نیاز داریم به آموختن آن زبانها نیز نیاز خواهیم یافت و آموزش زبان فارسی که خود به تنهایی بسیار ساده و آسان است دشوارتر و پرهزینه تر خواهد گردید و باید وقت بیشتری برای آن صرف نمود .

چنان که گفته شد تمدن صنعتی باختر تنها به زبان فارسی و فرهنگ ایران هجوم نیاورد بلکه زبانها و فرهنگهای بسیاری از ملتهای دیگر نیز با هجوم آن روبرو شدند . آن ملتها نیز کم و بیش به چاره اندیشی در برابر این هجوم و نفوذ سریع

بیسابقه برخاستند. در این مورد کافی است که به فعالیتها و اقداماتی که کشورهای عربی و ترکیه در همسایگی خود ما انجام داده‌اند توجهی بشود و واژه‌نامه‌های تازه این زبانها مطالعه گردد تا معلوم شود چقدر واژه تازه ساخته شده یا از واژه‌های کهن در معنی تازه استفاده گردیده است.

خود واژه‌های انگلیسی و فرانسه و آلمانی پر است از همین گونه واژه‌ها.

فرهنگستان زبان ایران به فرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر به همین منظور یعنی برای حفظ پایگاه والای فرهنگی زبان فارسی و آماده داشتن آن برای برآوردن نیازمندیهای روزافزون علمی و فنی و صنعتی و فرهنگی کشور تأسیس یافته است.

روشن است که برای رسیدن به این هدف فعالیت گسترده و پیگیر و دامنهداری لازم است و باید از تمام امکانات بر طبق اصول علمی استفاده شود.

روشی که فرهنگستان زبان ایران در گزینش واژه‌های مورد نیاز پیش گرفته است به این شرح است:

۱- تشکیل کمیسیونهای در رشته‌های گوناگون با شرکت دانشمندان و کارشناسان مربوط و زبان‌شناسان. در این کمیسیونها واژه‌های بیگانه که برابر فارسی آنها مورد نیاز است مطرح می‌شود و پس از بررسی‌های لازم يك يا چند واژه فارسی مناسب پیشنهاد می‌گردد.

۲- از راه انتشار مجله ویردای همان واژه‌ها که در کمیسیونها مطرح شده است با ذکر معنی آنها که از واژه‌نامه‌های معتبر به فارسی ترجمه گردیده است نظر و پیشنهاد دانشمندان ایران و ایران‌شناسان و فارسی‌زبانان علاقه‌مند با دادن فرصت کافی خواسته شد.

۳- از راه تهیه واژه‌نامه‌های بسامدی (یعنی واژه‌نامه‌هایی که تمام واژه‌ها را با ذکر تمام موارد استعمال آنها در بر داشته باشد) برای يكايك متنهای فارسی.

۴- از راه تهیه واژه‌نامه مترادفهای فارسی و واژه‌نامه موضوعی این زبان. این اقدام از همین امسال آغاز شده و به سرعت در پیشرفت است.

۵- از راه بررسی در فارسیهای محلی و گویشهای ایرانی.

۶- از راه بررسی در نوشته‌های پهلوی و زبانهای باستانی و میانه ایرانی. البته در صورت یافتن واژه مناسبی در این زبانها تلفظ آن با توجه به تحول زبان فارسی و اصول صداشناسی آن تعیین خواهد گردید.

۷- از راه استفاده از واژه‌هایی که از زبان فارسی به زبانهای دیگر راه یافته و در فارسی کنونی بکار نمی‌رود. پیشنهادهایی که از این راهها گردآوری خواهد شد در شورای فرهنگستان مطرح خواهد گردید و واژه‌هایی که شایسته تشخیص داده شود برای تصویب به شرف عرض اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر خواهد رسید و سپس آگهی خواهد شد، گمان می‌شود که با این روش این فرهنگستان فعالیت بیسابقه گسترده و همه‌جانبه‌ای با استفاده از همه امکانات و متناسب با فعالیتهای کشور در سایه رهبری شاهنشاه آریامهر خواهد داشت.

البته این روش وقت نسبتاً زیادی خواهد گرفت ولی باید توجه داشت که گزینش واژه‌ها یکبار انجام می‌پذیرد و شایسته نیست که به علت نقص و نارسائی تعویض آنها مطرح گردد.

فرهنگستان زبان ایران به وظیفه تاریخی و ملی و علمی مهمی که به عهده دارد کاملاً آگاه است و می‌داند که فعالیت آن باید پیوند فرهنگی ایران را استوارتر سازد و زبان فارسی را به مسیر طبیعی خود بازآورد و در آن نگاه دارد.



سری در سرائین دیگر سرزمین های اسلامی

(۲)

دکتر ورجاوند

آثار سنگی و گچ بری (استوک)

موضوع تزئین بنا و قسمت بیرونی آن بكمك كاشی و مواد رنگارنگ این تصور را پیش می آورد که هیچگاه در اسلام هنر حجاری به شکوفائی کامل نرسیده است. نحوه کاربرد مواد، بخصوص در سرستونها این تصور را تأیید میکند. با اینحال این اشتباه بزرگی است که ما بخواهیم برای حجاری جا و مقامی در حد خودش در هنر اسلامی قائل نشویم.

— از زمان بنی امیه، هنر حجاری روی سنگ نقش عمده ای را بر روی نمای قصرها ایفاء نموده است. از جمله در آثار اردن و سوریه، در این زمان سبکی را که مخلوطی از نفوذ هنری هلنیستی و ساسانی میباشد در حال شکل گرفتن مشاهده میکنیم. در این شیوه طرحهای گیاهی و حیوانی بگونه ای هم آهنگ با هم در آمیخته اند.

— در همین زمان هنرمندان بسیاری با استفاده از گچ بری (استوک)، دست به خلق مجسمه های متعددی از حیوانات و انسان زدند که از آنجمله میتوان مجسمه ای از خلیفه و خدمتکاران برهنه او را یاد کرد.

— تحول شیوه تزئینی در زمان سلسله عباسیان دنبال گردید و در يك سری از سرستونها قصرهای شاهی در حوضه میانه فرات و در همین عصر در روی سرستونها و پایه ستونها مرمری قصر مدینه الزهرا در نزدیک «کردوآ» جلوه گر گردید. — در این آثار نوعی استیلیزاسیون شدید و خشکی مربوط به نگاره ها و کنده کاری کم عمق نزدیک به شیوه هندسی مطلق را شاهد هستیم.

این هنر که بمرحله پیشرفت و ترقی رسید، همانقدر برای تزئین عوامل ساختمانی و نگهدارنده بکار گرفته میشد که برای تزئین خالص و عرضه داشت منظری بیش از پیش پیچیده. — بنظر میرسد که هجوم سلجوقیان يك حرکت و جنبش

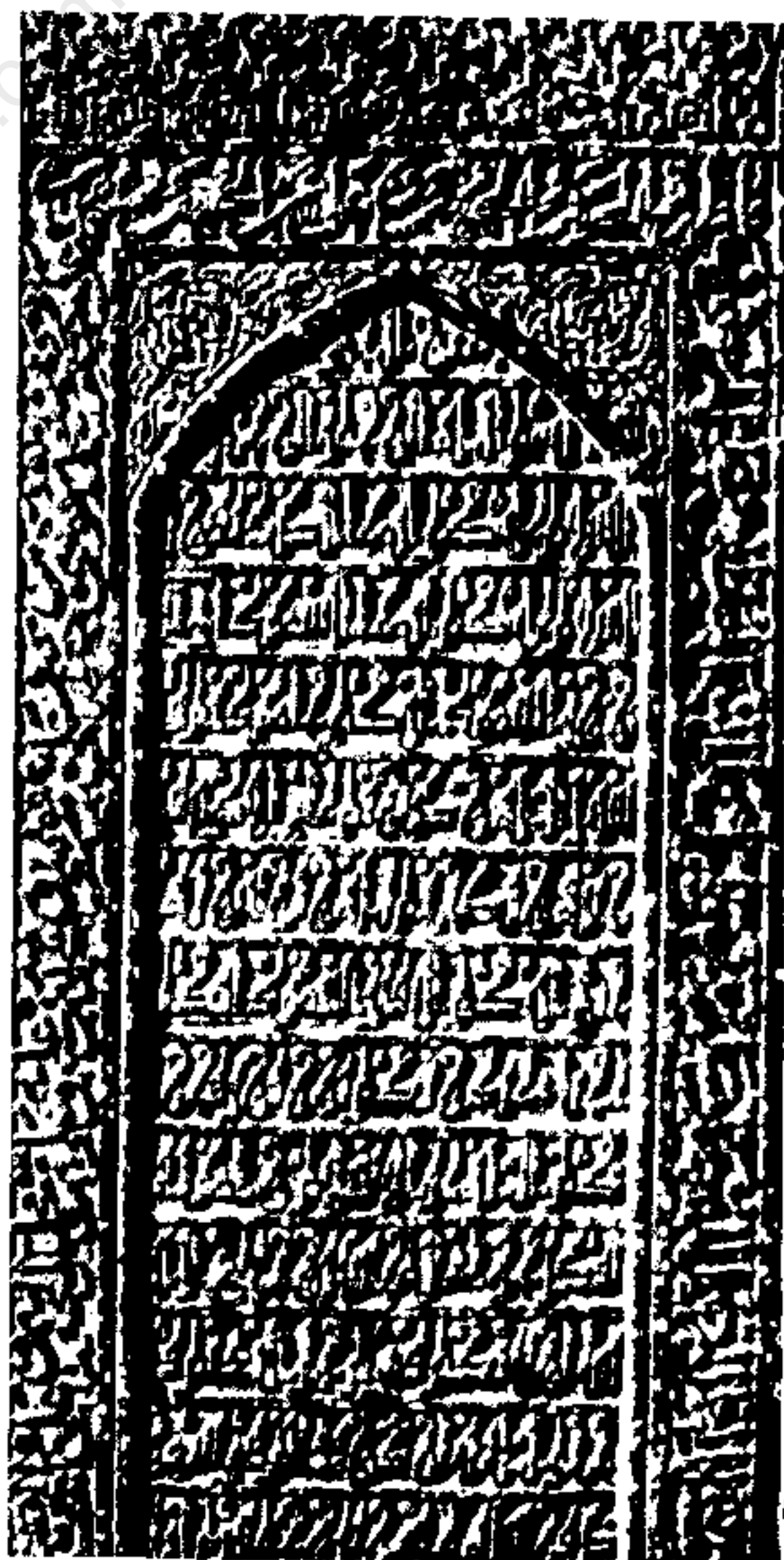




جدیدی را برای هنر حجاری سبب گردید، و در عین حال آثار تعمیری را مد روز ساخت. در آثار تولی بخصوص و همچنین در سایر نواحی که ترکها تسلط داشتند حجاری تزئینی و تصویری (تعمیر انسان و حیوان) بزودی موفقیت درخشانی را بدست آورد.

۱- اگرچه نقش‌های هندسی و گل و گیاه همیشه نقش مسلط می‌باشد، با اینحال نقش برجسته‌های مزبور زیبایی جدیدی را خلق و عرضه میکند.

۲- نقش انسان (بخصوص در ایران) و نقش حیوان بدون شك خیلی فراوان بکار رفته است، چنانکه وجود صدها حجاری با نقش انسان و حیوان دلیل زنده این امر است، بدون شك تعداد آنها بسیار فراوانتر از آن بوده که امروز در دست است. بنظر میرسد که تعداد و انواع طرحها نهایت وسیع و گوناگون بوده است ولی نقوشی چون ازدهای بهم پیچیده با بدن منحنی، شیروپلنگ و انواع پرندگان، نقش‌هایی هستند که بیش از دیگر طرحها انتخاب و بکار برده شده‌است.



شکل ۱- سنگ قبر از مرمر سفید بختاکوفی، مصر، اواخر قرن پنجم هجری قمری. از آثار بخش اسلامی موزه لوور

شکل ۲- سنگ قبر از مرمر سرخ با تزئینی بگونه محراب، ایران، میانه قرن ششم هجری. از آثار مجموعه بخش اسلامی موزه لوور

شکل ۳- سرستون کوچک ترکیبی از سنگ، ساخته شده در سوریه، مربوط به قرن سوم یا چهارم هجری. از مجموعه بخش اسلامی موزه لوور

شکل ۴- سرستون کوچک ترکیبی از سنگ، ساخته شده در اسپانیا، مربوط به قرن چهارم هجری. از مجموعه بخش اسلامی موزه لوور



۷

شکل ۵ - قطعه سنگ حجاری شده مربوط به يك پنجره ، از آثار ایران یا آناتولی مربوط به قرن ششم هجری ، از مجموعه بخش اسلامی موزه لوور

شکل ۶ - حجاری جالب با نقش يك شاهزاده بر روی سنگ خاکستری ، ساخته شده در داغستان (شمال قفقاز) ، مربوط به قرن ششم یا هفتم هجری ، از مجموعه بخش اسلامی موزه لوور

در طی قرنهای ششم و هفتم هجری يك مکتب مهم و عمده تصویری در حجاری منطقه داغستان ظهور میکند که آثار آن در جریان حفاری سال ۱۹۳۴ در «کوباچا» بدست آمده است ، در سال ۱۹۳۱ نخستین نمایشگاه آثار حجاری داغستان در لندن تشکیل یافت . در سال ۱۹۳۵ نیز «باکیروف» در مسکو کتابی درباره هنر حجاری داغستان منتشر ساخت .

شکل ۷ - قطعه ای از يك پنجره سنگی ، ساخته شده در داغستان ، مربوط به قرن ششم یا هفتم هجری ، از مجموعه بخش اسلامی موزه لوور

— از جمله در افغانستان از دوره غزنویان نمونه های بسیاری از آثار مرمری در دست است و در ایران بخصوص از دوره سلجوقیان نیز مجسمه های كوچك گچی (استوك) در اختیار داریم . — در ترکیه ، سوریه و عراق نیز نقش برجسته های مختلفی روی سنگ وجود دارد که در موزه هایی چون : موزه قونییه ، استانبول و یا هنوز در روی خود بناها در داغستان بچشم میخورد . این آثار نشانه يك هنر قوی برای منطبق ساختن تصاویر و شكلهای زنده با حالت های خاص معماری است .

— در غرب حجاری تصویری خیلی زودتر از مشرق زمین از بین میرود ، چنانکه در مشرق زمین اغلب با يك نوزایش شدید نظیر آنچه در هند دوره مغول مشاهده میشود برخورد می گردد .

آثار چوبی

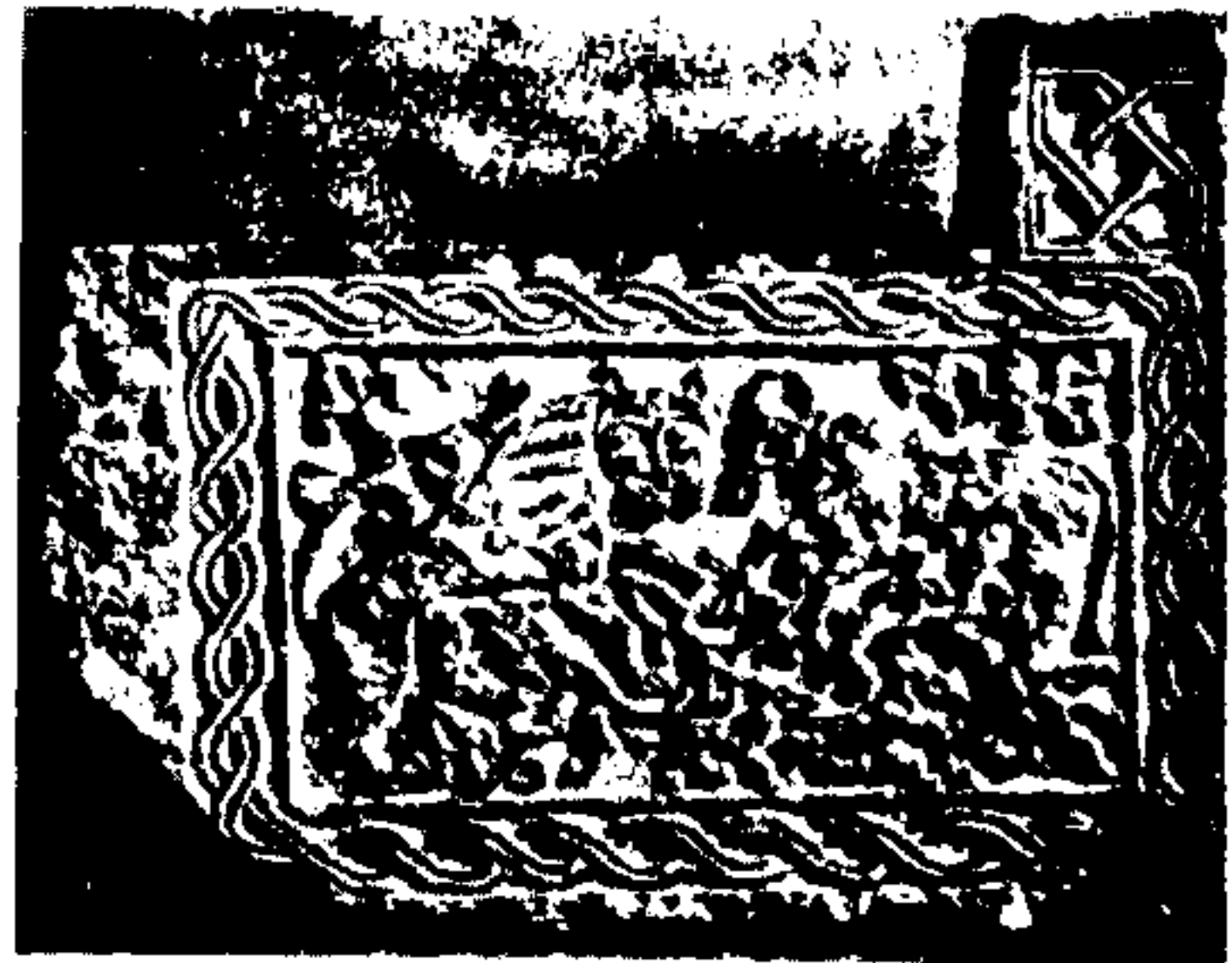
بجز هند و آناتولی بقیه سرزمین‌های اسلامی فاقد جنگل‌های عمده هستند و جنگلهای آنها ناچیز میباشد. در این نواحی چوب همیشه جنبه لوکس داشته و اغلب از سرزمینهای دور آورده میشده است.

— کاربرد چوب بصورت ستونهای بلند تنها در کشورهای با سنت ایرانی و آسیای مرکزی سابقه دارد.

— در قصرها و یا مساجد چوبهای بکاربرده شده همیشه دارای کنده کاری هستند.

— اشیاء مورد استعمال در مساجد مانند منبر، جای قرآن، رحل قرآن و غیره از جمله اشیائی هستند که با چوب ساخته شده و طی قرن‌ها بخوبی حفظ شده است.

— تکنیک کارهای چوبی با پنمورت بوده که یا بطور مستقیم روی خود اثر کار میشده است یا اینکه روی لایدهای



۸

شکل ۸ — دست‌انداز پلکان از سنگ سفید، ساخته شده در ایران، مربوط به قرن هفتم هجری. از آثار مجموعه بخش اسلامی موزه لوور
بنظر میرسد که این قطعه جزئی از مجموعه‌ای باشد که قسمتی از آن در موزه لوور، قطعه‌ای در موزه متروپولیتن و بالاخره قطعه‌ای از آن در موزه «حیف» در اسرائیل قرار دارد. با احتمال این قطعه‌ها مربوط به شهر همدان است و در حدود اواخر قرن ششم هجری کنده کاری شده است. خصوصیات هنر تزئینی سلجوقی با معرفی تصاویر مربوط به حیوانات در این اثر بخوبی مشهود است.

در تصویر حاضر در دو طرف سنگ حجاری شده است. موضوع حجاری يك روی آن عبارتست از نقش دو اسفنگس که پیشانی به پیشانی هم‌گذاشته‌اند. بدن آنها به گونه نیمرخ و صورتشان تمام رخ حجاری شده است. روی دیگر سنگ نقش يك شیر و يك گاو، با بدن نیمرخ و چهره تمام رخ دیده میشود.

شکل ۹ — سنگ در چوبی، ساخته شده در ناحیه «تکريت» عراق، مربوط به قرن سوم هجری. از مجموعه بخش اسلامی موزه لوور
شکل ۱۰ — قسمتی از قباب يك در چوبی با نقش پرندهای به شیوه استیلیزه، ساخته شده در مصر، مربوط به قرن سوم هجری. از مجموعه بخش اسلامی موزه لوور

— چشم و هم‌چشمی و رقابت بسیار شدید بین هنر رنگین (کاشی) و حجاری، سرانجام شکست و عقب‌نشینی بی‌چون و چرائی را برای حجاری روی سنگ و گچ‌بری، از حدود قرن هشتم سبب میگردد. از آن بعد وجود يك اثر معماری با تزیینات حجاری بسیار نایاب است.

— در تالارهای نمایشگاه چهارده اثر سنگی و يك اثر گچ‌بری عرضه شده است. آثار سنگی عبارتند از: سنگ قبر، سرستون، حاشیه دور پنجره و دست‌انداز پله. مجموعه مزبور از نواحی چون: مصر، سوریه، اسپانیا، ایران، تونس و داغستان بدست آمده است.





۱۱

جداگانه کار میکردند و بعد بكمك كام و زبانه آنرا روی اثر اصلی سوار میکردند.

— ذوق تهیه اشیاء چوبی بصورت هنیت و مرصع کاری بكمك عاج و آبنوس از آغاز وجود داشته و از قرن پانزدهم میلادی پیشرفت بیشتری پیدا کرده است.

— در قرنهای اولیه اسلام، هنرکارهای چوبی بیشتر به هنر «هلنیستیک» و قبلی (کویت) نزدیک است.

قطعات چوبی که از دوره بنی امیه بدست ما رسیده است بطور معمول معرف تزییناتی هستند که در آنها نقش برگ کنگر و مو با حجم چشم گیری انجام گرفته است.

از آغاز دوره عباسیان هنرمندان مسلمان تکنیک و شیوه خاصی را برگزیده و رونق دادند. این شیوه از نظر کار و تقسیم بندی و خانه بندیها همانست که در تزیینات کارهای گچبری

۱۲



۱۲



۱۳

و حجاری های قصرهای این عصر نیز دیده میشود.

— با بنیان گذاری شهر سامره يك سبك قوی و نیرومند

با طرحهای استیلایزه که معرف هنر ایستپ است بوجود آمد.

— اگر آثار چوبی قبل از قرن نهم هجری ایران خوب

شناخته شده نیستند، (بنظر میرسد که به آثار چوبی موزه ایران

باستان توجهی نشده است) آثار چوبی ترکستان در دوره تیموری

بخوبی شناخته شده است.

در این آثار نوع کار بسیار ظریف است، در آنها تزیینات

گیاهی با ساقه های نرم و بلند و تلك گلها میراث مربوط به شرق

دور را یادآور میشود.

— بدون شك با توجه به شرایط مناسب آب و هوا، در

مصر است که اشیاء چوبی بخوبی حفظ و باقی مانده است.

— در اینجا نیز نظیر سایر نواحی فاتحان اسلامی از

هنر و مردم



۱۵



۱۶



۱۴

شکل ۱۱ - محراب کوچک چوبی، ساخته شده در مصر، مربوط به قرن چهارم یا پنجم هجری. از مجموعه بخش اسلامی موزه لوور.
 شکل ۱۲ - قطعه چوب‌کنده کاری شده، معرف يك صحنه شکار با زمینه گل و گیاه، ساخته شده در مصر، مربوط به قرن پنجم یا ششم هجری.
 شکل ۱۳ - قطعه چوب‌کنده کاری شده، در «تولد» اسپانیا، مربوط به قرن ششم هجری. از مجموعه بخش اسلامی موزه لوور.
 شکل ۱۴ - قطعه‌ای از در چوبی با نوشته‌ای به لاتین، ساخته شده در سوریه، مربوط به قرن هفتم هجری.
 شکل ۱۵ و ۱۶ - نگهدارنده تیر حمال سقف از چوب سدر، ساخته شده در «فر» واقع در مراکش مربوط به قرن هشتم هجری. از مجموعه موزه ملی هنر افریقا و اقیانوسیه

داخل هم و نشانیدن عاج بر روی آن، در دوران بعد تحول یافت و ساختن اشیاء و لوازم چوبی ظریف و دقیق بصورت پولک‌کاری با چوب و فلز بیش‌ازپیش مرسوم گردید.

- در مجموعه طرح‌های تزیینی‌کننده کاری روی چوب در اسپانیا و مراکش، عشق به ایجاد تزییناتی بصورت برگ کنگر را مشاهده میکنیم.

- از آغاز قرن دوازدهم المهادیها در هنر Hispano-Mataresque نفوذ نمودند و این نفوذ عبارت بود از غیبت هر نوع جنبه تصویری و بکار بردن شیوه‌ای خاص تا سرحد به تجرید

هنرمندان محلی استفاده کرده‌اند تا حدی که اختلاف قائل شدن بین اشیاء چوبی دوران قبطی (کوپت) و دوران اسلامی مصر کار مشکلی بنظر میرسد.

- آثار چوبی دوره فاطمیان (۴ - ۶) فریبنده‌ترین آثار چوبی سرزمین مصر بشمار میرود. ارزندگی این آثار از نظر کیفیتی است که در نحوه اجراء آنها مشاهده میگردد.

موضوع صحنه‌های این دسته از آثار مربوط است به : شکار، موسیقی و زندگی درباری.

- سلیقه ایجاد آثاری با طرح‌های شبکه ستاره‌ای شکل

هنرمردم

۱۳

(آبستره) کشانیدن طرحهای طبیعی و داخل ساختن شبکه‌ای از قوس و دالبر .

— اما بتدریج که قرن‌ها میگذرد ، ما در شرق و غرب در هنر چوبی کشورهای اسلامی شاهد يك گرایش عمومی بسوی خشکی نگاره‌ها هستیم ، که علیرغم مهارت برخی از هنرمندان و غنای موادی که بکار برده‌اند هنر مزبور بسوی نوعی فتر و انحطاط پیش میرود .

— در تالارهای متعدد نمایشگاه برویهم هفده قطعه اثر چوبی عرضه شده است . آثار مزبور مربوط است به قرنهای دوم تا دهم هجری . ده قطعه از آنها مربوط است به مصر ، دو قطعه سوریه ، دو قطعه اسپانیا ، يك قطعه مراکش ، يك قطعه الجزایر و يك قطعه عراق (منطقه تکريت) .

یادآوری : چنانکه مشاهده میشود در این نمایشگاه حتی يك قطعه از آثار چوبی ساخته شده در ایران به نمایش گذارده نشده است . ولی موضوع جالب اینکه در توضیح مربوط به هنر روی چوب در سرزمینهای اسلامی نیز به ارزش و اهمیت و سابقه این هنر در ایران چنانکه باید اشاره‌ای نشده است . در حالیکه نمونه‌های موجود آثار چوبی ایران از حدود قرن چهارم بعد ، معرف وجود يك هنر موفق در این زمینه در ایران است ، هنری که در برخی از نمونه‌های آن ، بخصوص در بین آنچه که مربوط به قرنهای پنجم تا هفتم میگردد ، شاهد چیره‌دستی هنرمند در ایجاد مجموعه‌ای از قاب‌بندیها با طرحهای



۱۷





۲۱



شکل ۱۷ - عود سوز برنزی مینانشان بشکل مجسمه شیر، ساخته شده در ناحیه خراسان، مربوط به قرن پنجم یا ششم هجری. از مجموعه بخش اسلامی موزه لوور

شکل ۱۸ - پارچ مسی نقره‌نشان، ساخته شده در ناحیه خراسان، مربوط به قرن هفتم هجری. از مجموعه بخش اسلامی موزه لوور

شکل ۱۹ - شمعدان مسی نقره‌نشان و مس قرمز، ساخته شده در ناحیه خراسان، مربوط به قرن ششم هجری. کتیبه بالایی بخط نسخ و کتیبه پایینی بخط کوفی ساده نوشته شده است. تزیینات برجسته بر روی این اثر ارزش خاص بدان بخشیده است. از مجموعه بخش اسلامی موزه لوور

شکل ۲۰ - جعبه بشکل امامزاده گنبددار از جنس مس، نقره و طلا نشان، ساخته شده در ناحیه فارس، مربوط به قرن هشتم هجری. از مجموعه بخش اسلامی موزه لوور

شکل ۲۱ - شمعدان مسی نقره‌نشان و طلا نشان، ساخته شده در ناحیه فارس، مربوط به نیمه اول قرن هشتم هجری. از مجموعه بخش اسلامی موزه لوور

متناسب، مرکب از نگاره‌های گیاهی و کتیبه‌ها میباشیم. نمونه‌ای از این آثار را میتوان در موزه ایران باستان مشاهده کرد.

آثار برنزی و مسی

- بسیاری از اشیاء فلزی نمایشگاه هنوز مورد مطالعه

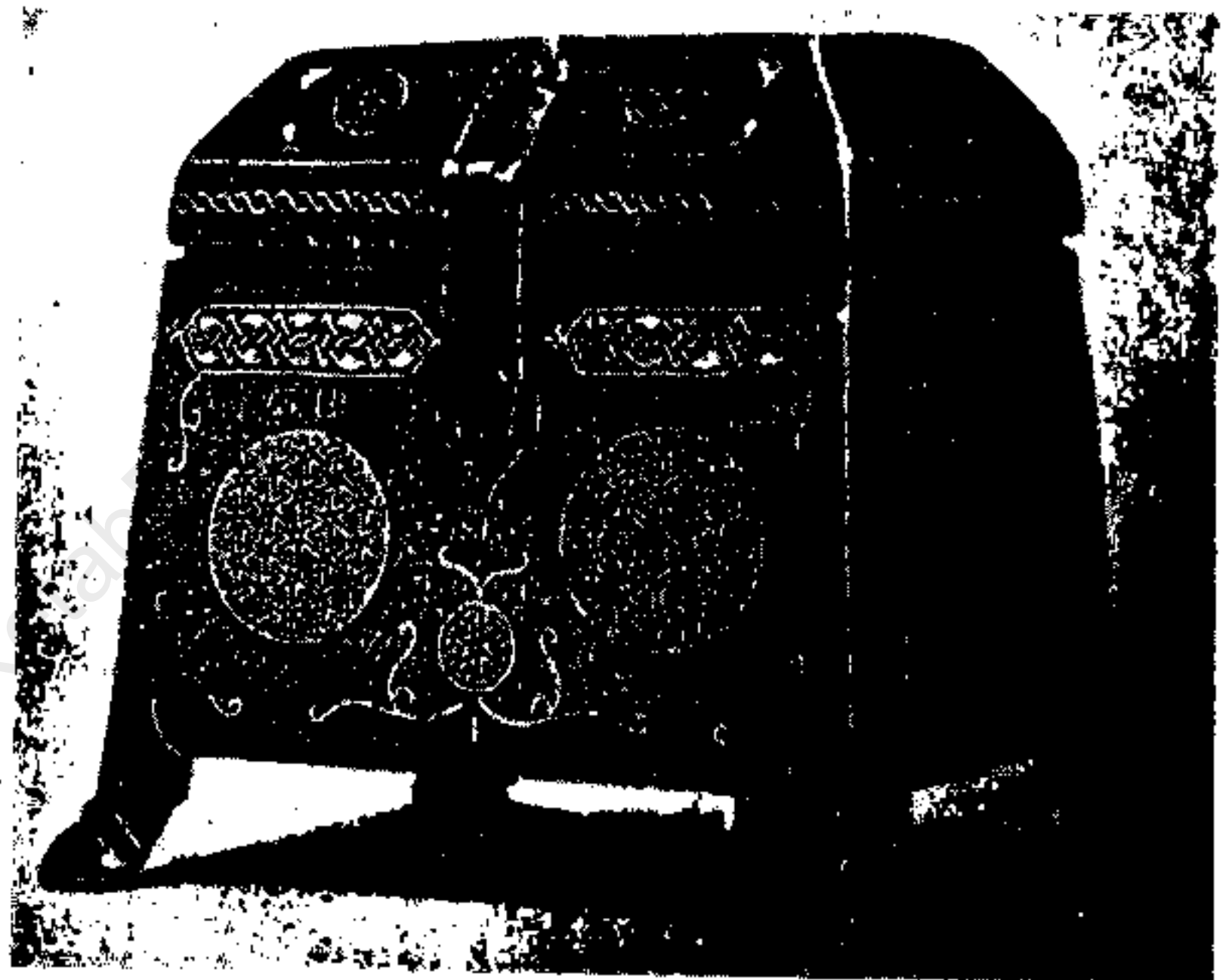


۲۴

شکل ۲۳ - تگن مسی، نقره و طلا نشان، ساخته شده در ناحیه فارس، مربوط به سال ۷۳۸ هجری. از مجموعه بخش اسلامی موزه لوور
شکل ۲۴ - جعبه پایه‌دار مسی، نقره و طلا نشان، ساخته شده در ایران، مربوط به قرن هشتم هجری. از مجموعه بخش اسلامی موزه لوور
شکل ۲۵ - پایه برنزی نقره و طلا نشان، با احتمال زیاد ساخته شده توسط «عزالدین اصفهانی» برای مقبره خواجه احمد یسوی در ترکستان. مربوط به اواخر قرن هشتم هجری. از مجموعه بخش اسلامی موزه لوور



۲۲



۲۳

۱ - برنز خراسان :

در حال حاضر این محقق است که خراسان، این استان وسیع شرقی ایران به تنها نقش بسیار مهمی در هنر فلزکاری ایران داشته بلکه نقش مهمی نیز در امر هنر فلزکاری دنیای اسلامی ایفاء کرده است.

- در قرن ششم هجری است که خراسان موقعیت ممتاز و طراز اول را در امر تولید آثار فلزی کسب میکند، زیرا در حالیکه ما هیچ نشانی از خلق آثار فلزی در این عهد در سرزمین‌های عربی در دست نداریم، دهها اثر مربوط به خراسان را پیش رو داریم. ولی بدبختانه باید گفت که تمام آنها از

قرار نگرفته و درباره آنها چیزی نوشته نشده است. زیرا که هنوز هنر فلزکاری کشورهای اسلامی چنانکه لازمست مورد مطالعه قرار نگرفته و تنها (رایس^۱) بررسی‌هایی در این زمینه انجام داده است.

- یکی از ویژگیهای آثار فلزی سرزمین‌های اسلامی وجود نوشته و کتیبه‌هایی است که از قرن ۶ هجری بر روی اغلب آنها وجود دارد و در نتیجه امکان طبقه‌بندی و تعیین تاریخ آنها را میسر میسازد.

کتیبه‌های مزبور بیشتر به کوفی و بزبان فارسی و عربی نوشته شده است. آثار برنزی و فلزی موجود در نمایشگاه به پنج گروه زیر تقسیم میشود :



۴۶

۴۵

شکل ۴۵ - ابرق برنزی نقره‌نشان، ساخته شده در ایران یا ترکیه، مربوط به قرن هشتم هجری. از مجموعه بخش اسلامی موزه لوور وجود دو کتیبه بر روی این اثر و اختلافی که در زمینه نوشتن برخی کلمات یکسان در آنها مشاهده میشود، مسائل خاصی را درباره این اثر و انتساب آن به فرد معینی بوجود آورده است و احتمال دارد که نوشته‌های مزبور در دو مرحله انجام گرفته باشد.

شکل ۴۶ - مجسمه برنزی طاوس، ساخته شده در اسپانیا، مربوط به قرن ششم هجری. از مجموعه بخش اسلامی موزه لوور از مشخصات قابل توجه این اثر وجود دو نوشته یکی به عربی و دیگری به لاتین است. نوشته عربی آن عبارتست از: «عمل عبدالملک النصرانی»

حفاریهای قاچاق بدست آمده است. ولی وجود تاریخ و امضاء سازنده یا صاحب آن و مقایسه بین این آثار و دیگر آثار مکشوف، در مورد معین ساختن و مشخص ساختن محل اصلی آنها در خراسان، جای شک باقی نمیگذارد.

آثار برنزی خراسان دارای طرحهای کنده کاری و نقره و مس قرمز نشان هستند. استعمال اینگونه شیوه تزئینی در اصل به قرن هشتم میلادی میرسد.

موضوعهای تزئینات تصویری این آثار از سنت هنری ایرانی با سابقه چندین قرن اقتباس شده و عبارتست از جشنهای مربوط به شاهان و شاهزادگان در باغها و گردشگاهها و منظره‌های مربوط به شکار در باریان و شکار با باز و شاهین (شیوه‌ای از شکار که بعد از جنگهای صلیبی در اروپا نیز رایج گردید). در وسط نقش‌های مزبور طرح‌های آبستره نیز کار شده است. — در حدود اواخر قرن ششم و آغاز قرن هفتم هجری در نوشته‌های مربوط به دعا و نیاز برای صاحب اثر، نوشته‌هایی بخط کوفی و نسخ بکار برده شده است.



شکل ۴۷ - عودسوز برنزی، ساخته شده در اسپانیا،
مربوط به قرن ششم یا هفتم هجری . از مجموعه
بخش اسلامی موزه لوور

نوشته‌های روی این آثار هرچند هم که بدون تاریخ باشد، با توجه به شکل و نوع نوشته و خط می‌توان نسبت به تاریخ گذاری آنها اقدام کرد .
باید گفت که استفاده از کتیبه کوفی در روی آثار فلزی ایرانی کمی بعد از حمله مغول قطع میشود و دیگر مشاهده نمی‌گردد .
بطور کلی باید گفت که حمله مغول بدلیل کشتارهای وحشیانه در نواحی پرجمعیت و تغییراتی که در دنبال آن در برخی زمینه‌ها رخ داد ، ضربتی نگهدارنده بر هنر فلزکاری خراسان وارد ساخت .

۴ - آثار هنرمندان موصلی و شاگرد آنها

«مهاجرت فلزکاران خراسان به کشورهای عربی» :

در مورد مهاجرت هنرمندان فلزکار خراسانی به نواحی



شکل ۴۸ - طشت می نقره نشان بنام « سلطان الملك العادل ابوبکر » .
 ساخته شده در سوریه ، مربوط به قرن هفتم هجری . از مجموعه بخش
 اسلامی موزه لوور

شکل این طشت و شیوه تزئینات آن بطور کامل معرف سبکی است
 که در ایران پایه‌گذاری شده و نمونه‌های متعددی باینگونه ساخته شده
 است . بر روی این طشت کتیبه به نسبت منضی وجود دارد که در آن
 القاب سلطان نوشته شده است و بی‌مناسبت نیست قایر ای آشنائی بانمونه‌ای
 از کتیبه‌هایی از این نوع در زیر به نقل آن بپردازیم :

عَزَّ لمولانا السلطان الملك المالك العالم العامل المؤيد المظفر المنصور
 المجاهد المربط سيف الدنيا والدين عضدا لاسلام والمسلمين قاصع الكفرة
 والمشرکين قاتل المتمردين محي العدل في العالمين ناصر الحق بالبراهين
 حامی ثغور بلاد المسلمين منصف المظلومين من الظالمين ابواليتاما
 والمساكين عماد الخلافة قسيم المملكة ركن الامة ناصر الملة فلك المعالي
 قطب السلاطين مهلك الملحدین مجمر المجاهدين مالك رقاب الامم سلطان
 العرب والعجم بهلوان الشام ملك العراق اوحد العصر المؤيد بالنصر حامی
 الثغور بالطعن في الثغر ابوالمنائح مصداق المدائح الملك العادل ابی بکر بن
 مولانا السلطان الملك الكامل ربی المعالی محمد ابن ابی بکر بن ایوب
 عز نصره .



۳۰



۳۹

شکل ۳۱ - گلدان مسی نقره‌نشان ، ساخته شده در سوریه یا مصر ، مربوط به نیمه دوم قرن هفتم هجری . از مجموعه بخش اسلامی موزه لوور
شکل کلی گلدان بیشتر تحت تأثیر شکل گلدان‌های قرون وسطی اروپا ساخته شده است .

شکل ۳۳ - شمعدان مسی نقره‌نشان «داود ابن سلامه الموصلی» . ساخته شده در عراق یا سوریه شمالی ، با تاریخ سال (۶۴۶) . از مجموعه موزه هنرهای تزئینی پاریس
باید توجه داشت که تزئینات مرصع کاری روی شمعدان مربوط به مدتها بعد از ساختن خود شمعدان است .

شکل ۳۹ - گلدان مسی نقره‌نشان بنام «سلطان صلاح‌الدین» ساخته شده در دمشق یا حلب ، مربوط به قرن هفتم . از مجموعه بخش اسلامی موزه لوور

بر روی گلدان پنج حاشیه کنیه دیده میشود که بر روی حاشیه وسط چنین نوشته شده است :

«عزَّ لمولانا السلطان الملك الاعظم الملك الناصر . العالم العادل المؤيد المتقن المنصور المجاهد المرام - بط صلاح الدنيا والدين ركن الاسلام والمسلمين ناصر الحق بالبراهين محي العدل في العالمين ابي المتقن يوسف ابن السلطان الملك العزيز» .

شکل ۳۰ - آفتابه مسی نقره‌نشان بنام : «السلطان الملك الناصر صلاح الدين يوسف» ، ساخته شده در دمشق ، مربوط به قرن هفتم هجری (۶۵۷) . از مجموعه بخش اسلامی موزه لوور



۳۳

غرب ایران و سرزمین‌های عربی بعد از حمله مغول و ادامه کار در آن سرزمین‌ها در کاتالوگ نمایشگاه چنین آمده است : «امروز متخصصان نظری را که توسط «رایس» و «گرا بار» ابراز شده قبول دارند . براساس نظر این دو تن حمله مغول بایران سبب فرار و غزیمت هنرمندان ناحیه خراسان بجانب غرب گردید» .

این هنرمندان و شاگردان آنها بنیان گذار کارگاههای برنریزی مختلفی گشتند . آثار این هنرمندان دارای امضائی با نام «موصلی» است که ما این صفت را بمنظور سهولت امر برای مشخص ساختن دسته دوم آثار برنزی نمایشگاه بکار می‌بریم .

از حدود سال ۱۲۲۰ میلادی (زمان حمله مغول) ما با تعدادی آثار برنزی برخورد میکنیم که دارای امضاء موصلی است . از این مجموعه فقط یکی در شهر موصل در عراق ، یکی در دمشق و چهارتای دیگر در قاهره ساخته شده‌اند .

مطالعه امضاءها این امر را روشن می‌سازد که سازنده یکی از این آثار که در قاهره سکونت داشته فرزند سازنده‌ای بوده که آفتابه دمشقی را ساخته بوده است ، و این امر نشان میدهد که خانواده‌های هنرمند از جهت شرق به غرب تغییر مکان میدادند و مهاجرت میکردند .

از طرف دیگر اگرچه شیوه کار در این اشیاء مختلف فلزی یکسان نیست ، بر روی بسیاری از آنها موضوع‌هایی را مشاهده

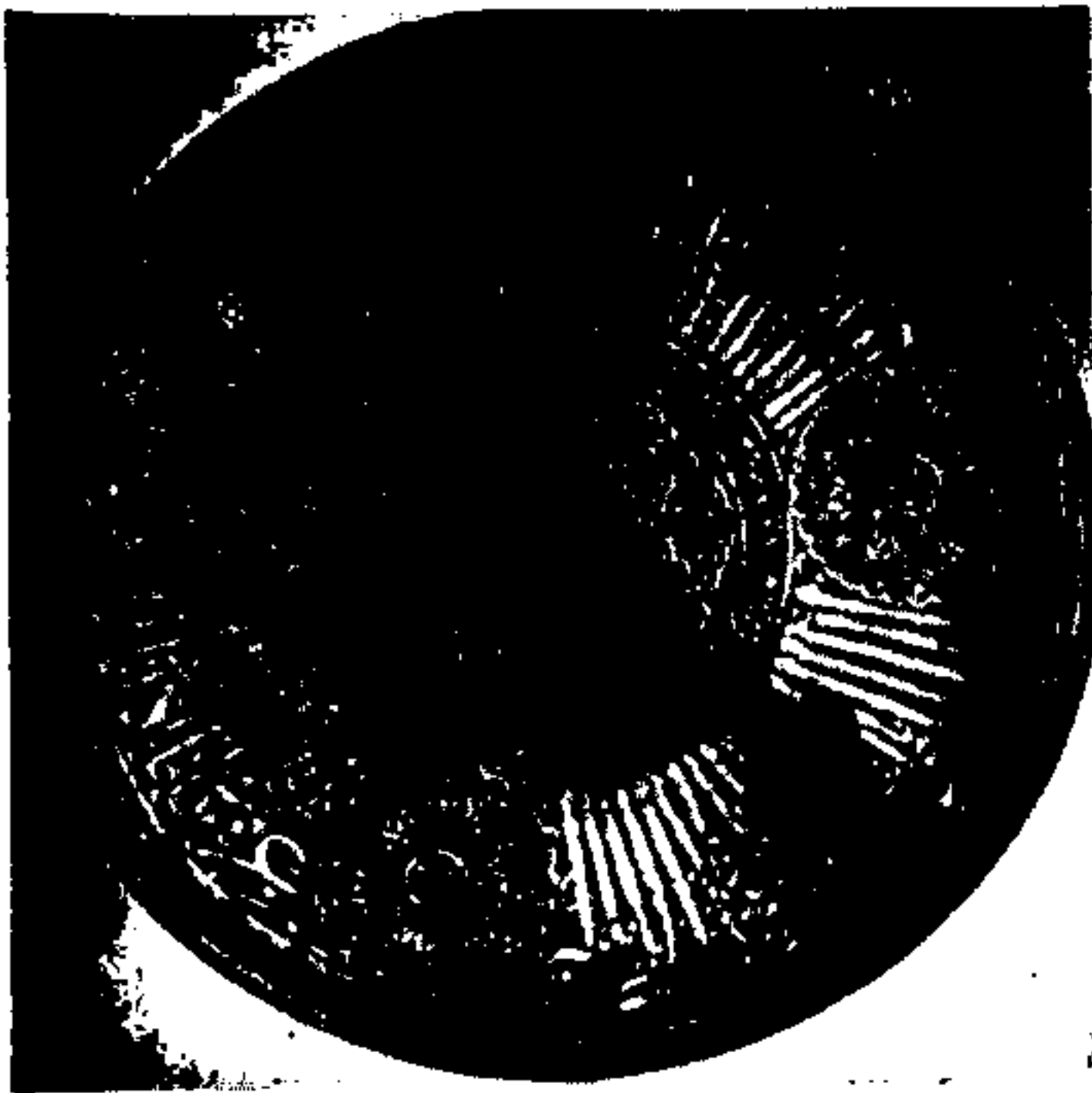


۳۱



۳۳

۳۴



شکل ۳۳ - طشت مسی طلا و نقره نشان، ساخته شده در سوریه، در نیمه اول قرن هشتم هجری، از مجموعه آثار بخش اسلامی موزه لوور. این طشت از نظر شکل و شیوه تزئین نشان‌دهنده تأثیر شدید طشت‌های مسی ناحیه فارس است.

شکل ۳۴ - سینی برنزی چکش‌کاری شده و نقره‌نشان، با نام سلطان سلسله «رسولی» یمن، مربوط به قرن هشتم هجری، از مجموعه بخش اسلامی موزه لوور.

کتیبه‌ای که نام سلطان در آن ذکر شده از نظر نوع انشاء با کتیبه‌های دیگر آثار فلزی که تا بحال با آن برخورد شده تا حدی تفاوت دارد و از اینرو به ذکر قسمتی از آن می‌پردازیم:

«عَزَّ لِمَوْلَانَا وَ مَلِكُنَا وَ مَالِكُ عَضْرُنَا وَ زَمَانِنَا السُّلْطَانُ، الْمَلِكُ الْمُجَاهِدُ سَيْفُ الدِّينِ وَ الدِّينِ عَلِيُّ (بْنِ) السُّلْطَانِ، الْمَلِكُ الْمُؤَيَّدُ هَزْبِ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ دَاوُدُ ذُو جَلَالِ اِيسْتَيْنِ السِّيفِ وَ الْقَلَمِ».

بادامی و ابروهای کمانی، و بالاخره شیوه کارگاه‌ها معرف ادامه شیوه کار کارگاه‌های خراسان است. برزوی آثار فلزی که مدت‌ها بعد نیز در قاهره ساخته شده است، در میان موضوعات تصویری، طرح‌های کاملاً ایرانی

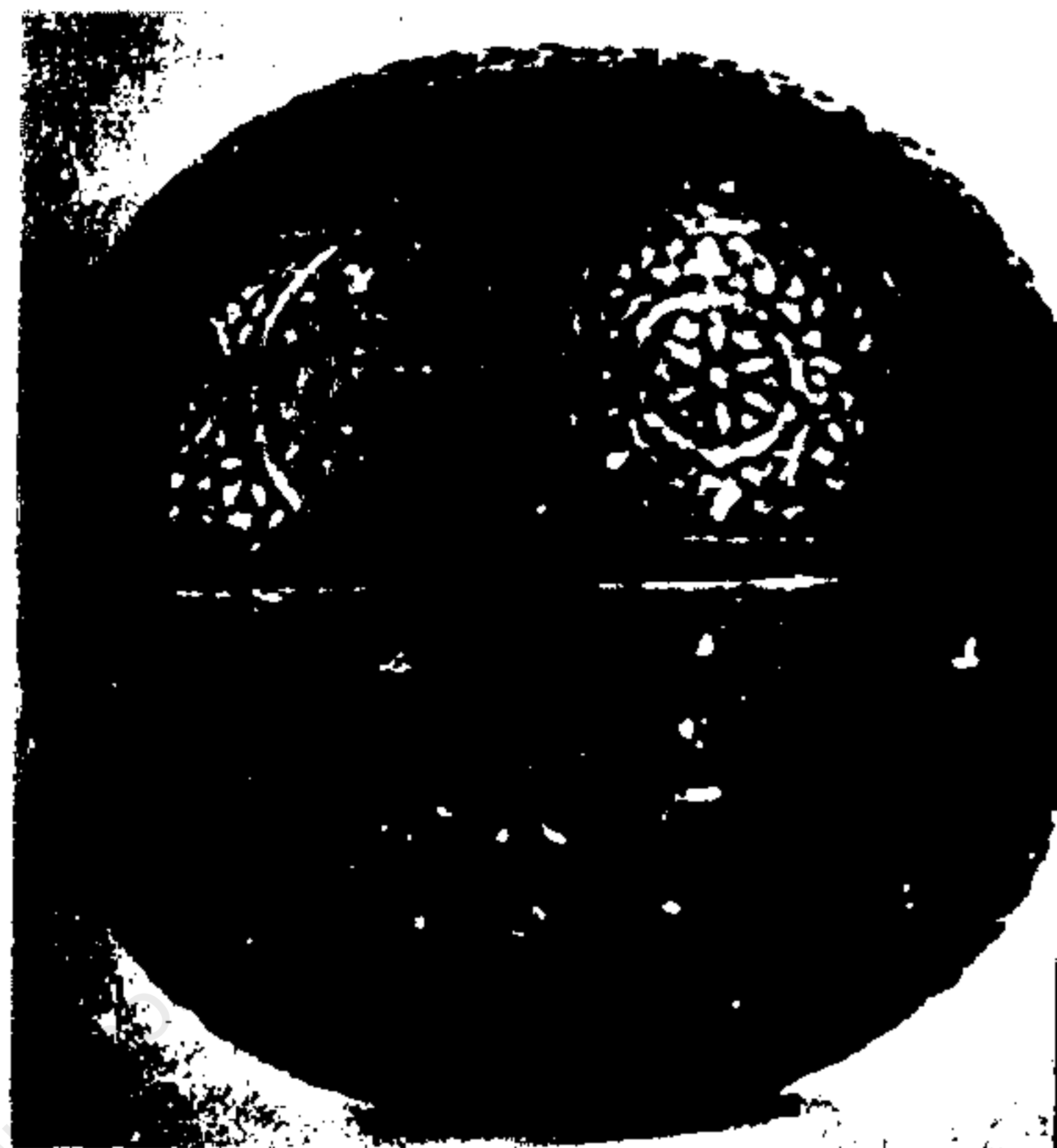
می‌کنیم که از شیوه تصویرنگاری ایرانی ملهم شده است. همچنین تیپ و گونه و شکل چهره‌ها نیز تحت تأثیر تیپ و شکل چهره ایرانی طرح شده است. بخصوص تیپ چهره‌ای که در اشعار فارسی فراوان توصیف شده است: صورت گرد، چشم‌های

۳۴

مانند نقش بهرام گور و آزاده را مشاهده میکنیم .
 - بنابراین میتوان چنین نتیجه گرفت که آثار برنزی با نام موصلی معرف هنر فلزکاری خراسان است که توسط هنرمندان ایرانی فراری از کشور در کشورها و سرزمینهای عربی خلق شده است .

۳ - آثار مسمی مصر و سوریه در دوره مملوکها :

بعد از گسترش هنر فلزکاری متعلق به هنرمندان خراسان در کشورهای عربی ، هنر فلزکاری در سوریه و مصر نیز متحول گردید. ولی چگونگی این تحول از نظر تاریخی بر ما پوشیده است و روشن نیست .
 باید گفت که ما هیچ گونه اطلاعی از هنر فلزکاری این سرزمینها قبل از حمله مغول و دست کم از حدود اوایل قرن ۶ تا اوایل قرن ۷ هجری در دست نداریم .
 - آثار دوره مملوکها پیوستگی قابل ملاحظه ای را با هنر فلزی موصلی نشان میدهد با این تفاوت که نام حکمرانان مصر و سوریه بر روی آثار است ولی آثار امضاء سازنده را ندارد .
 - در قرن هشتم هجری يك موج نیرومند دیگری مربوط به نفوذ هنر ایران بر روی تزیینات آثار فلزی سرزمینهای سوریه و مصر مشاهده میگردد که ویژه گی عمده آن تزیینات آبشده است .



۴ - آثار مسمی ایران غربی در قرن چهاردهم (فارس) :

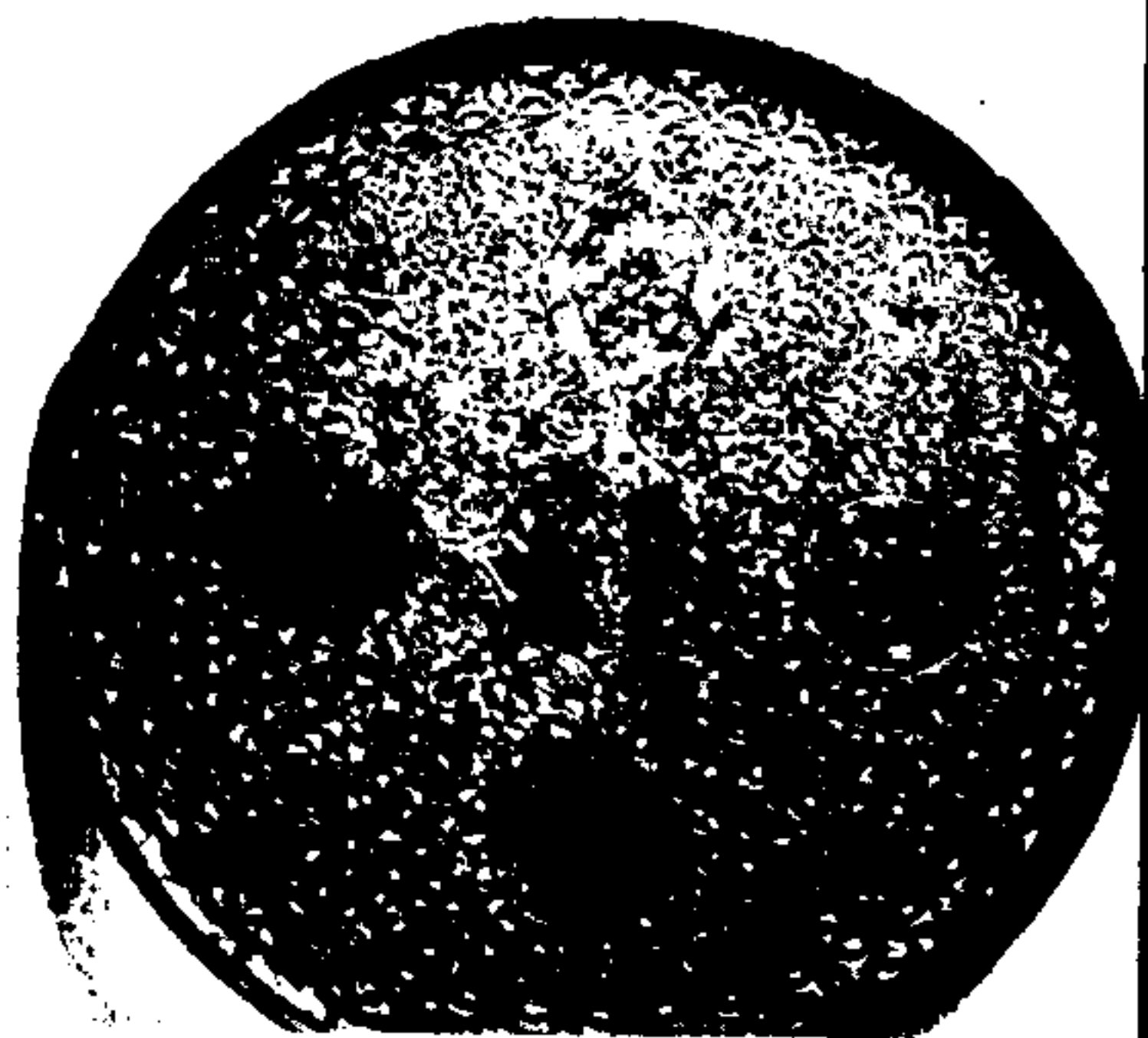
بیش از چند سالی نیست که يك مکتب جدید فلزکاری مربوط به برنجکاران فارس تشخیص داده شده است . مطالعه يك سطل برنزی و يك تشت موجود در موزه ارمنستان توسط Giuzalin در روسیه و بررسی دو تشت موجود در موزه لوور در سال ۱۹۶۹ که دارای نام حکمرانان فارس میباشند ، وجود مکتب فلزکاری فارس را تأیید کرد .
 در حال حاضر مشکل است بگوئیم که آیا این مکتب منحصر به خود فارس بوده و یا اینکه در نواحی دیگر نیز بکار برده شده است .

۵ - مکتبهای دیگر :

در کنار چهار دسته اصلی مورد بحث اشیاء فلزی ، اشیاء منفرد فلزی به گونه های دیگری را نیز میتوان یافت . در این باره مطالعه علمی هنوز در جریان است و بجائی نرسیده است . از جمله این آثار ، نمونه های زیر را باید نام برد :

شکل ۳۵ - تودسوز مسمی ، نقره و طلا نشان ، ساخته شده در کارگاه مسلمانهای ونیز ، مربوط به اواخر قرن نهم هجری . از مجموعه بخش اسلامی موزه لوور

شکل ۳۶ - پشقاب برنزی چکش کاری شده و نقره نشان ، ساخته شده در ونیز ، مربوط به اواسط قرن دهم هجری . از آثار موزه لوور





شکل ۳۸ - شمشیر فولادی ، تزیینات دسته ، ترکیبی است از نقره - طلا و عاج ، ساخته شده در مراکش ، مربوط به اواخر قرن دهم هجری . از مجموعه هنر ملی آفریقا و اقیانوسیه



شکل ۳۷ - کلاهخود بایزید دوم ، ساخته شده در استانبول ، مربوط به اواخر قرن نهم هجری . از مجموعه موزه اسلحه پاریس

الف - آثار برنزی اسپانیای عرب مربوط به قرنهای ۵ تا ۶ هجری . هنری بسیار ناشناخته که اغلب آثار آنرا به محل‌های دیگر نسبت میدهند .

ب - آثار ساخته شده در مصر .

پ - آثار سیسیل که باید آثار مربوط به کارگاههای ونیز در قرن نهم و دهم هجری را نیز بدان افزود . این آثار چنانکه مشهور است توسط هنرمندان ایرانی که باین نواحی آمده‌اند ساخته شده است .

ج - وبالاخره اشیائی که در مصر و سوریه ساخته شده و در دوران رنسانس در اروپا انتشار یافته و نگاره‌های شرقی را رایج گردانده است .

در تالارهای دوازده گانه نمایشگاه در مجموع ۵۱ اثر هنری برنزی و مسی عرضه شده که به نواحی چون : ایران ، مصر ، سوریه و اسپانیا تعلق دارند .

هنر اسلحه سازی

باید دانست که اسلحه‌های قدیمی اسلامی خیلی کمیاب است ولی چند نمونه‌ای مربوط به قرنهای هشتم و نهم حائز این اهمیت است که بتواند درخشش وعظمت این هنر را که ریشه‌ای عمیق در گذشته دارد نشان بدهد.

— از جمله میتوان اسلحه‌های خاص دمشق را یاد کرد که ساختمان آنها متکی بر سنتی کهن میباشد.

— در زمان حکومت «نصری» ها گروناد با ساختن شمشیرهایی با دسته‌های مزین معروفیت بسزائی کسب کرد.

— در شبه جزیره عربستان و بخصوص در یمن نیز از دوران کهن صنعت اسلحه سازی شکوفا بوده است.

— از قرن ششم هجری کیفیت تیغه‌هایی که در فارس ساخته میشدند در تمامی دنیای اسلامی معروف بود.

— همچنین فعالیت اسلحه سازی مشهور دمشق که بوسیله «مملوکه‌ها» تشویق وتقویت گردید، قابل توجه است.

— پس از آنکه امپراطوران عثمانی، مصر و سوریه را به امپراطوری خود افزودند، هنرمندان را به استانبول بردند و آن شهر را بصورت یکی از مراکز مهم تولید اسلحه درآوردند.

— در زمان صفویه نیز ساختن و تولید اسلحه با موفقیتی نظیر ترکیه عهد عثمانی، در ایران پیشرفت کرد.

— در اصفهان و شیراز که دوا مرکز بزرگ تولید اسلحه بشمار میرفتند، اسلحه ساز معروف اسدالله آنچنان پیروزی بدست آورد که امضاء او حتی در قرن دوازدهم هجری نیز تقلید میشد.

— تا قرن هشتم تیغه‌ها تمامی مستقیم بودند ولی بعد از آن تحت نفوذ مغولها شمشیرها قوس برداشتند بنحوی که يك نوع اسلحه جدید بنام قلیچ بوجود آمد. این نوع اسلحه را بخصوص در ترکیه مشاهده میکنیم.

— در همین زمان در ایران نیز نوعی شمشیر با قوس بیشتر بوجود می‌آید.

— از طرف دیگر مغولها خنجرهایی با دسته‌های مرصع را رایج کردند.

— تیغه شمشیرها اغلب طلاکوب بودند و روی آنها سوره‌های قرآن - نام سازنده - نام صاحب آن و اغلب تاریخ ساختمان دیده میشود.

— و بالاخره يك نقش جادویی بر روی آن کنده میشد تا برای صاحبش در زمان جنگ پیروزی بیاورد.

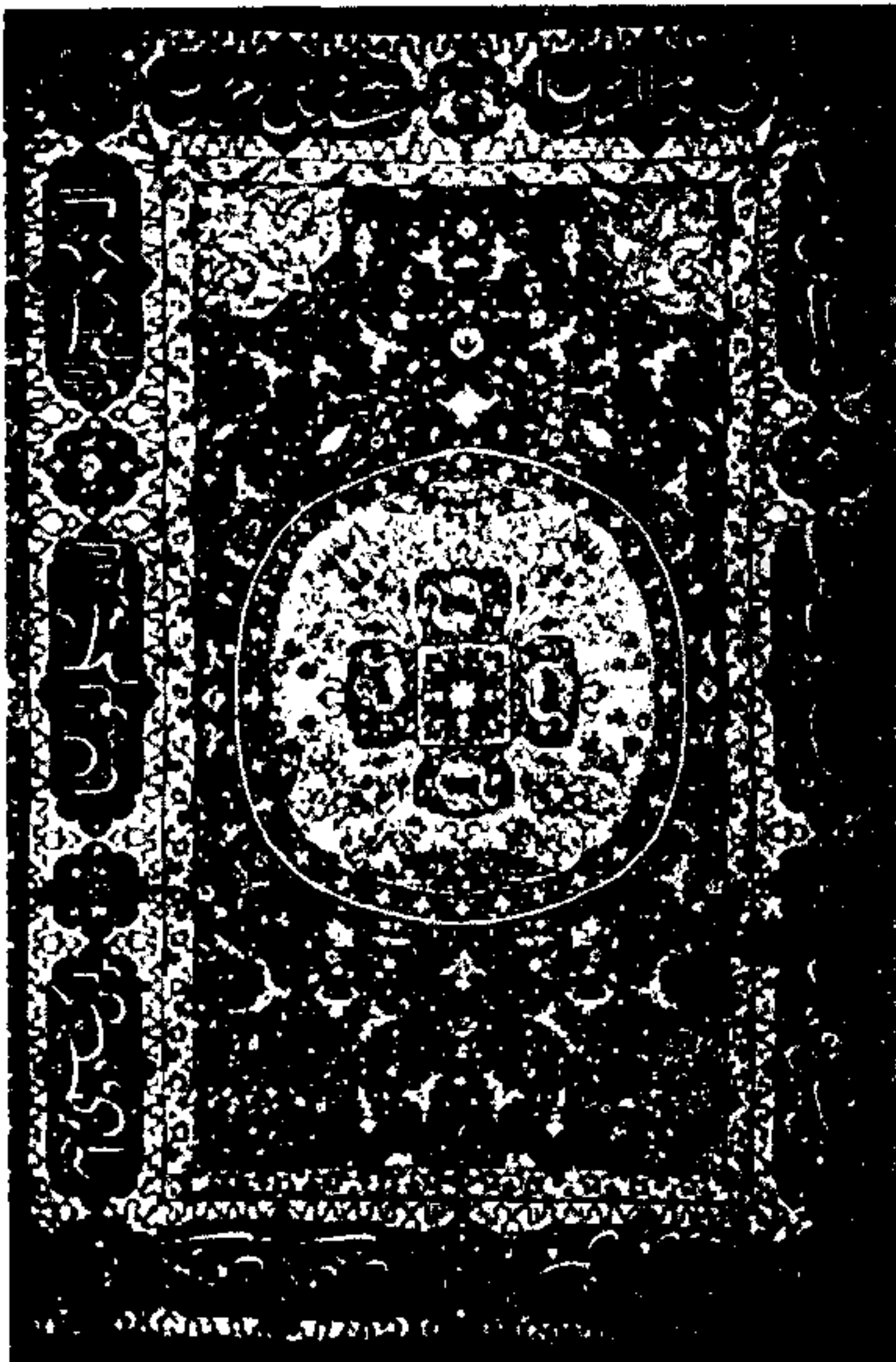
— در میان اسلحه‌های اسلامی، جوشن و زره و خود جایگاهی خاص دارد. روی زره‌ها اغلب نگاره‌هایی به گونه کتیبه و گل و بوته مرصع به طلا و نقره وجود دارد.

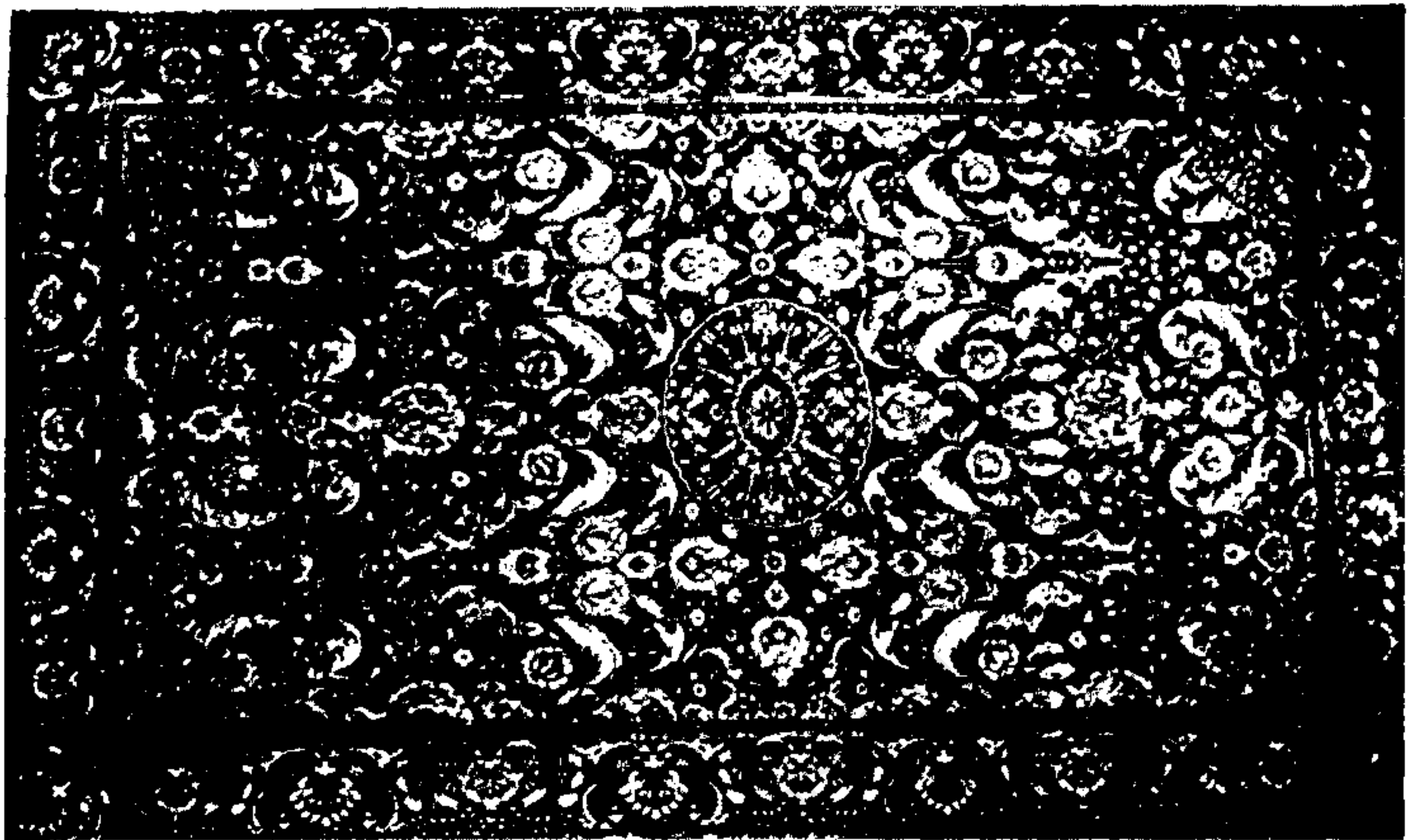
— یازده نمونه اسلحه‌ای که در نمایشگاه عرضه شده مربوط است به سرزمین‌هایی چون: سوریه، عراق، اسپانیا، مصر، ترکیه، مراکش، هند و ایران.

هنر قالی بافی

هنر قالی بافی که در تیول مشرق زمین است به دورانی بسیار کهن تعلق دارد. چنانکه آخرین بررسی‌های باستانشناسی اصل این هنر را به دوره هخامنشیان و حتی شاید به قبل از آن متعلق میداند. کشفیاتی که در سال ۱۹۴۹ در «پازیریک» واقع در ارتفاعات آلتائی صورت گرفت، شاهد تکنیک خاصی در قالی بافی است که با تکنیک «گره» کاملاً متفاوت میباشد زیرا که شیوه کار آن چنانست که به بافته مزبور حالت يك بافته فردار را بخشیده است.

شکل ۴۹ - قالی تبریز قرن دهم هجری، مخطوطی از ابریشم و نقره. از آثار موزه هنرهای تزئینی پاریس





شکل ۴۰ - قالی بافته شده در مصر از پشم، اواسط قرن دهم، تزیینات قالی معرف ارتباطی است که پس از سال ۱۵۱۷ بین مصر و ترکیه برقرار گردید. از آثار موزه هنرهای تریینی پاریس

مردمانی است که از استپ مهاجرت کرده‌اند و سنت‌های چادرنشینی خود را با برخی دیگر از آنها که دنیای اسلامی را تشکیل میدادند تقسیم کردند.

بافت قالی به شیوه گره زدن بعد از آنکه ایلات ترك از آسیای مرکزی بطرف مدیترانه رانده شدند و به آسیای غربی رسیدند، باین ناحیه وارد گشت. طرح قالی‌های مزبور به گونه‌ای ابتدائی جنبه تجربیدی (آبستره) داشت و بكمك تكرار يك نگاه، میکوشید تا از حاشیه‌ای که جد قالی را محدود میساخت خارج گردد. باین ترتیب خود را به ادراک و برداشت اکراه داشتن از یکبار بردن نگاره‌های محدود که مورد علاقه مسلمانان است نزدیک میساخت.

در اواخر قرن پانزدهم، تزیینات گیاهی، گرایش بسوی تزیینات تجربیدی را در آناتولی معتدل تر ساخت. در این هنگام در مصر، مملوک‌ها نیز به طرحهائی که بكمك تزیینات هندسی خشك، حاصل از نقش‌های کلاسیک موزائیک‌های کف پوش ایجاد شده بود، کمتر وقع نمیکذاشتند.

با وجود پیوند سریعی که میان ذوق مصری و ترکی صورت پذیرفت، پیروزی عثمانیها ضربت قطعی را به تولیدات

اگر چنانچه بخواهیم بیک توصیف و تشریح محدود کننده پردازیم باید نام قالی را تنها به بافته‌هائی بدهیم که بر اساس تکنیک گره زدن ایجاد شده است. و در نتیجه بر اساس این تشریح و توصیف باید گروه بافته‌های گلیم و «سوماق» را که بوسیله چادر نشینان مورد مصرف دارد و تکنیک بافت آن شبیه پارچه است و نه به گونه کار گره، از دسته قالی جدا کرد.

بر اساس شیوه تکنیک، قالی‌های مشرق‌زمین را میتوان به دو نوع مختلف تقسیم کرد و این بسته است به چگونگی پیچیدن «پود» پشم یا ابریشم بدور «تار». پیچیدن پود به دور تار گره‌ای را تشکیل میدهد و ضخامت حاصل از پشم یا ابریشم در روی سطح فرش بكمك قیچی یکسان میگردد و در نتیجه فرش منظره‌ای شبیه به مخمل می‌یابد.

بر اساس مدارك و نوشته‌ها ما باین امر آگاهی داریم که در دوران بنی‌امیه مساجد و قصرها بكمك فرش زینت می‌یافته است. با اینحال کهن‌ترین قالی‌های شناخته شده مربوط به دورانهای جدیدتر هستند، زیرا که تاریخ آنها از قرن سیزدهم به عقب نمیرود.

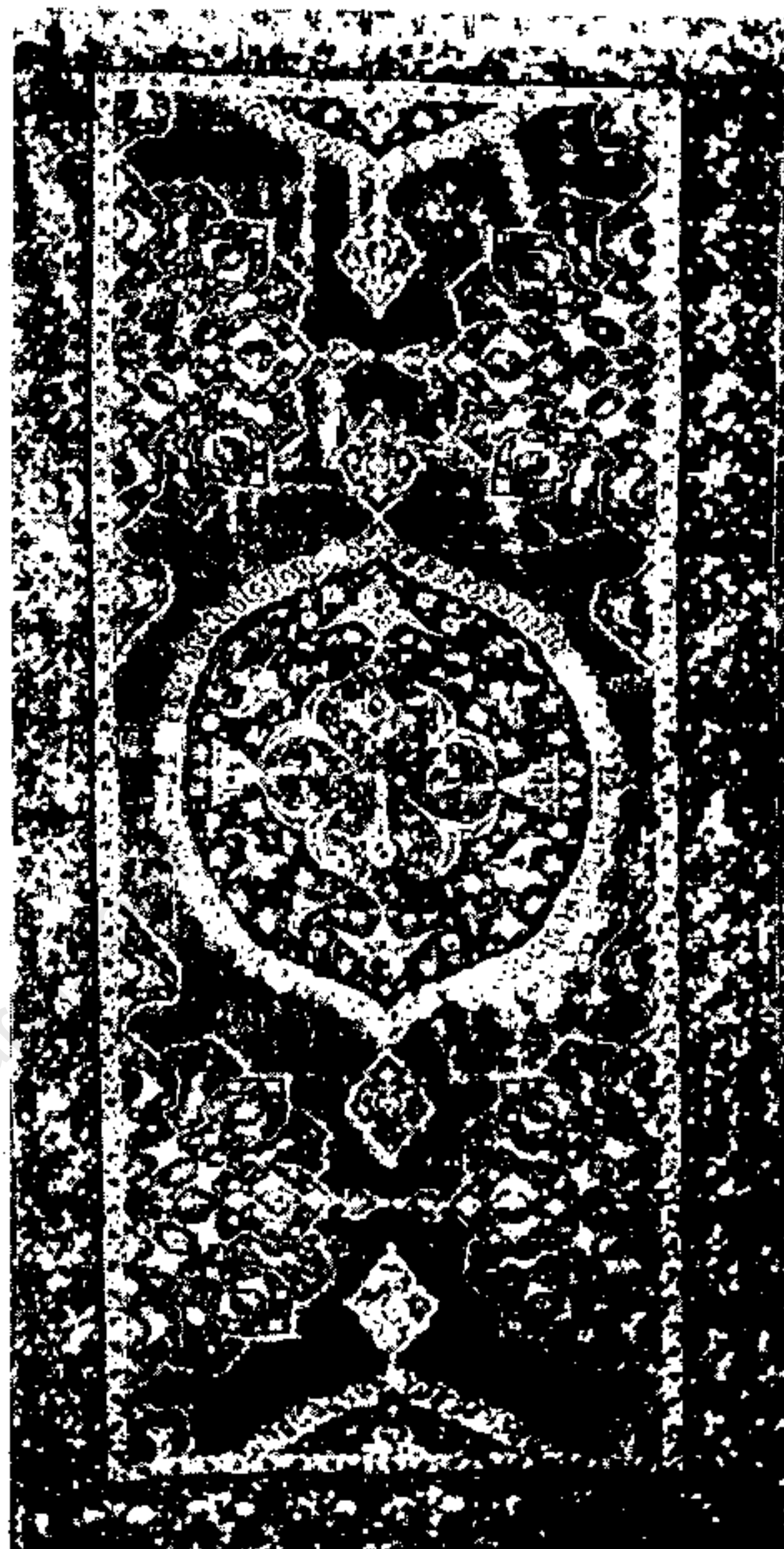
قالی‌های بافته شده در آناتولی، منعکس کننده اصلیت

وسیلدایست برای شناسائی این آثار .
از آنجا که تعیین دقیق تاریخ قدیمی‌ترین قالی‌ها کار
مشکلی است ، نظری وجود دارد تا براساس آن قالی‌های قدیمی
را با آنچه که نقاشان اروپائی از حدود قرن چهاردهم از روی
آنها طرح ساخته‌اند مقایسه کرده براین اساس نوعی طبقه‌بندی
بوجود آورد .

در ایران ، قالی‌بافان طرح نوع هندسی را که در ترکیه
بر روی آن تکیه میشد بسود نگاره‌های تصویری و گیاهی که
اغلب در يك شبکه عربسك ، در برابر يك طرنج میانی قرار
میگرفت ، ترك گفتند .

اوج گسترش محصول قالی به عهد صفویه مربوط میشود .
شاهان صفوی از نزدیک مراقبت و مواظبت خاصی درباره این
هنر مورد علاقه خود داشتند . آنها صنعت قالی‌بافی را با ایجاد
کارگاههای متعلق به دولت که در تمامی سطح کشور پراکنده
بود تقویت و تشویق میکردند . جنبه فنی کار در این عهد با دقت
خاص صورت میگرفت . تزیینات و نقش قالی‌ها اغلب از طرحهای
نقاشی ، نقاشان مشهور الهام میگرفت . در نتیجه ترکیبیات
دلفریب زنده و درهم صحنه‌ها ، همراه با عظمت و شکوه تزیینات
و درخشش رنگها و فانتزی طرحهای بدون رقیب ، موجبات
پیروزی کارگاههای ایران عهد صفویه را فراهم ساخت .

در بین موضوعات صحنه‌ها يك موضوع بیش از دیگران
اهمیت فراوان یافت ، و آن عبارت بود از طرح انبوهی از
درختان و گلها و حیوانات پراکنده‌ای که توسط دسته‌ای از
سوارکاران دنبال می‌گشتند . در مقابل سیمای خشك و خشن
خاص بیسترنواحی ایران ، تزیینات گیاهی با فراوانی بسیار
درفرشهای معروف به نقش «باغ» یا «گلدانی» بکار گرفته شد .
قالی‌های بافت هند نیز نفوذ طرحهای ایرانی را در آن
زمان پذیرفتند . و جایگاهی عمده به نگاره‌های گیاهی که اغلب
با يك طرح تصویری همراه بودند داده شد . در عین حال
طرح صحنه‌های زنده‌ای که با رنگهای گوناگون نقش میشد
نادیده گرفته نشد . در این صحنه‌ها به زمینه عربسك توجه
نمیشد . در مجموع از قالی تابلوئی زیبا با پشم‌های رنگی خلق
میگشت .



شکل ۴۱ - قالی بافت ترکیه از پشم ، اواسط قرن دهم هجری . از آثار
موزه هنرهای تزیینی پاریس

وارد ساخت .

در حال حاضر اطلاعات ناچیزی درباره محل‌های تولید
قالی در دست است . نامگذاریهایی که بطور معمول برای مشخص
کردن قالی‌های ترك و ایرانی انجام گرفته کمتر به محل‌های
تولید مربوط است و بیشتر به مراکز بازرگانی مربوط میشود .
نام هنرمندانی چون : هولبین^۱ ویا لوتو^۲ ، که در
نقاشی‌های خود قالی‌های شرقی را مطرح ساخته‌اند ، خود

1 - D. S. RICE.

1 - Holbein.

2 - Lotto.

نگاهی بر اسام چهارشنبه سوری در (جوپشت، وخور)

چگونه یک سنت باستانی با اعتقادات مذهبی درمیآمیزد

اصغر عسکری خانقاه - مرتضی هنری
از انتشارات اداره فرهنگ عامه

۱ - چهارشنبه سوری در روستای «جوپشت» از : اصغر عسکری خانقاه

اگر از «رشت» حرکت کنی و شوق دیدار درسرت باشد، باید از باریکه راهی بگذری که بین «کوچصفهان» و «لولمان» چون ماری می‌خزد و به قلب پاک روستای محفای «جوپشت» گره می‌خورد.

در جلگه‌ای مسطح و سرسبز و در نرخت گهی، تماشائی روستای حاصلخیز «جوپشت» از بخش «لشت‌نشا» (شهرستان رشت) مراقب‌تست. مهربان است اما کنجکاو. برهنه و عریان، با تاجی از جلال و شکوه بر سر و با شمشیری از غرور و زیبایی در دست. او مغرور و پایدار چونان سرداری فاتح از نبرد، پر نشاط، شیدا و پر آب و رنگ به نظاره ایستاده است. با انبوه جوانان پرهیبت‌اش خیره به جماعتی می‌نگرد که مهمان‌اند و در تب روزافزون شادیهای این قریه می‌سوزند. روستای «جوپشت» بزرگوارانه به استقبال یارانی آمده است که هر سال بنا به خصلت دیرینه و سنت کهنسال این دیار - که پایدار است و جاودان - از قراء: «طارم‌سَر» ، «خالکی» ، «گیلوا» ، «جو‌رباب» ، «چنگدان» و «محمودان» برای جاوید نگهداشتن جشن‌ها و سرورها به دامن آن پناه می‌برند. می‌رقصند، می‌کوبند، فریاد می‌کشند و شور برپا میکنند. خنده‌های سالم ایشان چنان از نشاط موج میزند که گوئی جام زندگی رنگین است و قلب از تمامی شرابه‌ای سکرآور روزگار سیراب.

هرسال از ماه اسفند، باران شادی‌ها با ریزی مداوم و پیگیر بر این روستا سرازیر می‌شود. و در تمام کوچه

پس کوچه‌های ده جریان می‌یابد. روستا یکپارچه آتش است، آتشی از سرور و شادی. جشن‌ها تا بیست و پنجم (۲۵) فروردین سال جدید ادامه دارد. در این مدت جوانان به دقیقه‌ای آرام نمی‌نشینند و اگر کنجکاو باشی و از پیر مردان و ریش‌سفیدان محل سابقه‌ی جشن‌ها را جویا شوی، حساب از دستشان در می‌رود و تاریخ از هشتاد سال پیش صحبت‌ها دارد شنیدنی و گوش با هر حکایتی مشتاق شنیدن دیگر داستانها، قصه‌ها، مثل‌ها و مثل‌هاست. چاره‌ای نیست، با هم بدیدار بهترین جشن روستا می‌رویم که در چهارشنبه آخر سال - چون دیگر نقاط کشور عزیزمان - در این نقطه از شمال برپا میشود و نیز به بیان مراسمی می‌پردازیم که در قلب این جشن خودی می‌نماید و چهره می‌گشاید.

جشن «گل‌گل چهارشنبه» و «مراسم عروسی غول»

عصر سه‌شنبه است، جوانان بدورهم حلقه زده‌اند. از چهره‌شان شادی میبارد. نجوا می‌کنند، انگار آگاهند که چند دقیقه یا چند ساعت بعد در میدان وسیع قریه چه محشری برپا خواهد شد. هر قدر که از ساعات روز کم‌شود برانبوه جوانان افزوده میشود. نامزدها با هم سخنها درگوشی بیشتری دارند. همه از هم می‌پرسند که: امشب چه کسی «غول» است؟ - «کاس‌خانم» کدام دختر زیبا روی روستاست؟ - اما... راستی، مثل اینکه «نازخانم» یعنی خود عروس خانم یادتان رفت!...

صدای ساز و دهل می‌آید... انگار شروع شد چند دقیقه پیشتر فرصت نداریم... آهای... بچه‌ها بجنبید!...



به خواستگاری هم آمده است دور میدان می گردد ، از وفای معشوق دم می زند و فریاد که « نازخانم » - یعنی عروس خانم - فقط او را می خواهد و پس ۱ . . . « نازخانم » که از ماجرا بو برده است خود را پشت جوانان ده که همه دور میدان حلقه زده اند و برای غول هورا می کشند پنهان می کند (البته ناگفته نماند که این جمعیت کوی بدکوی ، خانه به خانه با یکدیگر راه پیموده اند و وقتی بقدر کفایت بزرگ و بزرگتر شدند ، بدور میدان هجوم می آورند تا مراسم « عروسی غوله » را راه بیندازند) . در این هنگام دختر زیبای دیگری از دختران ده بنام « کاس خانم » که از بستگان عروس است ، می رود تا عروس خانم را پیدا کند - انگار عروس عزیز ده گم شده است - و با شوخی و مسخره بازی به « نازخانم » حالی میکند که جناب « غول » خاطر خواه اوست . در این هنگام اتفاق غیر مترقبه ای صورت می گیرد ، مسئله ای که ناگهان هیجان مراسم را بحد کمال میرساند : برای آقا داماد یعنی جناب « غول » رقیب پیدا شده است چه میتوان کرد ! بدون سرخر هرگز چیزی سرنمی گیرد . و این رقیب یا بقول جوانان روستا این « رقیب سرخر » نامش « آقا کوسه » است . « کوسه » مثل سایر جوانان ده لباس پوشیده است و در بین مردم گم شده است تا « غول » او را نتواند بهمین دلیل هیچگونه آرایش یا بزکی نکرده است « کوسه » ادعا دارد که تنها اوست که عاشق منحصر بقرد « نازخانم » است و « نازخانم » باید نامزد مطلق او باشد . معرکه ای برپاست که

« جشن ده » را باید جشن گرفت . . . سیل جمعیت بطرف میدان ده رهسپار است موزیک دلچسب و ارکستر تکمیل است . « ساز زن » با « دمبک زن » محشری کاشته اند که جناب « دیاره زن »^۱ که به زبان محلی « نقاره چی » هم نامیده میشود ، به جمع آنها رونق بیشتری داده است . این هیئت ارکستر از قبل انتخاب شده اند . همه از جوانان ده اند ، بیگانه و ناآشنایان را در این جمع راهی نیست . با خود بز می دارند . بی کینه اند و دریادل ، سرشار از محبت صادقانه . با گرمی تمام دست اندر دست ، پای میکوبند و می رقصند . اگر اندکی جلوتر رویم قضیه روشن تر خواهد شد .

مردی بنام « غول » همه را بدور خود جمع کرده است و بیکه بز محل است و . . . عاشق ! . . . این یکی را نخوانده بردیم ، سرو صورتش را بنحو جالبی سپاه کرده اند و جوانان - که اغلب از دوستان غول اند - به او نام « سیاه حبشی » داده اند . اما این جناب « غول » ، لباسهای هم آهنگی کاملی با اسمش ایجاد کرده اند . چند « جارو » بجای « دم » به پشت شلوار خود آویزان کرده و با ریسمانی محکم که به زبان محلی « ویریس »^۲ گویند آنها را بطور کامل باندپیچ کرده است . ضمناً به دور کمرش دسته بزرگی از « کولوش »^۳ - که همان « کاه » باشد - گره خورده و چند زنگ و زنگوله کوچک و بزرگ اسب را به کمر بند شلوارش آویزان کرده است . با هرتکانی که میخورد زنگها چنان سروصدائی راه می اندازند که انسان تصور می کند کاروانی در حرکت است .

تماشائی تر از همه اینکه ، معشوقه جناب « غول » که تمام دعوای ، قیل و قال ها و ناز و اداها برای او برپا شده است ، خود یکی از جمعیت تماشاچی میباشد ! . . . « غول » عاشق که

۱ - دیاره Diare - همان دیاره است .

۲ - ویریس Viris .

۳ - کولوش Kolus .

میرس! سیل جمعیت درحالیکه يك روند می‌خندند، براه می‌افتند و دوباره از خانه‌ای به خانه‌ای و از گذری به گذرگاهی میریزند و دراین گشت‌وگذار همه جمع می‌شوند. «کوسه» همچنان در پشت دختران و پسران ده مخفی است تا مبادا «غول» به او چنگ اندازد. «غول» بظاهر خود را خشمگین نشان میدهد ولی از آنجا که خود نیز از ساکنین ده میباشد گاه زیر لب و بعنوان خوشمنزه گی مطالبی را زمزمه می‌کند که باعث تشدید خنده حاضرین می‌شود. . . . در يك لحظه که هیچ کس به فکرش نمی‌رسد ناگهان «غول» فریاد برمی‌آورد که: آهای. . . «آقا کوسه» کجائی تا بخورمت! . . . فضای باز روستا از خنده لبریز می‌گردد. «نازخانم» پا در میان می‌گذارد و خطاب به «کوسه» می‌گوید: اگر عاشق منی باید با «غول» کشتی بگیری. . . سکوت محضی حکمفرماست - همه ساکت شده‌اند و یکدفعه بطور غیرمنتظره «کوسه» چهره می‌نماید. . . اما او بهیچوجه حاضر نیست با «غول» کشتی بگیرد چون عقیده دارد «غول» سیاه است و مشخص نیست و مرتب تکرار می‌کند: «غول» را نمیتوان شناخت. . . «کوسه» حکم می‌کند که «غول» باید لوازمی را که بخود آویخته است از خود دور کند تا «هم‌وزن» شوند. بعد از کمی جت‌و‌بحث که مایه تفریح مردم است بالاخره این دو با هم گلاویز می‌شوند، البته «غول» در تمام مدتی که کشتی چند دقیقه‌ای آنها دوام دارد يك روند و بعدای بلند می‌خندد. درحین کشتی ناگهان «غول» از زور آزمائی شافه خالی می‌کند و رو به هم‌آورد خود یعنی «آقا کوسه» کرده می‌گوید: - رفیق، اصلاً میدونی چیه کشتی بدون داور و مربی صحیح نیست. برای انجام مجدد کشتی لازم است که مربی تو با من قرارداد ببندد در غیر اینصورت کشتی نخواهم گرفت و این

بدان معنی است که اگر درحین کشتی تلف شدی، کسی بر علیه من ادعائی نداشته باشد (ب- زیرا «غول» خود را بقدری قوی میداند که عقیده دارد در کشتی بطور قطع «کوسه» را خواهد کشت!).

بیچاره «کوسه» بدجوری گرفتار شده است. چاره‌ای نیست، ناچار جناب «ساز زن» که خود مربی و استاد کشتی است کاغذی برداشته و آنرا به عنوان ورقه قرارداد امضاء می‌کند، داور کشتی را بعهده می‌گیرد و شهادت می‌دهد که مرگ کوسه باعث گرفتاریهای بعدی نخواهد شد. باین ترتیب کشتی از نو شروع میشود اما مگر «غول» دست بردار است دوباره بانگ بر میدارد و اعتراض می‌کند که چرا اهل محل پایین ورقه را امضاء نکرده‌اند. جمعیت که لحظه‌ای خنده‌اش قطع نمی‌شود با اعتراض «غول» طنین خنده را بالاتر می‌گیرد و هجوم می‌آورد تا زیر ورقه را امضاء کند. «غول» ساکت و صامت است از جایش نمی‌جنبد بهیچوجه حاضر به کشتی نیست. جمعیت با خنده می‌پرسد: «آقا غولید چه؟» یعنی جناب «غول» دیگه چته؟ و «غول» با عرش جواب می‌دهد که حتماً «دهبان» محل هم باید زیر ورقه را امضاء کند. دراین اثنا فردی را که بعنوان «دهبان» انتخاب کرده‌اند به وسط میدان می‌آورند تا پای ورقه قرارداد را امضاء کند. . . مجدداً کشتی شروع می‌شود، هنوز دقیقه‌ای از شروع کشتی سپری نشده است که باز فریاد «غول» بلند می‌شود او این بار طالب امضای «عروس خانم» است. ادعایش این است که ممکن است بعد از اینکه پیروز شد عروس خانم به ازدواج با وی تن در ندهد و می‌گوید: ازدواج بدون رضا و رغبت چیز بی‌سمائی است. پس لازم است که «نازخانم» هم بعنوان اینکه از این عروسی رضایت کامل دارد زیر ورقه را امضاء کند. درحالیکه جمعیت





را مرتب بهم می‌گوید و «غول» با صدای بلندی خنده سر می‌دهد و می‌گوید:

«نازخانم مال من است، نازخانم مال من است» و جمعیت که به هیجان آمده است صدای بلند چنین می‌خواند:

ای غولک شیرازی
یک دور تو بوکون بازی
آغول چو جور غولیه؟
تا کمر بیجیر چولیه

ای غولک شیرازی.

یک دور بازی کن.

این چه نوع غولی است؟

که از کمر به پایش گل آلود است.

«نازخانم» و «کاس‌خانم» بوسط میدان می‌آیند و با خیل جمعیت شروع به رقص می‌کنند. جماعت دوباره براه می‌افتند و همچنانکه تمام خانه‌های روستا را دور می‌زنند چنین می‌خوانند:

عروسی غولیه باوردم
بیا تیره زن باوردم

عروس «غول» را آورده‌ام

بیا که زنت را برای تو آورده‌ام

درحالی‌که جمعیت بهر دری در می‌زند و مژده ازدواج «غول» و «نازخانم» را می‌دهد و قتی‌که به در خانه «کدخدای» ده می‌رسند همه با هم و با آهنگی مخصوص دست می‌زنند و این تصنیف محلی را زمزمه می‌کنند:

همچنان می‌خندد «عروس‌خانم» را به وسط میدان هول می‌دهند. در اینجا «غول» اینقدر مسخره‌بازی در می‌آورد تا «نازخانم» زیر ورقه را امضاء می‌کند. برای چهارمین بار کشتی شروع می‌شود. . . . بعد از چند دقیقه زور آزمائی «کوسه» جناب «غول» را رها می‌کند و به گوشه‌ای پناه می‌برد، انگار اینبار نوبت «کوسه» است که زبان به اعتراض بگشاید. تصادفاً همینطور هم می‌شود. «کوسه» خواهان قرارداد دیگری جهت اجرای صحیح کشتی است! قرارداد «کوسه» بصورت زیر خلاصه می‌شود:

۱- «غول» حق ندارد در ضمن کشتی به پای اینجناب که جناب «کوسه» باشم دست بزند!

۲- حق گرفتن کمر هم باید از او ساقط شود.

۳- گردن را هم نباید لمس کند.

در این دقایق که جمعیت را خنده امان نمی‌دهد، بین «غول» و «کوسه» مشاجره لفظی جالبی در می‌گیرد که خود خالی از تفریح نیست. کار اختلاف بالا می‌کشد و در آخر کار «کوسه» چون اوضاع را خراب می‌یابد، حاضر به کشتی نمی‌شود و پا به فرار می‌گذارد. در این موقع «غول» زنگهائی را که به کمر خود آویخته است صدا در می‌آورد و از شدت خوشحالی نعره می‌زند! و دم جارویی خود را بشدت تکان می‌دهد! بیچه‌ها دست می‌زنند و بزرگترها می‌رقصند. سیل جماعت «نازخانم» را به وسط کشانده‌است. همه دور او حلقه می‌زنند و «نازخانم» که «غول» او را احضار کرده است تا در مراسم ازدواج شرکت کند رقص کتان اطاعت می‌نماید و یکی از افراد دو قطعه چوب



دورنمایی از «خور»

آنها بصورت هفت «کوپه» در هفت نقطه زمین می‌نشانند آنگاه مرد پیر روستا یا باتجربه‌ترین آنها پیش می‌رود و کولوش‌ها را به آتش می‌کشد. شعله‌های سرخ رنگ آتش بهوا می‌خورند و گونه‌های شاداب جوانان ده را گلگون می‌کنند. «چهارشنبه سوری» در روستای جوپشت آغاز شده است. پسران و دختران جوان ده نیت می‌کنند، و چهارده‌بار یکی پس از دیگری و پشت سرهم از روی شعله‌های سرکش می‌پرند و این شعر عامیانه را صدای بلند می‌خوانند:

گل‌گلر چهارشنبه
Guī gule cāh'ārshanba
به حق پنشنبه
Be haqē panshanba
زردی بیشی سرخی بایی
Zardibishi Sorxi bai
بیگیت بیشی دولت بایی
Nigbat bishi dowlāt bai
وباین ترتیب هریار شعله‌های آتش را با ریختن خس و خاشاک در آن بارورتر می‌کنند تا بیشتر شعله‌ور شود و آماده‌تر برای پریدن باشد.

آنگاه گردانندگان اصلی این برنامه همراه با سایر جوانان ده و افرادی که از دهات مجاور برای شرکت در این جشن فرخنده آمده‌اند در روستا گردش می‌کنند. صدای سازشان هر دم بلندتر می‌شود. همه به رقص و پایکوبی و بشکن زدن و ترانه‌خوانی مشغولند. روستا جشن گرفته است.

در کوچه باغها و در زیر درختان سربلک کشیده قریه سرسبز «جوپشت» جشن به نهایت اوج خود می‌رسد. مردم دسته دسته و گروه گروه به برپا نگهدارندگان «مکتب موسیقی روستا» یعنی به همان جوانانی که «دیاره» و «ساز» می‌زنند از پول گرفته تا تخم مرغ و گندم و جو و ... انعام می‌دهند. و این کار نه از روی نیاز نیست که جوانان هنرمند بدان داشته باشند، بلکه رسم چنین است که با این عمل روستا حاصلخیزتر می‌شود و این میمنت دارد. با این کار روستا زنده می‌شود و زندگانی را در خون خود و در تمام رگهای خویش میریزد

«کاس خانم» تونم بیا
kas xānum tunam bia
«نازخانم» تونم بیا
nāz xānum tunam bia
خونیه خانم مجه یا کسا
xōnexazam mājēia kasa
گازگیر یا پیچا گوشا
gāzgireiā pica gowsa
وامجه یا کلید گوشا
vāmajeiā kelidgusa

— کاس خانم تو هم بیا
— نازخانم تو هم بیا
— زن کدخدا گوشه و کنار را جستجو می‌کند
— گوش گربه را گاز می‌گیرد
— و دنبال کلید می‌گردد.

لحظه‌ای بعد مادر «داماد» یعنی مادر غول هم قدم میدان میگذارد و دوقاشق که به زبان محلی آنرا «کچه» می‌گویند در دست دارد. قاشق‌ها را با آهنگ یکنواختی بهم می‌کوبد و با اعلام آهنگ «کتره کچه» اهالی روستا را با خواندن تصنیف زیر دعوت می‌کند:

توبوتی خونایم عروسی
tubowti xunaiema arowsei
موترا باردم عروسی
mu tora bardema arowsei
کتره کچه‌جی عروسی
katara kacaji arowsei
می پول گودجی عروسی
mipule godaji arowsei
ای عروس خانم:

تو گفتی که نخواهی آمد
ولی من ترا آوردم
آنهم در حالیکه کتره و کچه را بهم می‌زدم.
ترا آوردم
و با کیسه پول خودم ترا آوردم.

بعد از اینکه توده جمعیت چندین بار با رقص و آواز دور میدان می‌چرخند، غروب آهسته آهسته نرم نرمک قدم به ده میگذارد. بچه‌ها و نوجوانان به جنب و جوش می‌افتند و هرچه «کولوش» که در دست‌شان قرار گیرد در یکجا تلمبار می‌کنند، سپس



چهارشنبه آخر ماه صفر برایت می گوید . زیرا مراسم مربوط به چهارشنبه آخر سال را در آخرین چهارشنبه ماه صفر انجام می دهند . می گویند مختار ثقفی می خواست روز پنجشنبه ای (که آخرین پنجشنبه ماه صفر بود) برای انتقام جوئی از کشتگان حضرت امام حسین (ع) قیام کند ، اما شروع قیام را يك روز جلو انداخت ، و برای آن که شیعیان با خبر شوند ، گفت که یارانش بریامها آتش بیفروزند .

در این که چهارشنبه سوری يك سنت باستانی ایرانی است ، شکی نیست اما می بینیم که با رنگ اسلامی ملاحظتی دیگر یافته است .

چگونگی این مراسم اینست که از ساعتی پیش از غروب آفتاب آخرین چهارشنبه ماه صفر ، همه مردم بر بام خانه هایشان می ایستند آخرین پرتو خورشید را در پهنه صاف آسمان به تماشا . برای ستایش خورشید کار خاصی انجام نمی شود ، اما حالت ها ، نگاه ها و چهره ها پرستشگر است .

وقتی قرص سرخ رنگ « هور » در پشت کوه غربی « خور » به خواب رفت — در حالیکه هنوز پیکان ها سینه شفاف آسمان را می شکافتند — افراد هر خانواده چند بر گه خشك درخت خرما یا هیزم را زیر ناودان بام می افروزند تا روشنائی را جانشین

و آنرا در فصول دیگر به تائی و با ترنمی ملایم و هم آهنگ برای ساکنان خویش — این مردم ارزنده و مهربان — بارغان می آورد و زندگیشان را بارور و بارورتر از پیش می نماید . این جشن که در روزهای چهارشنبه سوری یا چهارشنبه آخر سال برگزار میشود گاه تا روز بیست و پنجم فروردین — قبل از مراسم بجارکاری — همچنان ادامه دارد و هر بار بادلیلی روشن و موقعیتی مناسب ، باز همان جشن است و همان برنامدهای « غول » و « ناز خانم » و « کوسه » و « کاس خانم » . و همان نه ای روز افزون عشق و سرور و شادی روستائیان .

۴ - چهارشنبه سوری در خور - از مرتضی هنری

خور شهر کی است بر کران جنوبی کویر مرکزی . اصفهان در مغرب خور است ، یزد در جنوب ، طبس در مشرق ، و شاهرود در شمال . آب و هوایش در تابستان گرم است و در زمستان معتدل ، و باران اندکی در بهار می بارد .

« خور » مرکز بخش خور و بیابانک است که این بخش را با نام جندق هم می شناسیم ، و جندق روستائی است در بخش خور و بیابانک .

شهر خور با ۵ کیلومتر مربع مساحت در پناه يك نخلستان بزرگ آرمیده است و ۶۰۰۰ نفر جمعیت دارد .

خوری ها فرهنگی امیل و غنی را نگاهبانند و گرچه فرهنگشان روز به روز رنگ پریده تر می شود ، اما نشانه هایی از غنا و اصالت خاص دارد . و اینك می پردازیم به بررسی چهارشنبه سوری در خور :

اگر از يك خوری درباره چهارشنبه سوری بپرسی از

۴ - â. gule de cie

۵ - خونه خا (xonexa) در ده اصطلاحی است برای صاحبخانه و « خونه خازن » (xonexazan) همان « زن صاحبخانه » است ولی در این شعر منظور پیرایه ایست که به زن کدخدا می بندند که خیس است و الکی اینطرف و آنطرف دنبال کلید صندوق می گردد و احیاناً در این میان اگر گربه ای هم سرراش باشد گوش گربه را گاز می گیرد که خوردنی ها را خورده و چیزی برای مردم ده باقی نگذاشته است .

۶ - کنره = کفگیر . کچه = قاشق .

۷ - به گُل آتش چهارشنبه . زردی برود ، سرخی بیاید .

به حق پنجشنبه . نکبت برود ، دولت بیاید .



خانه‌ها و بادگیر

تاریکی سازند و شعله که کشید از پشت بام به کوزه‌اش می‌افکنند و آنگاه کاسه یا کوزه‌ای پر آب را روی آتش می‌اندازند تا ظرف بشکند و آتش را خاموش کند. چه آتش مطلق هستی و حرکت و درخشش است و آب مظهر پاکی و یک رنگی، و این دو را با هم به کار گرفتن نشانه همه خوبی‌ها و نیکوئی‌ها. در تمام این مراسم همه با صدای بلند و با هم این شعر را تکرار می‌کنند:

alâ be dor	الا به در
balâ be dor	بالا به در
dozd o hiz	دزد و هیز
az dah be dor	از ده به در

و باین آوا «بالا» و «دزد» و «هیز» را از ده می‌رانند.

آنچه بعد از این مراسم انجام می‌شود مربوط به زنان و دختران جوان است. چند دختر و زن در خانه‌ای جمع می‌شوند. یک کوزه برمی‌دارند، و هر کس به میل خود چیزی در کوزه می‌اندازد، یکی انگشت، دیگری گوشواره، و سنجاق و مهره‌های رنگارنگ، و قند را انتخاب می‌کند. و هر کس چیز برگزیده را در کوزه می‌اندازد.

سپس در کوزه را با یک پارچه محکم می‌بندند، و روی در کوزه به ترتیب: یک آینه کوچک، یک سورمه‌دان، یک تکه نمک، و یک شانه چوبی می‌گذارند بعد کوزه را با همه چیزهای روی آن، توی تنور نانوائی (که در آشپزخانه هر خانه است) می‌گذارند. بعد قدری حرف می‌زنند و قعمه می‌گویند و هر کس بدخانه خود می‌رود.

شب بعد که شب پنجشنبه است، دخترها و زنهای همان خانه‌ای که در آنجا فال گرفته‌اند می‌آیند. البته شام را میهمان صاحب‌خانه هستند. بعد از خوردن شام دورهم می‌نشینند، و کوزه را از تنور بیرون می‌آورند. سپس شانه و آینه و نمک و سورمه‌دان را برمی‌دارند، و کوزه را به دست دختر کوچکی که بیش از سه سال نداشته باشد می‌دهند، و به ترتیب هر کدام یک چهاربیتی می‌خوانند (در خور به دویستی یا چهارپاره، چهاربیتی می‌گویند).

معمولاً اولین چهاربیتی که می‌خوانند این است:

شب چهارشنبه است و آخر ماه^۸

نیت کردم تشنیم بر سر راه
نیت کردی تو منشین بر سر راه
که یارت می‌رسد امروز و فردا

بعد از هر چهاربیتی دختر بچه یکی از چیزها را بیرون می‌آورد، همه می‌گویند که این از آن فلان کس است، و فال او همان چهاربیتی بود که خوانده شد.

بعضی وقت‌ها که یکی از زنهای که می‌خواهد دیگران را ناراحت کند، چهاربیتی‌های پد و ناراحت‌کننده می‌خواند و چه بسا چیزی که خود در کوزه انداخته بیرون آورده می‌شود. چون کوزه را به زبان خوری «هنشک» *heneshk* می‌گویند، این فال «فال هنشکو» *fâle heneshku* نامیده می‌شود.

و اینک چند چهاربیتی خوری:

سیه‌چشمی که مو دیدم پسینی^۹
کتون پوشیده و مثلش کسی‌نی
هزاران آفرین بر مادر او
که شیر داده به هم‌چین نازنینی

سحرگاهی رسیدم در بیاضه^{۱۰}
دیدم دختر و در خواب نازه
بگفتم دختر و یک‌بوس به موده
بگفت ای بی‌حیا وقت نمازه

شب‌ی که تو نیائی مو نخندم
نه سورمه چشم‌کنم نه سر بیندم
اگر دونم که تو امشو میائی
کلید را درکنم، در را نبندم

۸ - شاید در اصل بوده: «شب چهارشنبه است و آخر سال».

۹ - پسین: عصر، بعد از ظهر.

۱۰ - بیاضه: جنوبی‌ترین روستای بخش خور و بیابانک است.

صحیفی شیرازی خوشنویس هنرمند عهد صفوی

منوچهر قلسی

امام علی بن الحسین . رقم صحیفی جوهری .

۴ - کتیبه سر در مسجد جارچی : مسجد جارچی ، در بازار بزرگ اصفهان ، بین باغ قلندرها و دروازه اشرف واقعست و آن را سال ۱۰۱۹ «ملک سلطان جارچی» جارچی - باشی شاه عباس کبیر بنا کرده است . کتیبه سر در مسجد جارچی ، بخط ثلث برجسته منقور بر سنگ است و بدین عبارت ختم میشود : سنة تسع عشروالف ، رقم صحیفی جوهری .

۵ - کتیبه سر در مسجد جورجیر : بر سر در مسجد کوچکی که از عهد صفویه ، در محله مسجد حکیم اصفهان باقی مانده و بمناسبت مجاورت با مسجد معروف دیلمی جورجیر ، ساکنان محل نیز آن را مسجد «جوجی» ، «جوجه» و «جورجیر» مینامند ، کتیبه ای نصب است که تاریخ ساختمان مسجد و بنیانگذار آن (ملا آقای حوائجدار = حوائجدار خاصه) را معلوم و معرفی مینماید و باین عبارت پایان میگیرد : بانی این مکان شریف ملا آقای حوائجدار خاصه شریفه است ، رقم صحیفی جوهری فی سنة ثمان وعشروالف^۱ .

آنچه از مطاوی تذکرها در ذیل نام صحیفی جوهری استنباط میشود ، اینست که وی در خوشنویسی خط ثلث استاد و در هنر تذهیب ، صحافی ، وصالی و فن کتابداری پرورگار خویش نامبردار و مشهور بوده و بدو زبان فارسی و ترکی نیز شعر میسروده است .

معاصرانش ، همدلی و همزبانی و شوخ طبعی و شگفتگی خاطر وی را ستوده ، او را در هشتاد سالگی ، مردی بذله گوی و رند و هم فطرت و هم خوی جوانان معرفی کرده اند^۲ . درباره

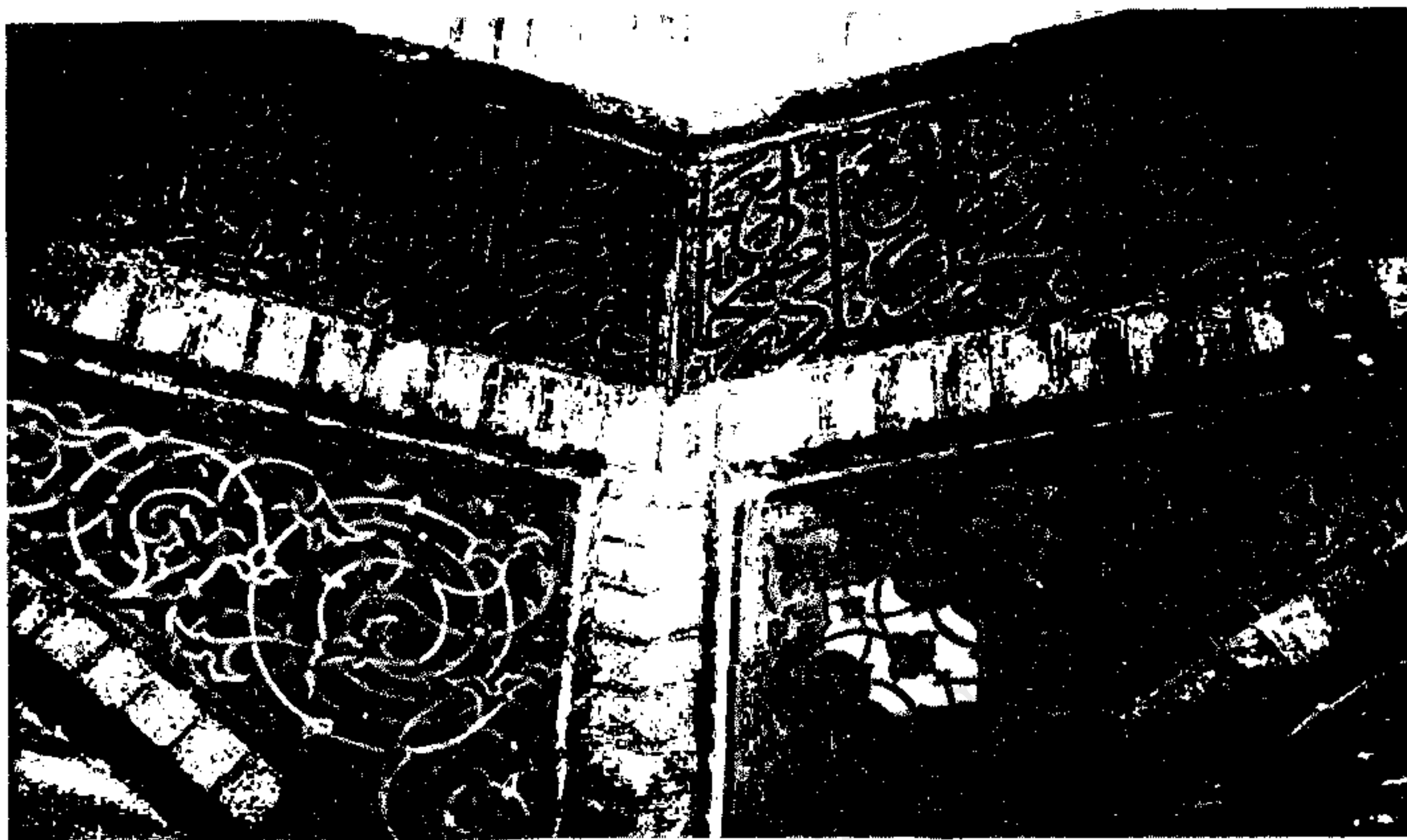
یکی از خوشنویسان هنرمند و چیره دست روزگار صفویه صحیفی جوهری شیرازی مشهور به صحیفی ذوالقدر است . وی در کتیبه نویسی خط ثلث استادی ماهر و در فنون صحافی و تذهیب و تجلید ، هنرمندی با ذوق و پرمایه و توانا بوده است و بر سری آنهمه ، ارباب تذکره او را بشاعری و سخن دانی و سخن شناسی ستوده اند و قطعاتی از آثار منظومش را در مؤلفات خویش نقل کرده اند . از خامه ثلث نگار صحیفی این آثار در اصفهان بجای مانده است :

۱ - کتیبه ایوان شمالی مسجد جامع : در ضلع شمالی مسجد جامع اصفهان ، در طرف راست ایوان کوچکی است که ساختمان آن مربوط به عهد سلجوقیان است . در اطراف ایوان مذکور ، کتیبه ای از دوره شاه عباس اول صفوی ، به چشم میخورد که بخط ثلث صحیفی جوهری گچ بری شده و حاکی از تعمیراتیست که در سال اول جلوس آن پادشاه ، در قسمت شمالی مسجد جامع صورت گرفته و مورخ سال ۹۹۶ هجری قمری است .

۲ - لوحه در شمالی مسجد جامع : بر دو لنگه راست و چپ در شمالی مسجد جامع ، جنب آرامگاه مجلسی ، بخط ثلث برجسته الواحی است که از آثار خوب صحیفی بشمار میرود و در آن امضاء و رقم کاتب ، بدین ترتیب نگاشته شده است : رقم فقیر صحیفی الجوهری .

۳ - لوحه در شاه زید : بقعه امامزاده شاه زید در قسمت شرقی محله «ترواسکان» اصفهان قرار دارد . این بقعه در عهد صفویه ، به کاشی کاری و تعمیرات مفصل آراسته شده است . بر لنگه چپ در آن مدفن شریف ، بخط ثلث برجسته این عبارت دیده میشود : بر آستانه مقدس منور شاه زید بن

۱ - برای شرح مفصل ابتهای که ذکر کردیم به کتاب مفتاح گنجینه آثار تاریخی اصفهان تألیف آقای دکتر لطف الله هنرفر ، مراجعه شود .



کتیبه مسجد جارچی - خط صحیفی شیرازی

صورت: «گویند شخصی الواح قبور میخوانده، هر جا اسم صحیفی میدیده تصور میکرد که قبر صحیفی خواهد بود. چون مکرر بنظرش آمد، گفت: سبحان الله در این شهر چند هزار صحیفی نام، مرده است»^۴.

حکیم شفائی، شاعر معروف روزگار صفویه، به صحیفی و خط و شعر وی اعتقادی تمام داشته، در واقعه مرگ او که سال ۱۰۲۲ اتفاق افتاده، قطعه‌ای ساخته است که مصراع ماده تاریخ ساده و بی‌تعمیه آنرا خوب از عهده برآمده، بدین ترتیب:

چون صحیفی جوهری ز قضا

از جهان رفت جانب عقبی

دل خلق جهان بسوخت بر او

همه را دیده گشت خون‌پالا

بی بدل بود در فنون سخن

در فن شعر بود بی همتا

تا قیامت بر این کتابه دهر

رقم خط او بود پیدا

سال فوتش ز عقل جستم، گفت:

«رفت ملاً صحیفی از دنیا»^۵

۱۰۲۲

شوخیها و ظرافت‌های او مؤلف مجمع‌الخواص مینویسد: «آنقدر شاعر و وضع و بلندپرواز است که شاعری بسیار دلیر باید تا از وضع وی تترسیده، در معرض سؤال و جواب او برآید. اغلب بزرگ‌زادگان احمق را پیدا کرده، برای آنان بالبدیهه قصیده‌های بی‌معنی میگفت و جایزه‌ها میگرفت»^۳.

اما این آرامش و فراغت و زنده‌دلی را وفات فرزندش «بوعلی» که در سفر هند مرگش از پای در انداخته، به سکوت و پرمردگی و عزلت‌گزینی مبدل ساخته است. بقول صاحب عرفات «در این اواخر بغایت از دست رفت».

صحیفی جوهری که از بزرگ‌زادگان طایفه ذوالقدر (منسوب به صوفی خلیل از اکابر ذوالقدر) بشمار میرفته، در شیراز ولادت یافته است. وی در جوانی، دل از شیراز برگرفته، بسوی اصفهان که بدان روزگار کانون گرم رجال هنر، بویژه خطاطان بوده رهسپار گردیده است و تا آخر عمر که گویا در حدود نود سال زیسته، همچنان مقیم اصفهان بوده است.

معاصران صحیفی، وی را بکثرت کار در امر کتیبه‌نویسی مساجد و لوح قبور و مزارات، ستوده‌اند. در این باره داستانی نیز آمده است که ثقل آن شاید خالی از لطافتی نباشد، بدین

آرامگاه صحیفی را، «سه تنان» قرب مسجد جامع
اصفهان نوشته‌اند.

در تذکره محمد طاهر نصرآبادی و هفت اقلیم^۲، از شاعری
«اسیری» تخلص، با شرحی در کمال اختصار یاد شده است،
بهمین اندازه که «ولد صحیفی مذکور است، خوش طبع بوده
و این بیت از اوست»:

دل بر است ز خون، بر لبم وزن انگشت
که همچو شیشه می‌گریه در گلو دارم

و اما در ثلث نویسی و کتیبه نگاری، صحیفی از شیوه
مخصوصی پیروی می‌کرده است که گرچه بشیرینی و قدرت و پایه
و لطف تلفیق استادانی چون علیرضای عباسی، محمدرضای
امامی و میرزا عبدالرحیم جزایری نمیرسیده است ولی رویهمرفته
اورا باید از خوشنویسان بزرگ و هنرمندان چیره دست صمیم
دولت صفویه بحساب آورد. کتیبه نگاری صحیفی، از روشنی
و خوانایی و بی‌تکلفی خاصی برخوردار است. بطوریکه آشنایان
با اینگونه آثار، آثار اوست که خوشنویس هنرمند، آسان‌یابی کلمات
و جملات را برای خواننده، به شکل دادن و قرینه سازی و امثال
این تکلفات، ترجیح داده است. در صورتیکه خوشنویسانی
پرورده همان عهد را می‌شناسیم که قیود بیرون از حد بقرینه -
سازی و درهم نوشتن کلمات و تکلفاتی از این جنس، آثارشان
را برای همگان لایق و برای خواص، مبهم و بقول ظریفی،
بی‌بردن بآنها محتاج رمل و اسطرلاب ساخته است.

شعر صحیفی - صحیفی در شعر پیرو همان شیوه‌ایست که
خاصه در عصر صفویه رائج بوده است و سبک شناسان ایران اغلب
از آن به سبک هندی تعبیر میکنند و ادبای هند آنرا سبک
اصفهانی مینامند.

و اما از مجموعه اشعار صحیفی آن اندازه که بتوان نسبت
بطرز و روش و سبک و سلیقه وی اظهار نظر قطعی کرد، درست
نگارنده این سطور نیست. مفصل‌ترین و شاید شیوا ترین اثر
منظومی که از او درست است، همانست که میر عبدالنبی
فخرالزمانی صاحب تذکره میخانه در ذیل شرح حال وی (در
۶۶ بیت) نقل کرده است، زیر عنوان: ساقی‌نامه ملا صحیفی.
این مثنوی همچون دیگر ساقی‌نامه‌های زبان فارسی
(مخصوصاً ساقی‌نامه‌های ساخته شده در عهد صفویه) با ابیاتی
خطاب به ساقی آغاز میشود، آنگاه، شاعر به مغنی‌نامه
میردازد و سپس سخن را به دعای مدح ختم میکند، اینک
منتخبی از ساقی‌نامه صحیفی:

بده ساقی آن آب فکر گداز

که بیرون دهد دل از این پرده، راز

عیانت کنم در پس پرده چیست
نیارم از این بیش در پرده، زیست

در این پرده باشد مهی جلوه گر
که هم پرده دار است و هم پرده در

ز پنهانی از ذره مخفی‌تر است
ز پیدایی از مهر روشن‌تر است

بده ساقی آن نشأه زندگی
باحباب از جام فرخندگی

ز دوران فراموشیم آرزوست
بمستان هم آغوشیم آرزوست

مغنی بیا پرده‌ای ساز کن
دری از نوا بر رخم باز کن

منم تشنه نغمه آبدار
تو کام من تشنه لب را برآر

بمضرب جانبخش همدست باش
خلاصم کن از فکر دلخراش

ز سلمک رهی نیست سوی حجاز
ز مضرب جانبخش راهی باز

مخالف ندارد در این پرده راه
نمایان کن از شش جهت، پنجگاه

من بینوا در عراقم اسیر
نشد از عجم هیچکس دستگیر

مغنی! نوا از تو حالت زنی
تکلف ز ساقی و گرمی زمی

ز مطرب اصول از صحیفی غزل
معانی ز من از تو صوت و عمل

غرض صوت و حرفت کار جهان
بصوتی و حرفی ز عشرت، ممان

بیا ساقی آن آب آتش خواص
که با طبع من باشد اختصاص

کرا تاب این آب رخشنده است
که این آب چون برق سوزنده است

بود پیر رندان لاهوت سیر
شراب کهن سال در کنج دیر

۲ - شمع انجمن: مولانا صحیفی، در ایام حیات همیشه بالوانید
(جمع لوند) در سیر و گشت و ذوق بود.

۳ - تذکره میخانه بنقل از صفحه ۲۱۸ مجمع الخواص.

۴ - نقل از حواشی میخانه.

۵ - میخانه، صفحه ۳۱۷.

۶ - صفحه ۳۰۵ میخانه و صفحه هفت اقلیم، جلد اول.



گوشه‌ای از کتیبه مسجد جورجیر

نصر آبادی، این رباعی نسبتاً معروف را هم به صحیفی نسبت میدهد :

یستند ملائک کمر از صدق و یقین
در خدمت شمع روضه خلد برین
مقراض با احتیاط زن ای خادم
ترسم ببری شهر جبریل امین

رباعی مذکور را اغلب بدیهه‌ای اثر طبع شیخ بهائی رحمه الله میدانند و میگویند : بدان هنگام که شاه عباس در حرم مطهر حضرت رضا علیه آلاف التحية والثناء به گل‌گیری = آراستن فنیله شمع‌ها ، مشغول بود شیخ بزرگوار بدان دوبیت مترنم گردید^۷ .

چنانکه گذشت ، شعر صحیفی را چه از لحاظ کمیت و چه از نظر کیفیت آن پایه و مقدار نبوده و نیست که برای او در عالم سخن ، رتبی و مقامی تثبیت کند اما با قدرت و مهارت و شیرین کاری که در ثلث نویسی و کتیبه نگاری داشته ، حق اینست که وی را خوشنویسی بزرگ بدانیم که بذوقیات و ظرائف معمول روزگار خویش نیز بنفیس میپرداخته است .

۷ - بیت اول بعنوان شعری از شیخ بهائی بدین صورت معروفتر است :

پیوسته بود ملائک علیین پروانه شمع روضه خلد برین
احوال و آثار شیخ بهائی تألیف مرحوم سعید نفیسی .

مریدم من این پیر گلفام را
که روشن کند از رخس جام را

.....

بنوش آن بشادی روی کسی
که از وی بدلهاست شادی بسی
شهنشاه جمجاه عباس شاه
که گلبانگ عشرت رساند بمام
الی آخره

امین احمد رازی در هفت اقلیم از شعر صحیفی ، تنها بنقل يك قطعه ماده تاریخ اکتفا میکند ، مصراع ماده تاریخ آن قطعه که تمام ویی تعمیه مینماید بدین ترتیب :

از صحیفی سال تاریخ بنا جستیم گفت
عنه چون دیده بینا بود مردم نشین

به حساب جمل در حدود سیصد سال بعد از زمان شاعر را بدست میدهد که قطعاً در نقل آن از جانب مؤلف یا مباشر چاپ هفت اقلیم اشتباهی رخ داده است .

محمد طاهر نصر آبادی نیز در تذکره خود بیتی از صحیفی نقل میکند که نماینده تمام عیار شعر متوسط سبك هندی است ، بدین صورت :

شدم مویی و پیچیدم بر آتش یار حاضر شد
عزائم خوان پری حاضر کند چون مو بسوزاند

«رستاخیز»

ارمغان عید، نموداری از زندگی ابن سینا

حسین خدیوچم

در قالب داستانهای کوتاه و بلند - روایت شده . پیامبران و پیشوایان مذهبی - برای آرامش دلهای امیدوار - از چگونگی آن سخنان امیدبخش و دلنشین ، یا حکایتهای ترس آور و جانسوز ، فراوان گفته اند . فیلسوفان و متکلمان درباره نفی و اثباتش کتابها نوشته و عقاید متفاوت بیان داشته اند .

شاعران و نویسندگان ، و صورتگران مایه و رب - در هر عصر و زمان ، متناسب با نمودارهای تلخ و شیرین زندگی - برایش نظیرسازیها کرده ، و تصویرهای ذهنی پر نشیب و فراز ساخته و پرداخته اند .

زیرکان نکته یاب نیز ، هرگاه فرصت دم بر کشیدن پیدا کرده اند ، بر پیرایه های دور از حقیقت آن انگشت انتقاد نهاده اند ؛ بدان امید که شاید بر اثر هشدارشان مردم صاحب دل از خواب غفلت بیدار شوند ، و در سایه نیروی خرد راه را از چاه باز شناسند .

کوتاه سخن آنکه پس از کتابهای آسمانی و پیامبران راستین ، گروهی از هوشمندان هر ملت و مذهب در پیرامون این آرزوی بزرگ ، گاهی بی پرده اظهار نظر کرده اند ، و زمانی با کنایه برایش دست به کار سرودن ترانه یا نگاشتن سفرنامه های روحانی شده اند ، تا از این رهگذر زمینه های فراهم آورند که ممکن شود حد و رسم آن جهان بی انتها در فضای مغزهای کوچک نیز به گونه ای جلوه گر شود .

تردید نیست که در این آثار منظوم و منثور ، نمودارهای بسیار از شهرهای افسانه ای جهان پس از مرگ ترسیم شده ، و از سرنوشت مردم نیکوکار و بدکار به هنگام رستاخیز ، حکایتهای عبرت آموز سودمند بیان گردیده که همه شیرین و خواندنی است ، اما افسوس که در اینجا برای نقل نمونه هایی از آنها حوصله و مجال نیست . . .

بنابر این باید - به شیوه گزیده گویان و کوتاه نویسان - دنباله این بحث را رها کرده و با احتیاط گفت :

چون تصویر «جاودانگی» را بیشتر در آینه «رستاخیز» می توان دید ، و به تماشای این چهره روحانی جز در پایان گذرگاه پر پیچ و خم زندگی نمی توان رسید ، همه کاروانیان امیدوار این خاکدان - از کهن ترین روزگار - گاهی به فرمان جان و دل ، و زمانی به رهبری پیشوایان روحانی خویش ، به شوق جاودانه شدن ، یا در آرزوی راه یافتن به جهان خلود و سرمزل ابدی ، این یگانه راه را به شیوه های گونه گون پیموده اند تا سرانجام به اجبار در شمار ساکنان دیار خاموشان جای گرفته اند ؛ دیاری که هیچ کس از راز درونش آگاه نیست .

در پیرامون این راه بی بازگشت حرف زیاد است و نتیجه گیری دشوار .

اهل ایمان به این نتیجه رسیده اند که : باید همچون امیدواران تسلیم شد و زبان در کام کشید ؛ زیرا مردمی که به آستان «امید» پناهنده شدند ، و از چون و چرای بی حاصل لب فرو بستند ، در سایه ایمان استوار به هنگام زندگی - از رنج اندیشه مرگ و نیستی رستند ، و در لحظات کوتاه و زودگذر هستی با آرزوهای شیرین «جاودانگی» هم آغوش گشتند تا آنگاه که با خاطری آسوده از این مرز گذشتند .

اهمیت موضوع در این است که چون ساختمان دبرونی آدمی طوری آفریده شده که خواه ناخواه در سراسر عمر به گونه های متفاوت درباره فرجام زندگی و جهان پس از مرگ می اندیشد ، ناچار پرسشهای فراوان در ضمیرش نمودار می شود . پرسشهایی که جز کیش و آیین پاسخگویی ندارد . . .

بنابر این مسأله معاد یا رستاخیز از روزگاران کهن در شمار بزرگترین مسایل آیینی ساکنان این «دیر خراب آباد» جای گرفت ، و برای ادیان و مذاهب به صورت رکنی از ارکان اصلی به حساب آمده است .

در کتابهای آسمانی برای تعریف و توصیف رستاخیز ، و سرنوشت مردم در دیگر سرای ، نکات آموزنده فراوان -

شاید بتوان آن دسته از دانشوران اسلامی را که پیرامون «معاد یا رستاخیز» در قرنهای صدر اسلام - که بازار این گونه مباحث رونقی داشته - به نگارش و گزارش پرداخته‌اند، به سه گروه تقسیم کرد:

۱ - گروهی که به رستاخیز ایمان استوار دارند، و برای اثبات عقاید خویش دلیل عقلی و نقلی فراوان اقامه کرده‌اند، و این گروه در همه ادوار گذشته اکثریت داشته‌اند.
۲ - گروهی که به تناسب زمان و مکان - پنهان و آشکارا - سخنانی بر زبان آورده‌اند که ظاهرینان آنها را گواه بر ضعف اعتقاد آنان درباره رستاخیز می‌پندارند، یا آنکه چون این گروه در آثار خود برخی از عقاید و آراء دیگران را با جمله‌های طنزآمیز افسانه می‌شمارند، متهم به انکار گشته‌اند.
۳ - گروهی که به هنگام بحث درباره رستاخیز - چون فیلسوفان آشنا با تصوف و عرفان - راه اعتدال درپیش گرفته‌اند، و با منطق عقل به انتقاد و توضیح گفته‌های گروه موافق و مخالف پرداخته‌اند، بی آنکه خود مانند برخی شیفتگان چشم بسته به هر گفته‌ای گردن نهند، یا خصمانه بر همه سخنان تردیدآمیز خط بطلان بکشند.

به عنوان نمونه از گروه اول حکیم ناصر خسرو و امام محمد غزالی را می‌توان نام برد. ابوالعلائی معری و حکیم عمر خیام نیز، چون قلم در کف دشمن بوده‌است، در گروه دوم جای گرفته‌اند. و ابونصر فارابی و ابن‌سینا از سومین گروه‌اند. کسانی که بخواهند از افکار و آراء پرداخته گروه معتقدان، نیک آگاه شوند - اگر با زبان عربی آشنایی ندارند، اما مأخذ دست اول می‌جویند - کتابهای کیمیای سعادت غزالی و زادالمسافرین ناصر خسرو تا حدودی می‌تواند پاسخگوی آنان بوده باشد. گرچه ابن‌سینا در رساله اضحویه خود - که متن فارسی آن به تازگی به بازار اهل کتاب عرضه شده، و ترجمه مقدمه‌اش در پی این مبحث خواهد آمد - بسیاری از عقاید گروه موافق و مخالف را با بیانی روشن و پیراسته مطرح کرده، و ضمن بحث نیز - تا حد ممکن اندکی از عقاید خویش را با تصریح یا اشاره بیان داشته است.

سبب نامگذاری این رساله

در مأخذ برجای مانده از قرنهای نزدیک به روزگار ابن‌سینا، از این اثر به نامهای «اضحوی»، «اضحویه»، و «الاضحویه فی المعاد» یاد شده‌است. گروهی از محققان بر اثر واژه «اضحویه» و دقت در سبک سخن مؤلف در مقدمه این رساله، نتیجه گرفته‌اند که: ابن‌سینا به سبب فرارسیدن عید اضحی (= عید قربان) به نگارش این مختصر پرداخته تا آن را به رسم ارمغان عید تقدیم کسی دارد که از وی حقوقی برگردن داشته، و خویشان را هدیون وی می‌دانسته است.

دکتر قاسم غنی می‌گوید: «چون این رساله در عید اضحی نوشته شده است «الاضحویه» نامیده شده...»^۱
دکتر ذبیح‌الله صفا به هنگام یادآوری جمعی از دانشوران معاصر ابن‌سینا می‌نویسد: «ابوبکر احمد بن محمد البرقی الخوارزمی [از این گروه است] که ابوعلی سینا اثر مشهور خود را به نام «رساله اضحویه فی امر المعاد» به اسم او نوشته، و در آغاز آن «ابوبکر» را به نیکویی ستوده...»^۲
دکتر یحیی مهدوی می‌نگارد: شیخ‌الرئیس این رساله را به مناسبت عید اضحی، و نیروزیه را به مناسبت عید نوروز... تصنیف کرده بوده است»^۳.

ترجمه پیشگفتار رساله اضحویه

این رساله‌ای است از شیخ رئیس ابوعلی سینا در امر «رستاخیز» که برای «ابوبکر بن محمد» نوشته، و نام «اضحویه» بر آن نهاده است، و گوید: «خدای بزرگ انوار دانش را در دوجهان نثار روان «الشیخ الامین» بگرداند، و جانش را از آلودگیهای طبیعت پاکیزه فرماید. عمری آنچنان دراز دهدش که برای رسیدن به سعادت حقیقی بسنده باشد. و چون به کاری از کارهای هر دو سرای روی آورد، یا از آن پرهیز کند، کامیاب گردد.

و خدای مرا یاری دهد تا حقوق نیکیهای فراوانش را تلافی کنم، و حق تعلیم بسیار وی را به گونه‌ای نیکوتر و سزاوارتر بگرامم.

این حقشناسی به پاس بهره‌هایی است که مرا از دانش او نصیب شده است. سزاوارترین و شایسته‌ترین سپاس آن است که از وی به نیکی یاد کنم، و درود فراوان نثارش نمایم.

برای جبران این حق، کمترین و ناچیزترین خدمتی که می‌توان با بدن و توان آن انجام داد، آن است که در هیأت کسی درآیم که به اندازه تاب و توان، در انجام وظیفه می‌کوشد، و به هیچ روی کوتاهی نمی‌ورزد؛ اگر چه خدمتش درخور صاحب حق نباشد.

امید آنکه به زودی هنگامی فرا رسد تا به یاری وی به آرزویم برسم، و فرصتی یابم که دوستان را شاد و دشمنان را خوار سازم و از سرزنش بدخواهان و اهرم.

آنگاه به آن خیر و خوشبختی دست یابم که بر اثر کج‌مداری روزگار از کفم بیرون شده؛ و از شادکامی و کفایت، و بردباری و آسوده دلی - از دنیا برای آخرت -

۱ - ابن‌سینا، به خامه دکتر قاسم غنی، تهران، ۱۳۱۵، ص ۷۷.

۲ - جشن‌نامه ابن‌سینا، ۱۳۳۱، ج ۱، ص ۴۷.

۳ - فهرست نسخه‌های مصنفات ابن‌سینا، ۱۳۳۳، ص ۳۷.

بهره‌مند گردم. زیرا دیرزمانی است که گرفتار رنج و اندوهی شده‌ام که اگر بر کوهها یا صخره‌ها فرو می‌افتاد آنها را خرد می‌کرد.

اکنون من از تمام جهان دل برکنده‌ام و تنها به وی می‌اندیشم، و او نیز از همه چیز بریده و به امثال من پرداخته است.

به شکرانه این تجدید صحبت، از اندک دانشی که اندوخته‌ام، ارمانی تقدیم می‌دارم. استاد را دل‌رازی نمی‌شود که پس از پذیرش، مرا بیهوده گذارد، و به دست ناکامی سپارد، تا در گذرگاه نیک‌وبد حادث قرار گیرم، و او خود تنها به کسی پردازد که از هر جهت از من فروتر است؛ یا سرنوشت مرا به آن کس سپارد که پیروزی خود را در شکست من جوید، و عزت خویش را در خواری من می‌یابد، و برای رسیدن به مقصود در جهت خلاف من گام برمی‌دارد. تفاوت پایه، میان من و او اندک نیست، و اینکه او بتواند مرا جایگزین شود، در وهم نگنجد. پس روا نیست که وی از کوششهای من بهره‌برداری کند؛ زیرا همپایه شدن او با من - در کفایت یا درایت، یا صیانت یا امانت، یا حسب یا نسب، یا جاه یا نیکنامی - امکان‌پذیر نیست.

در آنجا که مردان را بر می‌شمرند، وی در شمار فراموش شدگان است؛ و من ستوده و سرشناس خواهم بود. جای گرفتن او در شمار خاصان استاد برای همه مایه سرافکندگی است، و رفتارش با روش استاد هم‌آهنگی نمی‌پذیرد؛ در حالی که وجود من برای استاد موجب سرافرازی و سپاس و ستایش و خیر خواهد بود، و همیشه از آیین پسندیده و روش گزیده‌اش پیروی خواهد کرد.

او در پناه استاد از پایه بلند و مال فراوان بهره‌ور شده و شکسته حالی خویش را از این رهگذر جبران کرده، و رخنه‌های ناکامی خود را بر بسته است. در حالی که من تازه به نزدیک آن رسیده‌ام، و هنوز طرفی نبسته‌ام.

«الشیخ الامین» کسی نیست که از حال این دو مرد، که فاصله میان ایشان همچون دوری مشرق و مغرب است، بی‌خبر بماند. آنچه گفته شد ناله‌ای است که از گلوئی فشرده بیرون جسته، و شکوه‌ای است که از سینه آزرده سربر کشیده است. امید آنکه استاد - که خدای سعادتش را پایدار گرداناد - اگر از این شاگرد لغزشی دیده است، به آیین همیشگی و مقتضای کرم خویش، نادیده انگارد.

بنابراین ابن سینا در مقدمه این رساله روی سخنش با شخصی است که «الشیخ الامین» لقب دارد، و کنیه او «ابوبکر» و نام پدرش «محمد» است، ولی از اسم اول وی نامی به میان نیاورده است.

امابه استاد نوشته ابن سینا در «رساله سرگذشت» و مقدمه‌های

رساله‌های اخجویه و نیروزیه، و گفته سمعانی در کتاب «الانساب» شاید بتوان شواهدی به دست آورد تا مسلم شود که این «الشیخ الامین» همان ابوبکر احمد بن محمد بَرَقی است که ابوعلی در رساله سرگذشت در حق وی چنین می‌گوید: «مردی دیگر همسایه ما بود که او را ابوبکر بَرَقی می‌گفتند. خوارزمی بود، و هوشیار و روشنفکر. در فقه و تفسیر و زهد یگانه بود. با این همه، به علوم فلسفی گرایش داشت. به خواهش او کتاب «حاصل و محصول» را - در بیست مجلد - تصنیف کردم، همچنین کتاب «البر والاثم» را که در علم اخلاق است. این دو کتاب تنها نزد وی است، و او هیچ کس را عاریت نمی‌دهد تا از آن نسخه برگیرد».



سمعانی می‌نویسد: «بَرَقی» (به فتح با و را و حرف قاف در مرتبه سوم) نسبتی است به «بَرَق» که خاندانی بزرگ از مردم خوارزم بودند، بدبخارا کوچ کردند و در آنجا اقامت گزیدند. کلمه بَرَق معرب بره فارسی است، زیرا جَد این قوم گوسفنددار بوده است.

ابوالحسن بن ماکولا گوید: «ابوعبدالله بن ابی بکر بَرَقی - نوه ابوعبدالله محمد بَرَقی - مرا گفت: جد ما امام ابوعبدالله محمد بن احمد بن یوسف بن اسماعیل بن شاه خوارزمی بَرَقی است که به عراق سفر کرد، و به حج رفت و پس از بازگشت در بخارا ساکن شد. وی یکی از ادیبان و سخنوران شیواسخن بود، و دویسر داشت؛ یکی فقیه هوشیار ابوبکر احمد، و دیگری فقیه عارف ابوحفص عمر، که هر دو زاهد و دانشمند و شاعر بودند...»

ابوبکر احمد بن محمد در ادبیات و تصوف و کلام از نام‌آوران پیشین بود، و کراماتی از وی مشهور است. وی اشعار نیک و ابتکاری فراوان دارد. ابن ماکولا گوید: «من دیوان شعر او را دیده‌ام که بیشتر آنها به خط شاگردش ابن سینای فیلسوف است»^۴.

ترجمه مقدمه رساله نیروزیه

ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا - که خدایش بیخشايد - گوید: این رساله‌ای است پر فایده در معانی حروف هجائیه (= حروف مقطعه) که در آغاز برخی از سوره‌های قرآن جای گرفته است.

۴ - الانساب سمعانی، چاپ حیدرآباد، ۱۹۶۳ م، ج ۲، ص ۱۷۲-۱۷۳. در کتاب الاکمال ابن ماکولا (ج ۱، ص ۴۸۳) عبارتی نقل شده که با اندکی اختلاف بدین سخن سمعانی شبیه است. و در حاشیه همین صفحه افزوده شده که: فرزند ابن ابوبکر به سرپرستی قضای بخارا برگزیده شد، سبی رئیس بخارا و شیخ آنجا و پیشوای مردمن گردید، او اهل دانش و فضل بود، و «شرف‌الرؤساء» لقب یافت.

همت هر کس انگیزه‌ای می‌شود که برای بزرگداشت آیین نوروزی مولانا الشیخ‌الامیر السید ابی‌بکر محمدبن عبدالرحیم - که خدای ارحم‌دیش را پایدار بدارد - به اندازه توانایی خویش تحفه‌ای به پیشگاه وی ارمغان برد . من نیز آرزومند شدم که در شمار یکی از هدیه دهندگان این روز جای گیرم ، و با گروهی بی‌شمار در این راه همگام شوم .

اما روزگارم چنان بود که مرا از دست یافتن به تحفه‌ای مادی - که شایسته گنجینه گرانبهای وی بوده باشد - باز می‌داشت . بنابراین دانش را برترین هدیه دلپسند و ارحم‌دیشترین تحفه سزاوار تقدیم دانستم ، به خصوص « حکمت الهی » که در خور دانشوری پیرو آیین بوده باشد ، و بتواند از رازی پرده برگیرد که در شمار پیچیده‌ترین رازهای حکمت و آیین است . و از غرض پنهانی حروفی خبر دهد که در آغاز برخی از سوره‌های قرآن آمده‌است .

آنگاه در این زمینه رساله‌ای نگاشتم ، و به آیین هدیه نوروزی تقدیم وی داشتم ؛ زیرا دانش بهترین هدیه و گرمی‌ترین تحفه است . و یقین دارم که سرورم را - الشیخ‌الامیر السید ، که خدای بزرگیش را پایدار بدارد - دلپسند خواهد شد . . .



اما در مقدمه رساله اضحویه نکات روشن‌تری وجود دارد که نمایگر آن است که ابن‌سینا رساله اضحویه را به روزگار جوانی نوشته است ؛ و در آن هنگام آشکارا خویشتن را شاگرد و مدیون « الشیخ‌الامین » می‌دانسته ، و در پرده یادآور می‌شود که یکی از شاگردان استاد خصم وی شده ، و استاد را نسبت به او بدبین کرده است . ولی از لحن کلام شیخ در رساله سرگذشت معلوم می‌شود که چون ابن‌سینا نتوانسته با تقدیم این رساله ، یا دیگر وسیله‌ای ، استاد خود را بر دیگر برسر مهر آورد ، بعدها حقوق این استاد را نادیده گرفته ، و بسیار ساده و بی‌پیرایه در رساله سرگذشت می‌گوید : « مردی دیگر نیز همسایه ما بود که وی را ابوبکر برقی می‌گفتند . . . » و اعتراف می‌کند که کتاب « حاصل و محصول » را در بیست مجلد ، و کتاب « البروالاثم » را در دو مجلد برایش نوشته است . بنابراین ، نگارش همین دو کتاب می‌تواند گواه بوده باشد بر این که ابن‌سینا هم از دانش و هم یاری مادی این مرد برخوردار بوده است .

اما درباره مطالب رساله سرگذشت - اگر در صحت انتساب آن به شیخ تردید نشود - باید گفت : بی‌همتا بودن بوعلی در دانش‌های مختلف ، وی را گرفتار اندکی رعونت کرده تا سرگذشت خود را طوری بیان دارد که ثابت شود او در جوانی از استادی اهل و توانا برخوردار نشده ، و آنچه می‌داند همه را به تنهایی از کتاب و نیروی تفکر باز یافته است .

مثلاً آشکارا می‌گوید : حساب هند را از مردی سبزی‌فروش آموخته ؛ یا ابو عبدالله ناتلی به هنگام تدریس و تعلیم فلسفه و ریاضیات در کارخویش فرو می‌ماند ، و از منطق جز ظاهر آن را نمی‌دانست ، و خود ستاییهایی از این قبیله . . .



شاید از مجموع شواهدی که تا اینجا برای روشن ساختن هویت « الشیخ‌الامین » بیان گردید بتوان چنین نتیجه گرفت که : وی همان « ابوبکر احمد بن محمد برقی » است که در بخارا استاد و حامی روزگار جوانی ابوعلی‌سینا بوده است .

در مورد نامگذاری این رساله به « اضحویه » نیز گواهی چند یافته‌ایم که ثابت می‌کند در اینجا کلمه « اضحویه » به معنی هدیه مخصوص عید اضحی به کار رفته است ، و محتمل است که این واژه را اول بار ابن‌سینا - بدقرینه نیروزیه - به کار برده باشد . زیرا در روزگاران پیش از شیخ و پس از وی ، واژه « نوروزی » به معنی هدیه مخصوص نوروز استعمال شده ، همچنانکه به هدیه مخصوص مهرگان نیز « مهرجانی » گفته‌اند . نخستین گواه بر درستی این سخن ، موضوع‌های دور رساله اضحویه و نیروزیه شیخ است که هیچ گونه پیوندی با عید اضحی و جشن نوروز ندارند .

گواه دیگر سخن بلعمی است در ترجمه وقایع سال سی و دو تاریخ طبری با این عبارت : « مردمان بلخ این « بشر » را که « احنف » امیر کرده به بلخ ، او را مهرجانی هدیه آورده بودند ؛ جامه و اسبان و سلاح ، و پیرایه‌های زرین و سیمین ؛ چنانکه رسم عجم بود مهرجانی و نوروزی . و عزب ندانسته بود که نوروز و مهرجان چی باشد »^۵ .

عمر خیام نیز این گفته را چنین تأیید می‌کند :

آمدن موبد موبدان و نوروزی آوردن^۶ :

آیین ملوک عجم از گاه کیخسرو و تا به روزگار یزدجرد شهریار ، که آخر ملوک عجم بود ، چنان بوده است که روز نوروز نخست کس از مردمان بینگانه ، موبد موبدان پیش ملک آمدی با جام زرین پُر می ، و انگشتی ، و در می و دیناری خسروانی ، و یک دسته خَوید سبز رسته ، و شمشیری ، و تیرو کمان ، و دوات و قلم ، و واسپی ، و بازی ، و غلامی خوب روی . و ستایش نمودی ، و نیایش کردی او را به زبان پارسی ، به عبارت ایشان .

چون موبد موبدان از آفرین پیرداختی ، پس بزرگان دولت در آمدندی و خدمتها پیش آوردندی .

۵ - ترجمه تاریخ طبری از بلعمی ، چاپ عکسی بنیاد فرهنگ ایران ، ص ۹۹ .

۶ - نوروزنامه عمر خیام ، تصحیح مجتبی مینوی ، ص ۱۸ .
 خَوید : غله تازه رسته ، سبزه مخصوص بزم نوروزی . این سبزه را در خراسان هم اکنون « سبزنا » می‌گویند .

ارزش این اثر

در مورد ارزشمندی این گونه میراث‌های کهن فرهنگی عقاید گونه‌گون بسیار اظهار شده است. بهتر آنکه این داوری از گفته‌های شادروان محمدعلی فروغی روایت شود؛ زیرا بی‌تردید، سخن این دانشمند، که خود دوستدار ابن‌سینا و شارح و مترجم بخشی از آثار فلسفی او بوده است، در این زمینه دلشاین‌تر خواهد بود.

فروغی: «راست است که در چهارصد سال گذشته اروپائیان علم و حکمت را بسیار ترقی داده، بلکه دیگرگون ساخته‌اند؛ ولیکن معارف قدیم هم یکسره دورانداختنی نشده، و بدین جهت ما را به کتابهای پیشین نیاز است: نخست اینکه آثار پدران ما است. دوم اینکه تاریخ علم و حکمت از آنها برمی‌آید. سوم اینکه گذشته از سیر تاریخی علم — که شناختش همیشه محل حاجت است — بسیاری از آن کتابها بدخودی خود مورد استفاده است، و منسوخ نمی‌شود.

پس تکلیف ایرانیان دانش‌دوست این است که وسایل بهره‌مندی از آن کتابها را برای همگان فراهم سازند، یعنی هم اصل آنها را پاکیزه و درست به چاپ برسانند، و هم به فارسی روا. درآورند. و اگر مشکلاتی دارد توضیح کنند تا کسانی که در زبان عرب تسلط ندارند از آنها بی‌بهره نمانند، یا مجبور نشوند همه را نزد استاد بیاموزند. زیرا از این پس معلوماتی که دانش‌طلبان باید تحصیل کنند به اندازه‌ای فراوان است که مجال نمی‌دهد مانند زمانهای پیش، اوقات خویش را به فراگرفتن زبان عربی و حل مشکلات آن کتابها در نزد استاد مصروف سازند»^۷.

زندگینامه ابن‌سینا

ابوعبید عبدالواحد محمد جوزجانی دانشوری است که به سال ۴۰۳ هـ ق = ۱۰۱۲ م، در شهر جرجان (حدود گنبد قابوس امروز) رشته ارادت ابن‌سینا را به گردن افکند، و بیست و پنج سال — تا واپسین روز زندگی ابن‌سینا — در همه احوال ملازم استاد بود، حتی پس از خاموش شدن چراغ زندگی ابوعلی بر سر پیمان ماند، و با درایت و کفایت همه آثار ناتمام استاد را تکمیل کرد و به دست گوهرشناسان روزگار سپرد تا از گردن نیستی مصون بماند.

رساله سرگذشت

ابن‌سینا زندگینامه خویش به‌خواهش گروهی از یاران — از سال میلادش (= ۳۷۰ هـ ق) تا سال ۴۰۳ هجری که ۳۳ سال از عمرش می‌گذشت — برای این شاگرد دانا و مرید با صفا

هنر و مردم

روایت کرد. ابوعبید بعدها مقداری از دیده‌ها و شنیده‌های خویش را برگفته استاد افزود، و از مجموع آنها رساله‌ای فراهم آورد که به‌نامهای «رساله سرگذشت» یا «سیره» یا «مناقب» شیخ رئیس ابوعلی‌سینا معروف شده است.

این رساله در طول قرن‌ها برای همه کسانی که در شرق و غرب برای ابن‌سینا زندگینامه نوشته‌اند سند و مأخذ شده، و اصل آن بارها در ایران و خارج از ایران — مستقل یا ضمیمه دیگر کتابها — به چاپ رسیده است.^۸

به‌گواهی فهرست مصنفات ابن‌سینا، از متن رساله سرگذشت، نسخه‌های خطی فراوان در کتابخانه‌های شرق و غرب برجای مانده است. علاوه بر این نسخه‌های مستقل، بی‌هقی در «تتمه صوان‌الحکمه» و قفطی در «تاریخ‌الحکماء» و ابن‌ابی‌اصبیه در «عیون‌الابناء» و شهرزوری در «ترهة‌الارواح» و ابن‌خلکان در «وفیات‌الاعیان» و دیگران تمام یا گنجینی از این رساله را نقل کرده‌اند.

بنابراین سند ما نیز در نگارش این زندگینامه — بیش از دیگر مأخذ — گنجینی از همین رساله خواهد بود.

سال میلاد ابن‌سینا
(۳۷۰ هـ = ۹۸۰ م)

ابن‌سینا می‌گوید: پدرم از مردم بلخ بود، به‌روزگار امیرنوح بن منصور سامانی به بخارا منتقل شد، و برخی از کارهای دیوانی روستای «خرمیش» را بر عهده گرفت. نزدیک این ده، روستای دیگری بود که «افشنه» نام داشت. پدرم دختری — به نام ستاره — از مردم این روستا خواستار شد، و او را به‌زنی گرفت.

من در آنجا به سال ۳۷۰ هجری چشم به جهان گشودم. پس از پنج سال برادرم محمود به دنیا آمد. آنگاه همگی به بخارا بازگشتیم.

آغاز دانش‌اندوزی
(۳۷۶ هـ = ۹۸۶ م)

در شهر بخارا پدرم مرا به‌آموزگار سپرد تا قرآن و ادبیات فراگیرم. چون به ده سالگی رسیدم قرآن مجید و بسیاری از علوم ادبی را نیک آموخته بودم، چنانکه مردم از معلومات فراوان من در شگفت می‌شدند.

پدرم دعوت فاطمی‌ها را پذیرفته بود، و اسماعیلی‌مذهب شمرده می‌شد. از عقل و نفس سخن می‌گفت، بر آن شیوه که

۷ - مقدمه ترجمه فن سماع طبیعی.

۸ - این رساله تاکنون بارها به فارسی نیز ترجمه شده است.

داعیان این کیش و مذهب می گویند و می شناسند ، برادریم نیز بر این عقیده بود . میان پدر و برادریم در این زمینه بسیار بحث می شد . من سخنان آنان را می شنیدم و می فهمیدم ، ولی بردلم نمی نشست . از فلسفه و هندسه و حساب هند نیز سخن می گفتند ... پدرم مرا نزد مردی سبزی فروش - که محمود مساج نام داشت و حساب هند را نیک می دانست - به شاگردی فرستاد ، این دانش را از وی آموختم . هنگامی که ابو عبدالله ناتلی - که دعوی فلسفه می کرد - به بخارا آمد . پدرم به امید آنکه من از وی فلسفه بیاموزم ، او را میزبان شد . پیش از آمدن «ناتلی» نزد «اسماعیل زاهد» فقه می خواندم ، و شیوه سؤال و اعتراض و مناظره فقیهان را از وی نیک فرا گرفته بودم .

شاگرد برتر از استاد

نزد ابو عبدالله ناتلی به خواندن کتاب ایساغوجی (= مدخل) پرداختم ، چون او «حد جنس» را برایم تعریف کرد ، در تکمیل سخنش چیزها گفتم که مانند آنها را نشنیده بود . از هوش من در شگفت شد و به پدرم سفارش نمود که نگذارد جز دانش به کاری دیگر بپردازم . ظاهر منطق را نزد ناتلی آموختم ، اما وی از دقایق این صنعت چیزی نمی دانست .

چندی پیش خود به مطالعه کتابهای منطق پرداختم تا در این فن سرآمد شدم . آنگاه پنج یا شش شکل نخستین از کتاب اقلیدس را نزد این استاد خواندم ، و باقی را پیش خود حل کردم . پس از آن به مجسطی پرداختم ، چون از مقدمات آن فارغ شدم و به اشکال هندسی رسیدم ، استاد ابو عبدالله ناتلی در کار خود فرو ماند .

دیری نیاید که «ناتلی» از بخارا به گرگانج (=اورگنج) خوارزم رفت . من به تنهایی علوم طبیعی و الهی را دنبال کردم تا در آنها ورزیده شدم . آنگاه به آموختن علم طب راعب گشتم . فرا گرفتن این دانش برایم چندان دشوار نبود . بنابراین در مدتی کوتاه چنان در کار طبابت مهارت پیدا کردم که پزشکان دانشور بخارا مرا شاگرد شدند .

طیب نامور

(۳۸۵ هـ = ۹۹۵ م)

شانزده ساله بودم که به تدریس طب و درمان بیماران پرداختم . در تشخیص بیماری و کار درمان چنان ورزیده شده بودم که وصف آن نتوان کرد ، با این همه درس فقه را دنبال می کردم .

آنگاه یک سال ونیم دیگر به مطالعه منطق و همه اجزای فلسفه سرگرم شدم . در این مدت شبی را به تمامی نخفتم ، و روزها به کاری دیگر نپرداختم . شبها چراغ می افروختم و به خواندن کتاب مشغول می شدم . هرگاه خواب آلوده

می شده یا احساس ماندگی می کردم ، قدحی شراب می نوشیدم - آنقدر که نیروی از دست رفته باز آید - و باردیگر کار خود را دنبال می کردم . و هرگاه که خواب بر من حیره می گشت همان مسایل را بعینه در خواب می دیدم ، و راه حل بسیاری از مسایل را در خواب باز می یافتم .

پس از آنکه در علوم متطق و طبیعی و ریاضی نیک ورزیده شدم ، باردیگر به علم الهی پرداختم ، و مطالعه کتاب مابعدالطبیعه ارسطو را آغاز کردم . کتابی دشوار بود . چهل بار آن را خواندم و همه عباراتش را از بر نمودم ، اما معانی آنها دستگیرم نشد ، و مقصود نویسنده را دریافتم . سرانجام ناامیدی دامنم را گرفت . یا خود گفتم : برای فهمیدن مقصود نویسنده راهی وجود ندارد .

پسینگاه روزی به بازار «ورقان» رفتم . با دلالی روبه رو شدم که کتابی در دست داشت و برای فروش جار می زد . از من خواست تا آن کتاب را بخرم . چون فکر می کردم از جمله کتابهای بی ارزش است ، با بی میلی از خرید آن چشم پوشیدم . دلال گفت : چون صاحبش بد پول نیاز دارد آن را به سه درهم می فروشم . این سخن در من اثر کرد و کتاب را خریدم .

پس از بررسی دریافتم که شرح ابونصر فارابی است بر کتاب اغراض مابعدالطبیعه ارسطو . به خانه باز گشتم و باشتاب به مطالعه آن پرداختم . به زودی معانی سخن ارسطو برایم روشن شد ؛ زیرا همه عبارتهای آن را - چون بسیار خوانده بودم - از بر داشتم . بی اندازه شادمان شدم . روز بعد ، به شکرانه این پیروزی ، مال فراوان به تهیدستان بخشیدم .

پیوسته بر این شیوه دانش اندوختم تا همه دانشها را نیک بیاموختم ؛ زیرا هرچه از آن هنگام برایم روشن شده همان است که اکنون می دانم ، و از آن پس چیزی بر آنها بیفزوده ام .

راه یافتن به دربار

(۳۸۷ هـ = ۹۹۷ م)

نوح بن منصور سامانی ، فرمانروای بخارا ، سخت بیمار شد . پزشکان از کار درمانش فروماندند ، چون در میان پزشکان به وسعت دانش و کثرت مطالعه شهره شده بودم ، در حضور امیر از من یاد کرده ، و خواسته بودند که مرا نیز فراخوانند . بداحضارم فرمان رفت . به دربار رفتم و با همکاری دیگر پزشکان به درمانش پرداختم تا شفا یافت . بر اثر این پیروزی در شمار خاصان وی درآمدم . روزی از امیر خواش نمودم که رخصت دهد تا از کتابخانه پادشاهی استفاده کنم ، سخن از دل برخاسته ام در امیر اثر کرد ، برای برآورده شدن این آرزو فرمان داد . چون به کتابخانه اندر شدم چندین خانه انباشته از صندوقهای کتاب دیدم . کتابهای هر علمی را در خانه ای جدا گانه چیده

بودند. فهرست کتب قدما را برگزیدیم، و نام کتابهای دلخواه خود را برگزیدیم.

در آنجا بسیار کتاب دیدم که بیشتر مردم حتی نام آنها را نشنیده بودند، من نیز تا آن هنگام از وجود آنها بی خبر بودم، و پس از آن نیز نزد کسی ندیدم. آن کتابها را خواندم و بهره ها بردم. در ضمن پایه و مایه هر دانشوری را نیک شناختم. چون به هیجده سالگی رسیدم از آموختن همه دانشها بی نیاز شدم. آن روز این دانشها را بیشتر در حافظه داشتم، اما امروز بخته تراست، و گر نه چیز تازه ای برداش من افزون نگردیده.

آغاز تألیف و تصنیف

(۳۹۱ هـ = ۱۰۰۰ م)

در همسایگی ما مردی بود که وی را «ابوالحسن عروزی» می گفتند. این مرد از من خواهش کرد تا کتابی برایش تصنیف کنم که جامع علوم فلسفی بوده باشد. کتاب «مجموع» را برایش نوشتم و آن را به نام وی «عروزیه» نامیدم. در این کتاب - بجز ریاضی - از همه اجزای فلسفه یاد کرده ام. به هنگام نگارش این کتاب بیست و یک ساله بودم.

مردی دیگر همسایه ما بود که وی را ابوبکر بَرَقی می گفتند. خوارزمی بود، و هوشیار و روشنفکر. در فقه و تفسیر و زهد یگانه بود، با این همه به علوم فلسفی گرایشی داشت. به خواهش او کتاب «حاصل و محصول» را - در بیست مجلد - تصنیف کردم، همچنین کتاب «البروالائم» را که در علم اخلاق است؛ از این دو کتاب جز او کسی ندارد، و به هیچ کس عاریت نمی دهد تا از آن نسخه بگیرد.

به سوی سر نوشت

(۳۹۲ هـ = ۱۰۰۱ م)

بیست و دو ساله بودم که پدرم درگذشت و روزگارم دیگرگون گشت، برای گذراندن زندگی تنها راه چاره در آن بود که عهده دار کارهای دیوانی و خدمات سلطانی شوم. دیری نپایید که دستگاه سامانیان پریشان شد. ناگزیر به ترك بخارا شدم، و راه گرگانج خوارزم در پیش گرفتم. وزیر آنجا «ابوالحسن سهلی» بود که این دانشها را دوست می داشت، به همت او به حضور امیر آن دیار - علی بن مأمون خوارزمشاه - معرفی شدم. در آن هنگام جامه فقیهان به تن داشتم با طیلان و تحت الحنك. برایم ماهیانه ای برقرار ساختند که زندگی مرا در آن هنگام کفاف می نمود.

پس از چندی در این دیار نیز آشفته گی و نابسامانی رخ نمود. ناگزیر از گرگانج به «نسا» و از آنجا به «ایبورد» و از آنجا به «طوس» و از آنجا به «شقان» و از آنجا

به «جاجرم» - سرحد خراسان - و از آنجا به «جرجان» آمدم.

ورود به جرجان

(۴۰۳ هـ = ۱۰۱۲ م)

این سفر به قصد دیدار امیر قابوس انجام شد، اما چون به جرجان رسیدم، وی در قلعه ای زندانی شده و در آنجا جان سپرده بود.

ناچار به «دهستان» رفتم، در آنجا به مرضی سخت دچار شدم. باردیگر به جرجان بازگشتم، و ابو عبید جوزجانی در این شهر به من پیوست.

سخن ابن سینا در اینجا ختم می شود، و دنباله این سرگذشت را شاگردش ابو عبید، از دیده ها و شنیده های خود روایت چنین می کند.

ابو عبید می گوید: در جرجان مردی بود که وی را «ابو محمد شیرازی» می گفتند. او دوستدار فلسفه بود. برای شیخ در همسایگی خود خانه ای خرید و شیخ را در آنجا فرود آورد. من هر روز به خدمت شیخ می رفتم و مجلسی می خواندم. در ضمن کتاب «مختصر اوسط» را شیخ املا می کرد و من می نوشتم. شیخ در جرجان کتاب «المبدأ والمعاد» و کتاب «الارصاد الکلیه» را برای «ابو محمد شیرازی» تصنیف کرد. کتابهای دیگری نیز مانند کتاب اول قانون و مختصر مجلسی و رسایل بسیار، در آنجا نوشت.

راهی شدن به سوی ری

(۴۰۴ هـ = ۱۰۱۳ م)

برای پیدا کردن گوه رشناسی که خریدار کالای گرانبهای دانش باشد، شیخ راه ری در پیش گرفت و به خدمت «سیده» و فرزندش مجدالدوله پیوست. ایشان بر اثر نامه هایی که شیخ به همراه داشت مایه و پایه علمی او را شناختند، و در بزرگداشت وی کوشیدند. مجدالدوله به بیماری سودا (= پریشان فکری) دچار شده بود، شیخ او را درمان کرد، و کتاب «معاد» را به نام وی تصنیف نمود.

رفتن به همدان

(۴۰۵ هـ = ۱۰۱۴ م)

بر اثر رویدادهای پی در پی، ماندن شیخ در ری صلاح نبود. ناگزیر از ری به قزوین کوچ کرد، و از آنجا رهسپار همدان شد. در همدان ابتدا عهده دار کارهای «کدبانویه» گردید، سپس با امیر آنجا شمس الدوله آشنا شد. این امیر بیمار بود، شیخ پس از چهل روز تلاش شبانه روزی بیماری

قولنج وی را درمان کرد. به پاس این خدمت طبیب مخصوص و مصاحب دایمی امیر شد. دیری نپایید که به مقام وزارت او رسید. اما چون در کار سیاست ورزیده نبود رقیبان وی را از خرد مراد به زیر کشیدند. یعنی توطئه‌ای فراهم شد که سپاهیان بر او شوریدند؛ خانه‌اش را تاراج کردند، و خودش را به زندان افکندند، و نابودیش را از امیر خواستار شدند. شمس‌الدوله به مرگ شیخ رضا نداد، اما برای فرونشستن جنجال وی را از وزارت عزل کرد.

شیخ چهل روز در خانه «شیخ ابوسعید خدوک» روپنهان کرد تا باردیگر بیماری قولنج شمس‌الدوله زور آورده شد. امیر ناگزیر ابن‌سینا را فراخواند و از آنچه رفته بود پوزشها خواست، و دوباره مسند وزارت را به وی بازگردانید.

درس و بزم شبانه در صحبت شاگردان

ابوعبید می‌گوید: به هنگام وزارت، از شیخ خواش کردم که کتب ارسطو را شرح کند. استاد فرمود با آنکه فراغت ندارم، اگر راضی هستی که از آنچه در این زمینه در نظرم صحیح می‌نماید - بی آنکه آراء مخالفان را نقل کنم یا به رد آنها پردازم - کتابی تصنیف کنم، خواهش ترا می‌پذیرم.

من راضی شدم و شیخ کار خود را در طبیعیات شفا آغاز کرد. هر شب من و چند تن از شاگردان خاص در خانه شیخ اجتماع می‌کردیم.

من نوبتی از کتاب شفا را بر شیخ می‌خواندم. نوبت دیگر «معصومی» از کتاب قانون می‌خواند. سومین بار «ابن زیله» از کتاب اشارات می‌خواند. و چهارمین بار «بهمنیار» از کتاب «حاصل محصول» می‌خواند.

چون بحث و درس به پایان می‌رسید، رامشگران حاضر می‌شدند، و ساقیان جامهای شراب به گردش در می‌آوردند، و همگان سرگرم شراب ارغوانی و سماع غوانی می‌شدیم. چند سالی بر این منوال گذشت تا زندگی شمس‌الدوله به سر آمد، و فرزندش سماءالدوله وی را جانشین شد. این امیر از شیخ خواست که در مسند وزارت باقی بماند، اما شیخ نپذیرفت، و تاج‌الملک به جای او به وزارت رسید.

پایان وزارت

(۴۱۲ هـ = ۱۰۲۱ م)

ابوعبید می‌گوید: شیخ پس از کناره‌گیری از کار سیاست پنهانی به علاءالدوله کاکویه، فرمان‌روای اصفهان، نامه‌ای

نوشت. در آن نامه مصاحبت وی را خواستار شد، و خود در خانه «ابو غالب عطار» پنهان گردید.

پرکاری بوعلی

در این گوشه از او من از شیخ خواش کردم تا کتاب شما را تمام کند. شیخ ابو غالب را فراخواند و از وی کاغذ و دوات خواست. وسیله کار فراهم گردید و شیخ - بی آنکه به کتابی و مأخذی رجوع کند - به نگارش پرداخت. ابتدا رؤوس مطالب را نوشت، آنگاه به هر مسأله‌ای می‌نگریست و آن را شرح می‌کرد. ابن‌سینا در هر شبانه‌روز پنجاه ورق بدین روش می‌نوشت تا همه طبیعیات و الهیات را به پایان رسانید و تنها کتاب حیوان و نبات باقی ماند.

زندانی شدن ابن‌سینا

پس از چندی تاج‌الملک وزیر، شیخ‌الرئیس را به مکاتبه با علاءالدوله متهم کرد. به جستجو پرداخت تا وی را دستگیر ساخت و در قلعه «فردجان» به زندان افکند. شیخ چهار ماه در این زندان به سربرد تا آنگاه که علاءالدوله به همدان حمله‌ور شد و آنجا را بگرفت. سماءالدوله و تاج‌الملک از ترس جان به قلعه فردجان - که شیخ در آنجا زندانی بود - پناه بردند. علاءالدوله به اصفهان بازگشت، و این امیر و وزیر فراری به اتفاق شیخ از قلعه بیرون آمدند و بر سر خانمان شدند. شیخ پس از ورود به همدان در خانه «علوی» فرود آمد، و دیگریار به نگارش منطق شفا پرداخت. در زندان نیز کتاب هدایه و رساله حین یقظان را تصنیف کرده بود.

قرار به اصفهان

(۴۱۴ هـ = ۱۰۲۳ م)

ابوعبید می‌گوید: روزگارش به بدشواری می‌گذشت. تاج‌الملک به شیخ وعده‌ها می‌داد، و شیخ در اندیشه سفر به اصفهان و پیوستن به علاءالدوله بود. سرانجام فرصت مناسب پیش آمد. شیخ و برادرش، و من و دو غلام، در لباس صوفیان از همدان بیرون شدیم و راه اصفهان در پیش گرفتیم تا پس از رنج بسیار به روستای «طیران» نزدیک دروازه اصفهان رسیدیم.

دوستان شیخ و ندیمان علاءالدوله به پیشواز آمده و جامه و مرکب مناسب به همراه آورده بودند. شیخ را با اعزاز و اکرام در محله «کونگنبد» به خانه عبدالله بن بی‌بی - که از هر جهت آراسته شده بود - فرود آوردند.

علاءالدوله - پس از ورود شیخ - فرمان داد که هر شب جمعه، شیخ و دیگر دانشمندان اصفهان، در کاخ پادشاهی و در پیشگاه او مجلس بحث و مناظره علمی برپا دارند. در این مجلس هفتگی هیچ‌یک از دانشمندان آن روزگار - در هیچ

زمینهای از علوم — در برابر شیخ قدرت پایداری نداشتند ، تا آنکه روزی ابومنصور جبان و ابن سینا در حضور مجدالدوله برابرهم قرار گرفتند. بحث لغوی به میان آمد . شیخ به اظهار نظر پرداخت . ابومنصور با گوشه چشم به شیخ نگریست و گفت : تو فیلسوف و حکیم هستی ، اما در لغت چنان ورزیده نیستی که سخت حجت باشد ! این سخن بر شیخ گران آمد . کتاب تهذیب اللغة از هری را از خراسان طلبید ، و سه سال در زمینه لغت کار کرد تا در این دانش نیز به پایهای رسید که کم نظیر شد . آنگاه سه قصیده سرود ، و در آنها واژه های مهجور گنجانید ، و سه کتاب نوشت یکی به سبک « ابن عمید » ، دیگری به سبک « صاحب » و سوم به سبک « صابی » و دستور داد آنها را با جلد های کهنه صحافی کردند ، سپس با مجدالدوله سازش کردند که آنها را به ابومنصور نشان دهد و بگوید : به هنگام شکار در بیابان پیدا کرده ایم .

چون کتابها تسلیم ابومنصور شد ، در آنها نگریست . در موارد بسیار از دریافت معنی کلمات فروماند . شیخ پیوسته مشکلات او را شرح می کرد و می گفت : این کلمه در فلان کتاب بدین معنی آمده است . سرانجام ابومنصور با هوشیاری از قضیه آگاه شد ، پوزش خواست و به پیش کسوتی شیخ گردن نهاد . پس از آن شیخ فرهنگی نوشت که مانندش را کسی ننوشته بود ، و آن را « لسان العرب » نام نهاد . اما هنوز با کنویس نکرده — یا به اصطلاح از سواد به بیاض نیاورده — بود که در گذشت ، و کسی از چرک نویسه های او سردر نیآورد .

غارث اموال و کتابهای شیخ

(۴۲۱ هـ = ۱۰۳۰ م)

در این سال مسعود غزنوی بر اصفهان حمله برد . سپاهیان او خانه و کتابخانه شیخ را نیز غارت کردند ، و کتاب « الانصاف » که گویا بیست مجلد بوده ، به غارت رفت و باعث اندوه فراوان شیخ گردید . نظیر این حادثه در سال ۴۲۵ هجری تکرار می شود ، یعنی هنگامی که سپاهیان غزنوی به سرکردگی ابوسهل حمدوی و تاش فراش بر اصفهان می تازند ، پس از چپاول شهر ، کتابخانه شیخ را نیز به غزنین می برند ، که چندی بعد علاءالدوله غوری آنها را در آنجا به آتش می کشد . گویا اولین بیماری قولنج در همین سال دامنگیر شیخ می شود .

نبوغ بوعلی

ابوعبید می گوید : از شگفتیهای هوش و نبوغ شیخ یکی آن بود که من بیست و پنج سال در صحبت او بودم ، و هرگز ندیدم که چون کتابی تازه به دستش دهند آن را به ترتیب از

آغاز تا به انجام بخواند . بلکه موارد مشکل کتاب را جستجو می کرد تا بداند که نویسنده آن تا چه اندازه در بیان آنها از عهده برآمده است ، و بدین وسیله مایه و پایه هر دانشوری را نیک می شناخت .

سیمای بوعلی

ابوعبید می نویسد : گویند : شیخ به روزگار تازه جوانی در شمار زیباترین مردم روزگار خود بوده است . هرگاه روز جمعه برای رفتن به مسجد از خانه بیرون می آمده ، مردم شهر در کوچه و خیابان اجتماع می کردند و بر یکدیگر پیشی می گرفتند تا از تماشای زیبایی و فریبندگی وی بهره ور شوند . . . همه نیروهای شیخ به کمال بود ، اما نیروی آمیزش با زنان در وجود وی از دیگر نیروهای شهوانی افزون بود ، و بی اختیار در این کار زیاده روی می کرد .

روزی از سوی یاران ، در پرده ، زیان زن دوستی و پر خوری و شب زنده داری — که شیخ در این هر سه افراط می کرد — به وی گوشزد شد . شیخ پاسخ داد : خدای بزرگ از نیروهای جسمی و روحی مرا بهره فراوان بخشیده است ، و من باید از همه این نیروها نیک بهره برداری کنم .

پایان زندگی بوعلی

(۴۲۸ هـ = ۱۰۳۶ م)

زیاده روی در شهوات سرانجام جسم نیرومند شیخ را فرسوده کرد . به هنگامی که علاءالدوله با « تاش فراش » می جنگید — و ابن سینا همراه وی بود — بیماری قولنج گریبان شیخ را گرفت . شیخ از ترس آنکه مبادا در هنگام کارزار و فرار امیر ، زمین گیر شود ، و از هنگامی با او باز ماند در یک روز هشت نوبت دستور تنقیه داد . بر اثر این زیاده روی روده هایش زخم شد . چون در کار درمان ورزیده بود ، خویشش را با داروهای مناسب اندکی بهبود بخشید . اما علیل شد ، زیرا هرگز از غذا پرهیز نمی کرد ، و از صحبت زن دست بردار نبود . در نتیجه بیماری قولنج وی گاهی زور آور می شد و زمانی تسکین می یافت ، تا آن هنگام که در رکاب علاءالدوله به سوی همدان رهسپار گردید .

در این سفر بیماری شیخ به شدت گرایید ، چون به همدان رسید دانست که نیروی جسمانی خود را چنان از دست داده که دیگر از غذا و دارو کاری ساخته نیست . بنابراین از درمان خویش دست کشید و گفت : « مدبر تن من از تدبیر فرو مانده و درمان بیفایده است » . چند روزی بر این حال بود تا دیده از جهان فرو بست . جسمش را در همدان به خاک سپردند . در آن هنگام پنجاه و هشت ساله بود .

اثرات فرهنگی ایران هخامنشی و دیانت زرتشتی در کمون این دوره

تجلیل دقیق روابط دامنهدار ایران و هند در عصر هخامنشی
بر اساس :

فرضیه دکتر اسپونر هند شناس معروف انگلیسی

و

بررسیهای عالمانه دکتر جیوانجی مدی ایران شناس پارسی هند
در تأیید این فرضیه

همراه

با تاریخچه ای مختصر از روابط ایران و هند ، در اعصار باستان

ترجمه ، تهیه و تدوین : مهدی غروی

با همکاری مؤسسه خاورشناسی کاما - بمبئی ، هند

نفوذ ایران باستان بر هند قدیم

(. . . در تصنیف ریگ ودا سه گروه مشارکت

و همکاری داشتند ، نخستین گروه ایرانیان

بودند ، اثرات این مشارکت در کتابهای دوم

و پنجم و هفتم کاملاً قابل تشخیص است .

دکتر کارل شیرمیسن^۱

نفوذ و گسترش فرهنگ ایرانی در هند میانه و نزدیکی

دولت کهنسال آسیائی درین عصر ، بقدری عظیم و دامنهدار

بوده است که کمتر کسی به روابط دولت در اعصار باستان

توجه می کند .

ایرانیان و هندیان در سر آغاز تکوین عصر آریائی ، باهم

زندگی می کردند و باهم ازین سرزمین نخستین یا بهشت

آریانها بیرون آمدند و پس از قرنهای زندگی مشترک سرانجام

ازهم جدا شدند اما این جدائی بمعنی واقعی هرگز وجود

نداشت و دولت همیشه با هم روابط دوستانه و صلح آمیز

داشته اند . تاریخ روابط ایران و هند سراسر دوستی است و

اثرات متقابل فرهنگی و تمدنی . جز چند اتفاق کوچک

خصمانه درین تاریخ بزرگ ، ما هیچ اثری از دشمنی و

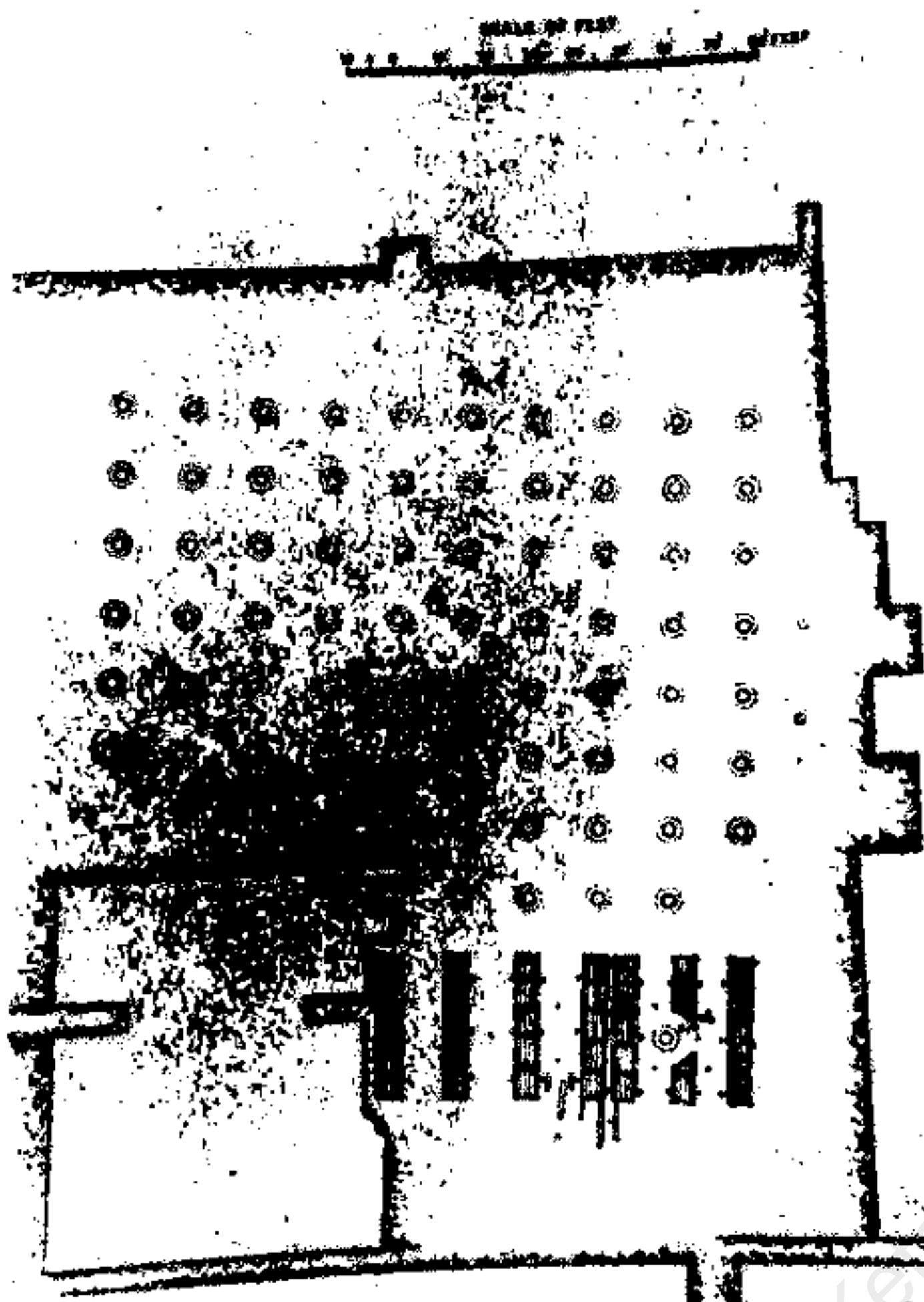
کینه توزی و رقابت نمی بینیم .

همانگونه که در ایران بیداری افکار و حلول روح

وطنپرستی و ملیت با توجه به تاریخ ایران باستان و تجلیل

از شاهنشاهان هخامنشی توأم بود ، هند نوین نیز تجلیل از
امپراتوران بزرگ هند قدیم را سر لوحه تجدید حیات فرهنگی
و بنیاد گذاری ناسیونالیسم جدید قرار داد ، امروز هند بنام
چاندرا گوپتا سر سلسله و آشوکا بزرگترین امپراتور موریائی
خود افتخار می کند^۲ همان گونه که ما ایرانیان بنام کوروش
و داریوش هخامنشی مباهات می کنیم . مشابهت میان این
امپراتوران و بخصوص آشوکا و داریوش مطلب تازه ای نیست
هر کسی که با تاریخ روابط دو ملت آشنا باشد ازین واقعیت
آگاه است و بدیهی است که هر دو ملت برویهم اثرات متقابل
داشته اند ، اما آنچه اکنون مورد بحث ماست اثرات تمدنی
ایران بر هند است . زیرا آشوکا که دو قرن پس از داریوش
می زیست مانند پدرانش از هخامنشیان الهام می گرفت و برای
ما ایرانیان بررسی این اثرات متقابل و بخصوص نفوذ ایران
بر هند جالب و ارزنده است . از قرن نوزدهم میلادی بعد
دانشمندان بزرگی که درباره هند و بخصوص باستانشناسی
هند کار کرده اند به این نفوذ عظیم اشاره کرده اند و کم و بیش
به وجود این نفوذ اعتراف دارند و همانگونه که در ایران
خود ما مهمترین سند برای تحقیق در تاریخ شاهنشاهی
هخامنشی سنگ نوشته ها و سنگ نگاری هاست ، در بررسی
روابط دو سلسله مورد بحث نیز آثار برجای مانده ، بخصوص
سنگ نگاریها و سنگ نویسیها و بقایای کاخهای امپراتوران
بهترین منبع تحقیق شمرده می شود .

نخستین و بزرگترین کسی که در راه این بررسی و تحقیق
کوشش عظیم داشت و نتیجه ای شگفت آور ارائه کرد دکتر
اسپونر D. B. Spooner دانشمند هند شناس اروپائی است که
سالها در اداره کل باستانشناسی هند خدمت کرد و چند سال
نیز ریاست این اداره را بر عهده داشت ، وی ایران شناس نبود
اما از لحاظ هند ، باستانشناسی هند يك مرجع مورد اعتماد
بشمار می رود . اسپونر پس از کشف آثار برجای مانده
کاخهای موریائی یعنی سلسله ای که دو پادشاه نام آور هند
چاندرا گوپتا و آشوکا بدان منسوب اند ، در پاتالی پوترا نزدیک
پتنا و درك مشابهت و حتی وحدت این بناها با عمارات



نقشه طالار آشوکا دریاتالی پوترا که توسط دکتر اسپونر کشف شد

بنام The Journal of Iranian Association^۱ که متأسفانه بواسطه بد بودن کاغذ، بسیار پوسیده و فسادپذیر شده است در این زمینه مقاله‌ای از دکتر مولتون J. H. Moulton دیدم که عنوانش: (عصر زرتشتی در تاریخ هند) بود این دانشمند در خطابه خود از فرضیه اسپونر دفاع کرد و فقط بجای زرتشتیان، از مغان که در هند باستان فراوان و صاحب نفوذ بودند نام برد. پس از مطالعه مقاله وی، گزارشهای دکتر وادل Wadell که برای نخستین بار در محل قدیمی پایتخت سلسله موریائی حفاری کرده بود و گزارشهای خود دکتر اسپونر در سالنامه اداره کل باستانشناسی، به مطالعه اصل مقاله

۱ - مجله آسیائی سلطنتی انگلستان سال ۱۹۱۰ ص ۲۱۸

Dr. Karl Schirmer

۲ - Chandragupta, Ashoka, Mauryas

۳ - مقاله اسپونر در مجله آسیائی سلطنتی ژانویه ۱۹۱۵

۴ - جلد ۵ شماره ۷ سال ۱۹۱۶ ص ۲۷۶ - ۲۶۱

تخت جمشید ادعائی سخت و تکان دهنده و شگفتی آفرین کرد و در طی يك مقاله بزرگ مستند و مستدل که در مجله آسیائی سلطنتی انگلستان بچاپ رسید، ثابت کرد که نفوذ ایران در تکوین و تشکیل سلسله موریائی و حتی آئین بودا يك اثر معمولی و عادی تا آن حد که تا بحال می پنداشتیم نیست، بلکه يك نفوذ همه جانبه و سازنده بوده است.

دکتر اسپونر با مطالعه متون حماسی و مذهبی هند، بستگیهای دو ملت باستانی و نفوذ معنوی ایرانیان را در هند قدیم بررسی کرد و سرانجام باثبات رساند که تشکیل سلسله موریائی، نتیجه تسلط اسکندر بر آسیای غربی بود ولی نه ازین لحاظ که اینان سرمشق و الهام بخش تشکیل این سلسله شدند، بلکه ازین لحاظ که پس از برچیده شدن بساط هخامنشیان، چاندراگوپتای موریائی بتقلید از هخامنشیان و با کمک مستقیم ایرانیانی که همراهی بودند سلسله موریائی را بر همان پایه استوار ساخت.

دکتر اسپونر معتقد است که در عصر هخامنشیان در بخشهای غربی هند، سند و پنجاب و حتی نواحی شمالی جلگه مرکزی و مشرق هند، بهار و آسام اقلیت زرتشتی ایرانی قدرت و نفوذ فوق العاده داشت و همین قدرت بود که از تکوین و تشکیل سلسله موریائی بر اساس حکومت هخامنشی حمایت کرد و بدان موجودیت داد. پیدایش دیانت بودا نیز که تا پیش از درخشیدن موریائیها قدرت و گسترش چندان نداشت، نتیجه همین توسعه مهرپرستی و مزدپرستی در هند بود. بودیسم در اثر اختلاط حکمت ایرانی (آئین زرتشتی) و حکمت هندی (آئین برهمنی) شکوفان شد و گرایش امپراطوران موریائی به این دین جدید نیز برای نزدیکی بیشتر با ملت بزرگی که در قلمرو ایشان زندگی میکرد و به بودیسم تمایل داشت صورت گرفت. دکتر اسپونر در مقاله خود مطالب شگفت آوری ارائه میکند که با وجود گذشت نیم قرن هنوز برای ما ایرانیان جالب و شنیدنی است وی اینچنین میگوید:

(در آستانه يك عصر عظمت در تاریخ هند بزرگ در این سرزمین يك سلسله که تقریباً ایرانی یا پارسی بود به سلطنت نشست. این سلسله سلسله معروف موریائی است که پایه گذارش، چاندراگوپتا نخستین امپراطور بزرگ هند بود وی يك ایرانی آریائی، يك پارسی بود، نیاکان چاندراگوپتا ایرانی بودند، آنان از فارس از سرزمین تخت جمشید برخاستند، آنان همه مزدپرست و زرتشتی بودند)^۲.

پس از این هم جلوتر میرود و به پیشتازی تحقیقاتی خود ادامه میدهد و با دلیری فراوان اعلام میدارد:

(بودا متفکر بزرگ هند و خالق آئین بودائی نیز يك خردمند ایرانی بود، يك پارسی بود)^۳.

این بنده نخست هنگام بررسی دوره مجله پارسیان هند



ستونهای موریانی از هر لحاظ با ستونهای
تخت جمشیدی مشابهت دارند
یکی از ستونهای تالار آشوکا در این
ناحیه (نزدیک پتا) کشف شد



عکس دیگری از تنها ستون مکشوفه

ایرانشناسی هند ندانیم ، از قدرشناسی و بزرگداشت این دانشمند برجسته که در جهان ایرانشناسی مقامی بس رفیع دارد کوتاهی و قصور روا داشته‌ایم ، مودی که تحقیق مفصل خود را دو سال پس از انتشار مقاله دکتر اسپونر ارائه نمود ، بحق شایسته‌ترین شخصیت برای این انتقاد و نکته‌سنجی است . وی از یک طرف موبدی زرتشتی و اوستا شناسی بنام است و از طرف دیگر در ادبیات هندی کارکشتگی و تخصص دارد و از همه اینها مهمتر یک هندی است ، یک پارسی‌هند و بطوری که ملاحظه خواهید کرد تمام مطالب دکتر اسپونر را بیطرفانه مورد بررسی قرار می‌دهد آنچه را که قابل قبول نیست رد می‌کند و آنچه را که پذیرفتنی است تأیید می‌کند و خود دلایل و شواهد تازه بر آن می‌افزاید بطوری که می‌توان مقاله وی (پاتالی پوترای باستان) را مکمل مقاله دکتر اسپونر (عصر زرتشتی در تاریخ هند) شمرد .

برای ورود به مطلب ، یعنی بررسی که دکتر اسپونر کرده است و مربوط است به نفوذ ایران بر هند در عصر امپراتوران

دکتر اسپونر توفیق یافتیم ، این تحقیق خود یک رساله پرارزش است ، ترجمه‌ای که ازین مقاله تهیه شده است نه ترجمه دقیق و کامل آن مقاله بزرگ است و نه خلاصه‌ای است از آن . درین ترجمه من از آوردن متون و عبارات و کلمه‌های اصل بزبانهای چینی ، سانسکریت ، پالی و آلمانی که نویسنده آورده است خودداری کرده‌ام و فقط بذکر ترجمه یا مفهوم آن اکتفا نموده‌ام و در بعضی موارد نیز از ذکر بحث‌های طولانی صرف نظر کرده‌ام و فقط نتیجه بحث و استنتاج نهائی محقق را نقل کرده‌ام .

بدیهی است انتشار مقاله دکتر اسپونر نه تنها در هند ، بلکه در سراسر جهان سروصدای فراوان برپا داشت . مخالفان و موافقان در باره اش سخنان بسیار گفتند و مطالب فراوان نوشتند ، بنده با بررسی این اقتادها و این مقالات آنچه را که دانشمند بزرگ پارسی‌هند سر دکتر جیواجی جمشید جی مودی ، در مجموعه مقالات آسیائی خود آورده است برای ترجمه و تجریر درین دفتر انتخاب کردم . دکتر مودی را اگر بزرگترین دانشمند

موریائی، نیاز به يك مقدمه داریم، مقدمه‌ای درباره روابط ایران و هند از آغاز تا دوران سلطنت امپراتوران موریائی در هند (قرن سوم و دوم پیش از میلاد).

روابط ایران و هند از آغاز تا عصر امپراتور آشوکا

(... مهر بزرگوار با بازوهای نیرومندش همه کسانی را که پیمان نگاه دارند باری می‌کند، خواه این کسان در هند باشند و خواه در نینوا... اوستا).

پیش از ظهور زرتشت نیاگان ما هندیان و ایرانیان با هم زندگی می‌کردند، يك مذهب داشتند و به يك زبان سخن می‌گفتند. در آن عصر این هر دو يك ملت واحد بودند، هر دو از نژاد آریا. دانشمند هندو لوکمانیاتیلک Lokmanya Tilak نخستین سرزمین آریائی را نواحی سرد اطراف قطب شمالی می‌داند، که گهواره نژاد بشر نام گرفته است.

این همان سرزمین بهشتی جفت ایران و ج است، بهشت آریانها که روزگاری جمشید (زیما) در آن پادشاهی می‌کرده است. آریاها پس از يك بحران جوی شدید، شاید حرکت یخچالها، بسوی جنوب رانند و به ایران کنونی رسیدند و به احتمال قوی ریگ‌ودای هندووان در اینجا تدوین شد. زندگی مشترک آریاها درین نواحی دیرپائید و سرانجام در اثر اختلافات مذهبی و کمبودهای اقتصادی، برهمنان گروهی را با خود بسوی جنوب و مشرق حرکت دادند اینان هندیان بودند که در سرزمین سند و پنجاب و شمال هند سکونت کردند. تاریخ این جدائی درست معلوم نیست بیشتر دانشمندان آنرا پیش از قرن ۱۵ پیش از میلاد می‌دانند و فقط اسمیت آنرا قرن هفتم پیش از میلاد ذکر کرده است، وی قرن هفتم را تاریخ ورود و سکونت آریائیهای هندی به سرزمین هند می‌داند.

دلیل این وحدت یعنی وحدت ایرانیان و هندیان در اعصار باستان فقط مسئله نژاد نیست، اینان در همد مظاهر تمدنی دارای وحدت بودند که آثار آن امروز هم هویداست، ریشد زبان هر دو ملت زبان اولیه آریاهاست، مثلاً آسورای هند و اهورای ایران در حقیقت يك کلمه واحد است که اولی از آس یا آسو (زندگی در لغت سانسکریت) و دومی از آه (بودن در اوستائی) گرفته شده است. بسیاری از دانشمندان اسامی خدایان هندوایران را با هم مطابقه و مقایسه کرده‌اند: آسورا وارونا با آهورامزدا^۹، اسوراهایا با آهورامزدا^{۱۰} و آسوراهایا با آهورامزدا^{۱۱}.

صفاتی که در ریگ‌ودا برای وارونا بر شمرده‌اند، همان صفاتی است که در اوستا برای آهورامزدا ذکر کرده‌اند، بدین قرار:

وارونای ریگ ودا: آهورامزدای اوستا:
شکست‌ناپذیر پیروز
بخشاینده و عالم الغیب آگاه براسرار و مهربان
خالق و نگهبان عالم آفریننده کل^{۱۲}
در اوستا برای آهورامزدا صدویک نام ذکر شده است که چهل و چهارمین آن وارونا است^{۱۳}.

مقایسه اسامی اوستائی و سانسکریت کاری است بزرگ و دامنه‌دار و آنچه ما درین جا ذکر می‌کنیم فقط نمونه‌ایست از بسیار^{۱۴} نوع مراسم دینی و نام این مراسم نیز مشابه و یکسان است: زرتشتیان مراسم آفرینگان دارند و هندیان مراسم آپربنی و در مقابل استوم و واژ هندوان، زرتشتیان استومان و واچ دارند^{۱۵}.

درباره جدائی دو ملت همانطور که ذکر شد گفته می‌شود که هندیان بععل اجتماعی و اقتصادی از ایرانیان جدا شدند اما دکتر مدی علت جدائی را اختلافات معنوی و مطالب مربوط به حکمت الهی می‌داند و می‌نویسد:

در آغاز ایرانیان و هندوان معتقد بودند که در طبیعت همانگونه که جنگ و منازعه هست قانون نیز هست، قانون از آنرو که همه چیز بر طبق نظام مقدس الهی در حال پیشرفت و حرکت است و منازعه از آن جهت که مبارزه میان نیک و بد و زشت و زیبا همیشه هست، اما هندوان از زیر بار این عقیده شانه خالی کردند و از ایرانیان جدا شدند. آئین مزدیسنا و سپس کیش زرتشتی برین اساس در میان ایرانیان پیدایش یافت. اما اختلاف مزبور سبب شد که دولت پس از جدائی

Shams-ul-Ulema Sir, Dr.: Jivanji Jamshedji - ۵
Modi: - Asiatic Papers Vol. II p. 211-276, Bombay 1917.

۶- تیر یشت. بند ۳۲.

۷- مودی: مجموعه مقالات مردم‌شناسی ج ۲ ص ۱۷۲/۱۷۳.
دانشمندان دیگر نیز درباره مسکن اولیه آریاها اظهار نظر کرده‌اند. از جمله دکتر لاتام که اروپا و پروسور رندل که اسکانندیناوی را وطن اولیه آریائیها می‌دانند، اما عقیده‌ای که امروز بیشتر طرفدار دارد، اینست که مهد نژاد آریا در آسیای مرکزی حوالی فلات بامیر کنونی بوده است، در تاریخ هند (کمبریج) جلد نخست این مطلب بطور تفصیل تشریح شده است.

۸- Early History of India P. 29: Smith

۹- هندی والا S. K. Hodiwala در کتاب - آئین هند و ایرانی ص ۴۶ - ۲۵.

۱۰- دکتر اسپونر در مقاله‌اش در مجله آسیائی ژانویه ۱۹۱۵.

۱۱- دکتر مدی مجموعه مقالات آسیائی در مقاله پاتالی پوترای باستان.

۱۲- ریگ‌ودا: ۱۳-۲۴ و ۱۳۶/۶ و ۴/۵-۱. و آهورامزدا یشت ۱۴ وینا ۵۱/۴۰ وینا ۴۴/۷.

۱۳ و ۱۴ و ۱۵- هندی والا آئین هند و ایرانی ص ۵۲ - ۴۷.

از مقدسات همدیگر دوری کنند و گاهی مقدسات همدیگر را بدنام سازند، دوا در میان هندیان نام خدایان شد و در میان ایرانیان به مظهر بدی و زشتی (دیو) اطلاق گردید، هندوان نیز اهورا را روح بدکار شمردند و ایندرا که برای هندوان يك وجود بهشتی و قابل تقدیس بود، برای ایرانیان يك موجود دوزخی بدکار محسوب گردید^{۱۶}. هندوستان نام خود را از ایرانیان گرفته است درین باره دانشمند ارجمند دکتر مودی تحقیق جامعی بعمل آورده است که خلاصه‌ای از آن را در مقاله وی (پاتالی پوترای باستان) ملاحظه خواهید فرمود.

ایران و هند در عصر پهلوانی :

ایران و هند در عصر پهلوانی نیز دارای ارتباط و همبستگی فراوان بوده‌اند و در آثار حماسی ما شواهدی ازین لحاظ وجود دارد، آئین اکبری که در عصر اکبر شاه توسط وزیر دانشمندش ابوالفضل در هند تدوین شد، نخستین پادشاه ایرانی را که بهند رفت هوشنگ می‌داند و در شاهنامه داستان اعزام فریدون به هند را بتفصیل می‌خوانیم : ضحاک پادشاه تازی بدکار، شبی در خواب دید که کودکی بنام فریدون فرزند آبتین توسط مادری بنام فرانک بدنیا خواهد آمد. وی باشیر گاوی بنام پورمائه تغذیه خواهد شد و پس از طی دوره کودکی و نوجوانی ضحاک را بقتل خواهد رساند، ضحاک برای یافتن این کودک و مادر و پدرش و آن گاو دست بکار شد و سرانجام موفق شد که پدر کودک آبتین را دستگیر کند و بقتل برساند و مادر کودک که چنین دید کودک خود را برداشت و سوی هندوستان روانه شد :

روان مادر آمد سوی مرغزار

چنین گفت با مرد زنهاردار

که اندیشه‌ای در دلم ایزدی

فراز آمده‌است از همه بخردی

همینکرد باید از آن چاره نیست

که فرزند و شیرین روانم یکپشت

بزم پی از خاک جادوستان

شوم با پسر سوی هندوستان

از زمان گشتاسپ شاه که کیش زرتشتی مورد علاقه حمایت شاه قرار گرفت پادشاهان و سرداران و روحانیان ایران را می‌بینیم که برای گسترش آئین جدید به هند می‌روند و همین مراوده است که سبب می‌شود کیش جدید در غرب و شمال هند گسترش یابد و دوران جدائی دو ملت که هنوز چند سال از آن نگذشته بود وارد يك مرحله جدید مراوده معنوی گردد. گشتاسپ برادرش زیر و پسرش اسفندیار را به هتد فرستاد و گرشاسپ آخرین پادشاه پیشدادی پسرش نریمان را روانه هند ساخت و سپس سام پسر نریمان زال پسر سام

فرامرز پسرزاده رستم نیز به هند رفتند. از بررسی بیشتر متن‌های ایرانی صرفنظر کرده به بررسی متن‌های هندی می‌پردازیم تا به بینیم درین رزمناامدها و مجموعه‌های حماسی و مذهبی از ایران چگونه یاد شده است.

در ریگ‌ودا دو کلمه پروثو و پارشو (Pruthu + Parshu) ذکر شده است که باید همان پارتی و پارسی باشد، دانشمند پارسی کارگات^{۱۷} این دو کلمه را مورد بحث قرار می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که این دو نام دو اسم خاص است و پرشو را بمعنی پر مرغ می‌داند، وی می‌نویسد چگونه ممکن است که در متن قدیمی هند ریگ‌ودا این کلمه بمعنی پارسی باشد در صورتیکه در قرن پنجم پیش از میلاد یونانیان برای نخستین بار پارسیان را چنین خواندند و در حالیکه در اوستا نیز این کلمه وجود ندارد. چگونه ممکن است که در ریگ‌ودا وجود داشته باشد. درباره پروثو بمعنی پارتی نیز می‌گوید ظهور پارتها در قرن اول میلادی بود و نام ایشان نمی‌تواند در ریگ‌ودا یرده شود. دانشمند هندی شاطرجی^{۱۸} این مشکل را گشوده است. وی معتقد است که این دو کلمه پارشو و پارثو بهمان معنای پارسی و پارتی است و می‌نویسد : در ریگ‌ودای ششم بند ۲۷ - ۸ جمله‌ای است با این مفهوم : «پارثوها هدیه پر ارزشی تقدیم کردند» که نمی‌تواند درینصورت يك نام عام باشد و حتماً يك نام خاص است، نام يك گروه و نیز در ریگ‌ودای هشتم بند ۶/۴۶ آمده است که : «در تریندیر Trindir من مدد پیشکش پذیرفتم ولی در پارشو هزار هدیه قبول کردم» درینجا پارشو يك نام خاص است نام يك محل. و در ریگ‌ودای هفتم بند ۱/۸۳ قید شده است که : «پارثوها و پارشوها بدیشی تاختند، اینان به پیروزی و فتح علاقمندند» که درینجا نیز نام دو گروه است که با هم یکی شده‌اند و می‌بایستی در همسایگی یکدیگر بوده باشند. همینطور در ریگ‌ودای یکم بند ۸/۱۰۵ که باز هم کلمه پارشو بمعنی يك گروه جنگجو ذکر شده است. سایانا Sayana مفسر معروف ریگ‌ودا این کلمه را قطعه استخوانی می‌داند که در ساختن تیر بکار می‌رفته‌است، اما به عقیده شاطرجی اطلاعات سایانا درین باره بسیار محدود و ناقص بوده است و حتی نمی‌دانسته که ایرانیان و هندیان روزگاری يك ملت واحد بوده‌اند و با هم زندگی مشترك داشته‌اند، باین ترتیب شاطرجی اظهار نظر مفسر مزبور را رد می‌کند. از دانشمندان اروپا ویر Weber این کلمات را با اقوام قدیم مربوط می‌داند و نتیجه می‌گیرد که هندوان عصر باستان با ایرانیان قدیم روابط نزدیک داشته‌اند و عبارات و جملات متعددی در متون دیگر هندی نیز در تأیید این نظر می‌توان یافت^{۱۹}. درباره نظر دانشمند پارسی کارگات که در فوق ذکر شد دانشمند شرقشناس پروفیسور کین^{۲۰} تحلیل جالبی دارد وی معتقد است که این کلمه یعنی پارشو يك شکل بسیار قدیمی پارس بوده است و یونانیان نیز



کنده کاری بهارهوت مربوط به قرن دوم و اول پیش از میلاد

از همین کلمه پرس را اخذ کرده اند ، کین معتقد است که پارثو نیز يك کلمه قدیمی است و درست است که «پارت» پس از هخامنشیان و پایان عصر سلوکیدها درخشید و شهرت یافت اما این دلیل بر آن نیست که این کلمه قدیمی نباشد و شکلی از آن در عصر وداها وجود نداشته باشد . کلمه پهلوان و پهلوا که در ادبیات هند و ایرانی شکل گرفته ، هردو ازین کلمه اشتقاق یافته اند ، شکلهای جدیدتر این دو کلمه پهلوا و پارسیکا ، با نام قبایل دیگر که در همسایگی هندوان بودند مانند شا کاها Shakas و یاواناها Yavanas و کامبوجاها Kambojas در ادبیات کهن سانسکریت ذکر شده است .

اختلاط و ارتباط ایرانیان و هندیان در رزمناهمه های معروف هند رامیانا و مهابهاراتا نیز منعکس شده است در مهابهاراتا می خوانیم که ملکه داشراتا شاه Dashrata کای کی Kaikey نام داشت وی دختر اشواپاتی Ashwapati و مادر بهاراتا بود این اشواپاتی در سرزمین ککایا Kekaya حکومت داشت و این سرزمین در شمال پنجاب و مرز ایران واقع شده بود ، فراموش نکنیم که میان این نامها و کلمه قدیمی کی در نام پادشاهان ایران (کی کاوس کی خسرو کی قباد و سلسله کیانیان) يك بستگی اشتقاقی وجود دارد . در مهابهاراتا گفته شده است که : وقتی بهاراتا همراه با رئیس یوداجیتا Yudhajita برای ملاقات پدر بزرگش به کشور ککایا رفت هنگام بازگشت پدر بزرگ بوی هدیه های ارزنده داد که از آن جمله بود : سگهای شکاری ، پوشاکهای گرم پشمی و پوست بز کوهی . این هدیه ها هندی نیست و می توان گفت که پدر بزرگ بهاراتا ملیتی غیر هندی داشته است و با احتمال قوی ایرانی بوده است^{۴۱} . قندهاری (Gandhari) ملکه پادشاه نابینای دری تاراشترا Dhritarashtra دختر پادشاه قندهار بود و مادری Madri ملکه پاندو شاه Pandu دختر پادشاه مادرادش Madradesh بود و این مملکت به عقیده مونیر ویلیامز M. Monier-Williams در نواحی شمال غربی هند و مرز ایران گسترده شده بود^{۴۲} . باین ترتیب ملاحظه می کنیم که حتی در آن اعصار بسیار کهن

۱۶ - وندیداد ۱۹ شماره ۴۳ و هندی والا آیین هند و ایرانی ص ۳۸ .

۱۷ - P. M. Khareghat در مقدمه ای که بر کتاب پارسیان

هند باستان هندی والا نوشته است .

۱۸ - J. M. Chaterji در مقاله بعنوان : پارسیان در ریگ ودا

مجله ایران لیگ ژانویه ۱۹۴۵ .

۱۹ - داس A.C. Das کتاب فرهنگ ودائی Vedic Culture

۲۰ - A. V. Kane مقاله : (پهلواها و پارسیها در ادبیات

سانسکریت کهن) یادنامه مدی .

۲۱ - F. C. Daver ایران و فرهنگ ایران ص ۱۵۵ .

Iran and its Culture چاپ بمبئی ۱۹۵۳ .

۲۲ - سرمیز ویلیامز Sanskrit English Dictionary

نیز کشور هند و هندوان ساکن آن، با ایرانیان و نواحی سرزمین ایران ارتباطات بسیار داشته‌اند. اکنون مجموعه‌های بزرگ حماسی و پوراناها را بررسی می‌کنیم.^{۴۳}

در ادی پروا *Adi Parva* افسانه‌ای شرح زیر آمده است: هنگامی که روحانی دانش‌پژوه رشی و شوامترا *Rishi - Vishwamitra* از رشی دیگر بنام واسشترا *Vasishtra* درخواست کرد که گاوش را بوی هدیه کند و او سر باز زد طوفانی از خشم و غضب برپا شد و ویشوا میترا خواست که گاو را با زور تصرف نماید و اسیشترا بخود گاو توسل جست و از حیوان خواست که نیروئی برای مقابله با دشمن فراهم سازد، گاو از کرکهای پوستی گروه بزرگ جنگجویی خلق کرد که در میان این گروه هزاران نفر از شاکاها مالچاها و پهلواها دیده می‌شدند این نقشه‌های کاملاً افسانه‌ای که در رامایانا نیز عیناً منعکس شده‌است بجای اینکه آنرا خنده‌دار جلوه‌گر سازد حقیقتی را عرضه می‌کند و آن حقیقت وجود روابطی دیرینه است میان ایرانیان و هندیان در اعصار باستان.

در سبها پروا *Sabha Parva* آمده است که یویشترشاه *Yudhishtira* می‌خواست که مراسم قربانی راجسویا *Rajsuya* را^{۴۴} باشکوه فراوان برگزار کند، ازینرو به برادرش مأموریت داد که بدفتح کشورهای مجاور مبادرت کند. در میان نام گروههایی که برادر شاه، سردار ناکولا *Nakula* ایشان را فرمانبردار ساخته‌است، این نامها را ملاحظه می‌کنیم: بربرها، کیراتاها *Kiratas*، یاواناها، شاکاها، پهلواها و در متن سبها پرواست که به نام معمار ویا سازنده معروف عصر اساطیری هند مایاداناوا *Maya - Danava* بر می‌خوریم، وجودی افسانه‌ای با مقامی چون خدایان که برای یویشیترا شاه قصری مجلل ساخت، این وجود افسانه‌ای مقدس (مایاداناوا) یا ماگ دانوا ایرانی بوده‌است زیرا ماگ یا ماگوا *Mag, Magwa* بمعنی ایرانی است.

در اودیوگا پاروا *Udyoga Parva* ذکر شده است که وقتی جنگ بزرگ میان پاندواها *Pandavas* و کاوراواها *Kauravas* آغاز شد سلطان دروپد *Drupad* به یویشترشاه توصیه کرد که از نیروهای نظامی شاکاها و پهلواها بهره‌برداری کند. در بهیشما پروا *Bhishma Parva* نام گروههای گوناگون که در شمال غربی هند زندگی می‌کنند آورده شده است، در میان این گروهها نام پارسی‌ها و پهلواها نیز برده می‌شود.^{۴۵} در وشنوپورانا *Vishnu Purana* و هاری وانشای مهابهاراتا *Harivansha* این داستان افسانه‌ای نقل شده‌است: ساگارا *Sagara* اراده کرد که سرزمین شاکاها، یاواناها، پاراداها و پهلواها را بکلی ویران سازد و ایشان را مجازات کند این مردمان به مرشد و معلم ساگارا دانش‌پژوه واسشتا *Rishi Vasishtha* متوسل شدند و ازو خواستند که از اقدام

سهمناک ساگارا جلو گیری کند، ساگارا از خرابی این سرزمینها چشم پوشید، اما دستور داد که یاواناها موهای سر خود را پاک بتراشند، شاکاها قسمتی از آنرا بزنند و پاراداها موی سرشان را بلند کنند و پهلواها ریش بگذارند، بر طبق روایت مانواسمړیتی *Manu Smriti* یاواناها، شاکاها، پاراداها، کیراتاها و پهلواها در اصل کشاتریا *Kshatriyas* بودند ولی بواسطه سهل انگاری در عبادت و برگزاری مراسم مذهبی به طبقه سدرا *Shudras* تنزل داده شدند.

طبق نوشته رانگوانشا *Raghuvansha* از کالیداس *Kalidas* سلطان راگو با سوارکاران پارسی تبرد کرد و دستور داد که این سواران ریشو را کشتار کنند، کالیداس نوشته است زنان پارسی برای حصول زیبایی بیشتر چهره خود را با شراب می‌شویند.

درینجا به بررسی عصر حماسی و متن‌های پهلوانی و هند نقطه پایان می‌نهم و وارد عصر تاریخی می‌شویم.

روابط ایران و هند در دوران هخامنشی

(... يك سوم طلائی که به خزانه شاهی سرازیر می‌شد خراجی بود که از هند می‌آمد سربازان سفید پوش هند در کارزار مازاتن با یونانیان بیکار می‌کردند و یکی از سه خطی که در هند بکار می‌رفت اقتباسی بود از خط آرامی که هخامنشیان بکار می‌بردند ... دکتر تاراچند^{۴۶}).

کوروش بزرگ شاهنشاه نخست دودمان هخامنشی تا قندهار پیشروی کرد^{۴۷}. درباره روابط کوروش با هند کزنفون در سیروپدی شرح جالبی دارد: هنگامی که کوروش به کمک دانی خود کیاکسار آمده بود و با نیروی نظامی پارسی که همراهش بودند در ماد بسر می‌برد، سفیرانی از طرف هند به ایران آمدند کیاکسار به کوروش پیام فرستاد که برای ملاقات با سفیران هند حاضر شود و برای اینکه ملاقات در دربار صورت می‌گرفت لباس گرانبھائی برایش فرستاد که پیوشد و بیاید، کوروش بدون پوشیدن لباس بدربار آمد و کیاکسار ازو بازخواست کرد که چرا با لباس ساده خود آمده‌است و لباس ارغوانی را نپوشیده‌است و با این لباس باعث سرافکندگی وی نزد سفیران هند شده‌است، کوروش جوابداد: اگر لباس ارغوانی پوشیده طوق و یاره استعمال می‌کردم ولی دیر فرمان تو را بجا می‌آوردم آیا بهتر از آن بود که همین امروز با قشونی که حاضر است اوامر تو را فوراً انجام داده آمده‌ام. کیاکسار ازین پاسخ شاد شد و فرمان داد که فرستادگان پادشاه هند را وارد کنند. سفرا گفتند که از طرف پادشاه هند آمده‌اند تا بپرسند که چرا ماد می‌خواهد با آسور جنگ کند و گفتند که

کسب اجازه گفت: همانطور که شنیدید به پادشاه خود بگوئید که ما تعدی نکرده‌ایم و اگر آسوریه‌ها نیز گفتند که ما تعدی نکرده‌ایم، آنوقت ما حاضریم که پادشاه هند را درین میانه حکم قرار دهیم تا رسیدگی کرده حکم عادلانه بدهد^{۲۸}.

کوروش پس ازین ملاقات با موافقت کیاکسار به ارمنستان رفت و در جنگ کوچکی ارمنستان را مطیع ساخت سپس به نواحی مرزی میان ارمنستان و کلدانیها رفت و باکمک سربازان ارمنی کلدانیان را نیز شکست داد و درین نواحی صلح برقرار ساخت در خیافتی که پس ازین پیمان دوستی داده شد، یکی از کلدانیان گفت همشهریان من پابند این صلح نخواهند بود چون عادت کرده‌اند که از جنگ و غارت تعیش کنند، اینها گاهی به خدمت پادشاه هندیها که در طلا می‌غلطد در می‌آیند و بعضی اوقات اجیر آستیاک می‌شوند، کوروش گفت چرا بخدمت ما در نمی‌آیند اگر چنین کنند من حقوق کافی می‌دهم. همه گفتند این فکر خوبی است و آنها را راضی خواهد کرد.

کوروش از شنیدن نام هند و پادشاه هند بیاد سفیران هند افتاد که نزد کیاکسار آمده بودند، بهارامنه و کلدانیها گفت: من اکنون نیاز بدیول زیاد دارم و نمی‌خواهم از دوستان خود بگیرم، بنابراین می‌خواهم سفیری نزد پادشاه هند فرستاده ازو پول بخواهم و بگویم که اگر خدا کارهای ما را روبراه کند روزی بیاید که او از دادن این پول خوشوقت باشد و اگر نداد که امتنانی ازو نخواهیم داشت شما دوکار باید بکنید اولاً راهنمایی بدهید که سفیران مرا نزد پادشاه هند ببرند و دیگر آنچه صلاح خود می‌دانید بگوئید و منتشر کنید^{۲۹}.

کوروش پس ازین اتفاق به جنگ کرزوس رفت و پس از چند موفقیت چشم گیر، شنید که سفیران پادشاه هند بسوی کشور روانه شده‌اند و پول آورده‌اند.

کز نفون درباره ورود مجدد سفیران هند چنین مینویسد: (کتاب ششم فصل ۳۰) سفیران هند از طرف پادشاه خود چنین گفتند: کوروش بسیار خوشوقتم که تو مرا از حوائج خود آگاه کردی، می‌خواهم میزبان تو باشم و برای تو پول می‌فرستم اگر باز

۲۳ - داور، ایران و فرهنگ ایران ص ۱۵۷ و شاپورچی هدی‌والا پارسیان هند قدیم.

۲۴ - ادی پروا، اودیوگا پروا و بهیشتا پروا از مجموعه بزرگ مهاباراتا و ترجمه‌ها از کتاب ایران و فرهنگ ایران، داور، و پارسیان هند قدیم، هدی‌والا نقل شده است.

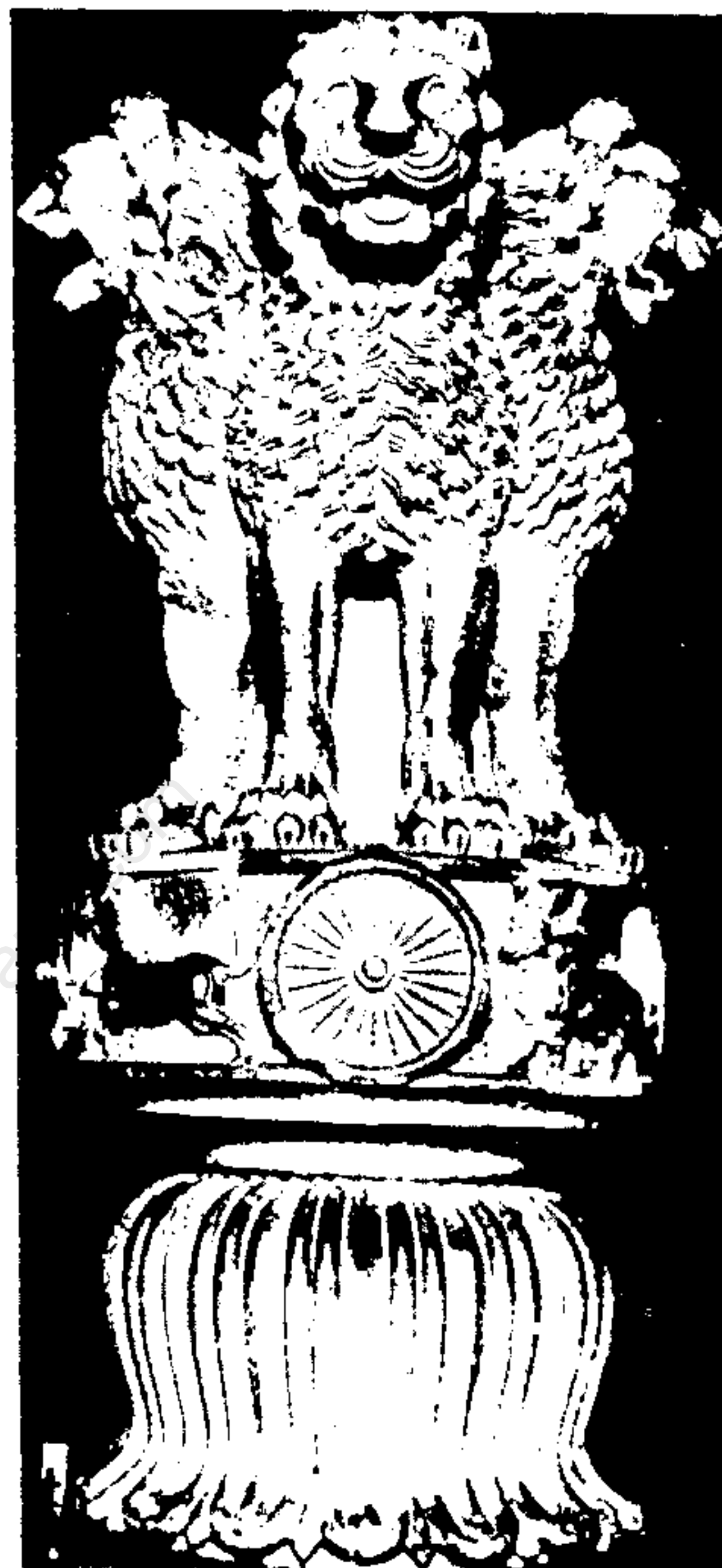
۲۵ - داور، ایران و فرهنگ ایران ص ۱۵۷ - ۱۵۵.

۲۶ - مجله سخن ص ۵ شماره مخصوص هند آبان ماه ۱۳۴۳.

۲۷ - بلسارا: ایران و نقش آن در تکامل تمدن بشری ص ۲۳.

۲۸ - نقل به اختصار از ایران باستان ج ۱ ص ۳۶۷/۳۰۸.

۲۹ - نقل به اختصار از ایران باستان ص ۳۱۴.



سرستون سارانات

همین سؤال را از پادشاه آسور نیز خواهند کرد و هندی‌ها بر ضد طرفی خواهند بود که متعدی است، کیاکسار جواب داد: ما نسبت به آسور تعدی نکرده‌ایم حالا لازم است بروید نزد پادشاه آسور و ببینید او چه می‌گوید، درین وقت کوروش از کیاکسار اجازه خواست که چند کلمه صحبت کند و پس از

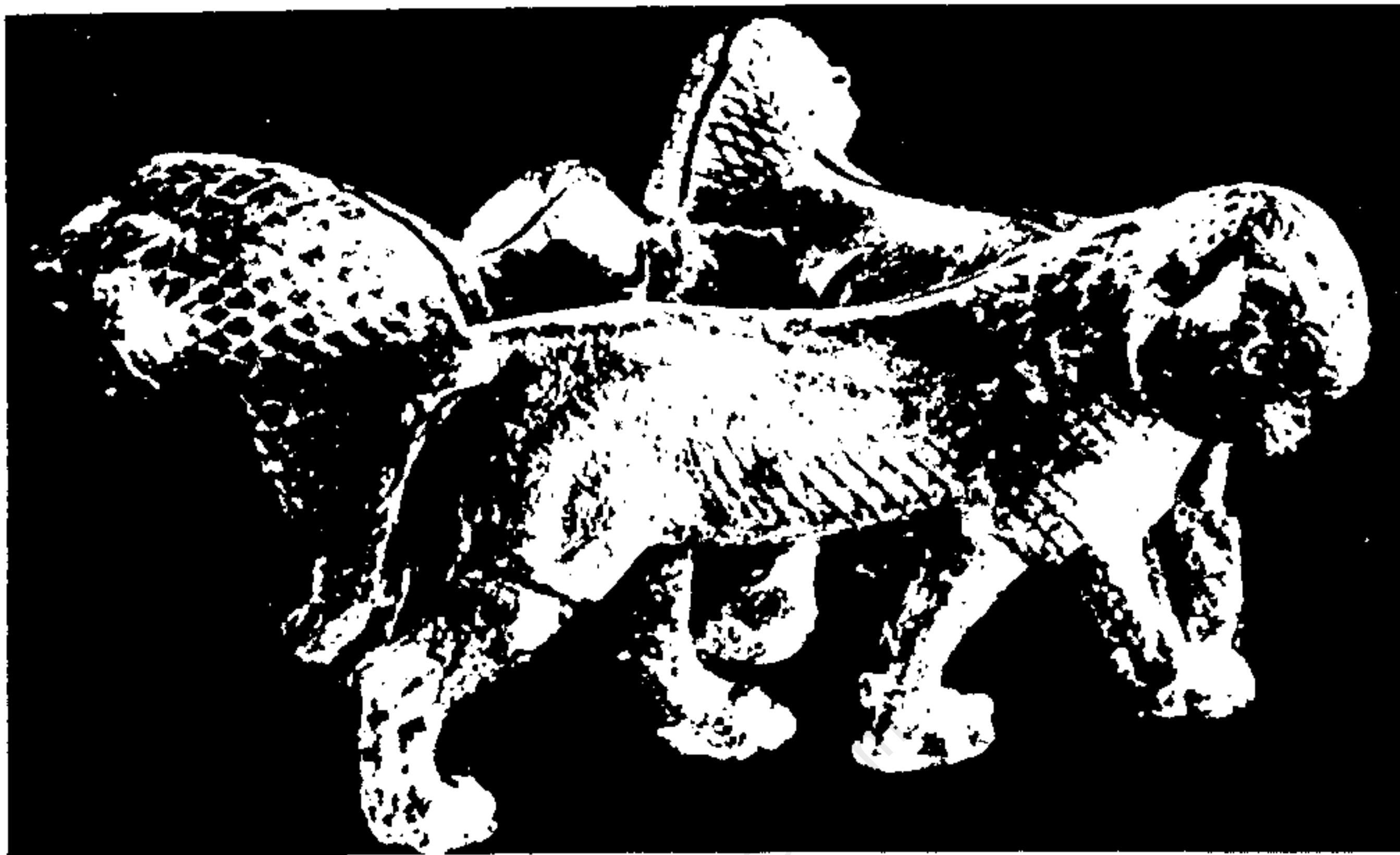
به پول احتیاج داری از من بخواه ، سفرای من مأمورند آنچه را که تو امر کنی انجام دهند . کوروش پاسخ داد : من امر میکنم که عده‌ای از رسولان در خیمه مانده پول را نگاه دارند . بخوشی اوقات خود را بگذرانند و سه نفر از شما به میان دشمنان بروند ، ظاهراً با این مقصود که میخواهند عهدی بین آنها و پادشاه هند منعقد کنند ولی باطناً با این نیت که ببینند دشمن چه میگوید چه میکند و نتیجه را بما خبر دهند ، اگر این سه نفر از عهده این کار برآیند از ایشان بیش از پولی که آورده‌اند سپاسگزار خواهیم بود ، چون جاسوسان من که به لباس بردگان درآمده‌اند فقط خبرهای معمولی را درمی‌یابند ، اما شما خواهید توانست که خبرهای مهمتری کسب کنید . سفیران پذیرفتند و آنچه کوروش گفته بود کردند . پس از روانه شدن هندیان کوروش به تهیه مقدمات لشکر کشی سرگرم بود تا اینکه سفیران از ترد دشمن بازگشته خبر آوردند که : کروزس پادشاه لیدی سرداری قشون انتخاب شده و مقرر است که تمام پادشاهان در یکجا جمع شوند و پول زیاد تهیه کنند تا هر قدر که ممکن است سپاهیان اجیر بطلبند ، اکنون دشمن سپاهیان تراکی را با شمشیرهایی دراز در خدمت دارد ، مصری‌ها صدویست هزار نفرند و از راه دریا می‌آیند سپاهیان قبرس بزودی وارد خواهند شد . . .) هندیان ملای مختلفی را که قرار شده بود با متحدین بر ضد کوروش همکاری داشته باشند بر می‌شمرد و می‌گویند همه باید در سوریه سقایی گرد آیند و آذوقه نیز باید در اینجا انبار شود و این اخبار را اسیران نیز تأیید کردند.^{۳۰}

اگرچه این روایت توسط نویسندگان دیگر تأیید نشده است اما با بررسی نوشته‌های دیگر ، از ارتباط هند با آسیای غربی می‌توان مطلع شد ، بازرگانان هندی با بابل که پیش از ظهور هخامنشیان نیز مرکز تجارت آنروز بود ارتباط داشتند و شاید علت مداخله هندیان در مسائل مربوط به آسیای غربی و جنگ کوروش با آسور و لیدی نیز همین مطلب بوده است و هندیان می‌خواستند صلح و صفا درین قسمت برقرار باشد تا به تجارت خود ادامه دهند ، روابط هند با کلد و آشور خود مبحثی است جداگانه و ما از ورود بدان صرف نظر می‌کنیم . در کتیبه بیستون داریوش از هرئوواتی Harauvati بعنوان شرقی‌ترین ایالت شاهنشاهی خود نام می‌برد ، این ایالت همان قندهار کنونی است و بطوریکه اشاره شد قندهار را کوروش به شاهنشاهی ایران افزوده بود . تاریخ نکوبین کتیبه بیستون سال ۵۱۷ است بنابراین تصرف نواحی غربی هند پس ازین تاریخ صورت گرفته است و انگیزه این کشورگشایی ، ترقی و توسعه تجارت میان مشرق و جنوب آسیا با آسیای غربی بوده است . داریوش پیش از لشکر کشی به هند ، هنگامی که در مصر بود به کندن کانال سوئز فرمان داد ، زیرا می‌خواست تجارت

میان شرق و غرب را توسعه دهد و این مطلب را در بند سوم کتیبه کانال سوئز درج کرده و تصور می‌شود که در همان زمان نیز کشتیهایی به سواحل هند فرستاده باشد که درباره راههای آبی میان دریای مغرب ، دریای سرخ و اقیانوس هند بررسی کنند ، پنجسال بعد (۵۱۲) داریوش نواحی غربی رود سند را تصرف کرد و از رود سند نیز گذشت و قسمتی از پنجاب را به این ایالت جدید شاهنشاهی خود افزود . اهمیت ورود ایرانیان به هند برای هندیان بقدری زیاد بوده است که آنرا مانند بعثت بودا مبدأ تاریخ قرار دادند.^{۳۱}

داریوش برای شناسائی بیشتر هند و توسعه تجارت ، هیئتی را به سر داری اسکیلاکس Skylax یا اسکیلایس مأمور کرد که از راه رودخانه سند به دریای عمان برود و نتیجه مشاهدات خود را به داریوش گزارش کند ، بنابر نوشته‌های هردوت اسکیلاکس پس از ورود به دریای عمان به دریای سرخ رفت و از کانال سوئز عبور کرد و از راه دریای مغرب افریقا را دور زد . ارسطو در کتاب خود سیاست (کتاب هفتم فصل ۱۴ بند ۲) به سفرنامه اسکیلاکس اشاره کرده است و هردوت چنین می‌نویسد : قسمت بزرگ آسیا توسط داریوش کشف شد این در زمانی بود که او می‌خواست بداند سند در کجا بدریا می‌ریزد . . . در میان اشخاصی که داریوش از آنها انتظار اطلاعات صحیح داشت و برای کشف این موضوع فرستاد اسکیلایس نامی بود از اهالی کاریاند . . .) و سپس درباره هند می‌نویسد : جمعیت هند از نفوس تمام ممالکی که معروفند بیشتر است و باجی هم که می‌دهند از دیگران بیشتر است اینها بیستمین ایالت را تشکیل می‌دهند و سالیانه سیصد و شصت تالان خاک طلا می‌پردازند . . . از تمام مردم آسیا که معلوم اند هندیها شرقی‌ترین آنها هستند و اراضی که بطرف مشرق از هندیها واقع است حاصلخیز نیست زیرا کویرهایی است که از ماسه پوشیده شده . . . طوایف هندی پر جمعیت اند و بزبانهای مختلف حرف می‌زنند .) و سپس بطور تفصیل هندیان را معرفی می‌کند و در پایان هنگام مقایسه ملل مختلف شاهنشاهی می‌گوید : . . . یونان بهترین آب و هوا را داراست ، هند که شرق اقضا است دارای چهارپایان و پرندگان است که در جاهای دیگر نظیر ندارند ولی اسبهای هند از اسبهای نیسایه پست تر اند ثانیاً در هند طلای زیادی است که از زمین و رودخانه‌ها چنانکه بالاتر گفتیم بدست می‌آورند . درینجا درختانی است خودرو که میوه آنها پشم است و از حیث قشنگی و خوبی از پشم گوسفند بهتر است ، هندیها ازین پشم لباس تهیه می‌کنند . . .) سپس از عربستان و حبشه سخن می‌گوید.^{۳۲}

داریوش در کتیبه‌های تخت جمشید و نقش رستم از هند نام می‌برد ، در الواح طلائی که در همدان کشف شده و به سه زبان پارسی باستان ایلامی و بابلی است نیز نام هند برده می‌شود ،



شیر برنز از لرستان، قرن ششم پیش از میلاد - با سر شیرهای متعلق به عصر آشوکا در هند مقایسه شود

علمی آن نیز تغییر رنگ داد و ایرانی شد. در سال ۱۹۱۲ سرجان مارشال رئیس باستانشناسی هند، موفق شد که خرابه‌های يك آتشکده قدیمی را در تاکسیلا کشف کند، این خرابه در محلی بنام کالاکا سرای نزدیک آبادی شاه دهری در چهل کیلومتری راولپندی قرار دارد و معبد جهان دیاله نامیده میشود. دکتر مارشال در گزارش خود اعلام داشت که این بنا در میان تمام بناهای باستانی هند بی نظیر است و اگرچه دارای خصوصیات بناهای یونان است اما بدون شك يك آتشکده است که برجی بشکل مناره هم داشته است، دانشمند فقید پارسی دکتر مودی برگفته‌های مارشال صحه گذاشته و تصدیق کرد که خرابه مورد بحث روزی يك آتشکده دائر بوده است و مانند

ترجمه فارسی کتیبه قسمتی که در آن حدود شاهنشاهی مشخص شده چنین است: داریوش شاه بزرگ شاه شاهان شاه کشورها پسر ویشتاسپ هخامنشی «چنین» گوید داریوش شاه «که» شاهنشاهی که من دارم از ساکا (در شمال ایران) در آنسوی سغد یا ناکوش (حبشه در جنوب غربی) و از هند و تاسپاردا (در شمال غربی) که آهورامزدا بمن عطا کرده است^{۳۳}. . . . بر طبق نوشته‌های کلاسیک هند، داریوش حوزه رود سند را به متصرفات خود افزود^{۳۴}. در کنده کاری‌های مقبره داریوش در نقش رستم فارس، پروفیسور هرتسفلد سه سرباز هندی را مشخص ساخت، این سه نفر با يك قطعه پارچه کتانی خود را پوشانده‌اند، عمامه‌ای کوتاه بر سر دارند و اسلحه‌شان شمشیری است پهن و بلند که با ریسمانی از شانده‌هاشان آویخته شده است، طرز لباس پوشیدن این سه نفر نشان می‌دهد که از هند بوده‌اند^{۳۵}).

از زمان داریوش بیست و دو سال بعد در نواحی غربی هند يك قانون گسترش تمدن و فرهنگ ایرانی موجودیت یافت، زیرا شهر قدیمی تاکسیلا (در ادبیات سانسکریت تاکشاسیلا Takshasila) که از مراکز علمی و ادبی هند قدیم بود درین قسمت قرار داشت و بمرور در طی دو قرن که در تصرف ایران بود، مراکز

- ۳۰ - نقل به اختصار از ایران باستان ۳۴۷ - ۳۴۶.
- ۳۱ - سرپرسی سایکس تاریخ ایران ج ۱ ص ۱۶۹ چاپ ۱۹۲۱.
- ۳۲ - نقل به اختصار از ایران باستان ج ۱ ص ۵۷۱ و ص ۶۳۶-۶۲۹.
- ۳۳ - اون والا Dr. J. M. Unvala مقاله‌ای در مجله انستیتوی کاما شماره ۱۰ ص ۱ (مدارك تاریخی جدید در باره داریوش).
- ۳۴ - مک کریندل Mc Crindle هند باستان آنطور که در ادبیات کلاسیک توصیف شده است ص ۱.
- ۳۵ - بلسارا ایران قدیم ص ۲۶.

آتشکده قدیمی نوسازی برجی داشته است که ستایشگران عناصر طبیعی بر آن صعود می کردند تا طبیعت را که شناسائیش وسیله و مقدمه خداشناسی است بهتر مشاهده و نیایش کنند^{۴۶}.

استرابو جغرافی دان یونانی که در عهد حکمرانی بیندوسارا Bindusara پدر امپراتور آشوکا در تاکسیلا به این شهر آمده است، دو مطلب را ذکر می کند که هر دو دلیل بر نفوذ ایرانیان درین قسمت از هند است. یکی اینکه از مدت ها پیش درین شهر خانواده های قبیله دختردار که نمی توانستند دختران خود را شوهر دهند، ایشان را در میدان خاصی که بدین منظور ایجاد شده بود به خارجیان می فروختند، به احتمال قوی این خارجیان سربازان پادگان ایرانی شهر بودند که این آنها را ازدواجشان با دختران هندی شمرده می شد، مطلب دیگر گذاردن بدن مردگان در معرض مرغان گوشتخوار بود که آنهم از مراسم قدیمی زرتشتیان است که هنوز هم آنرا رها نکرده اند^{۴۷}.

یکی دیگر از مظاهر نفوذ ایران در هند، معمول شدن رسم الخط خارشثی Kharashthi در دستگاه امپراتوران موریائی هنداست که توسط منشیان ایرانی در عصر هخامنشیان بکار می رفت و از تاکسیلا به هند راه یافت، این منشیان زبان آرامی را با این خط می نوشتند، در هند خط برهمائی نیز مرسوم بود که برخلاف خط خارشثی از چپ به راست نوشته می شد. از آشوکا، گذشته از دو کتیبه خارشثی که در مانساهرا Mansahra و شهباز گری Shahbazgarhi پیدا شد^{۴۸} کتیبه های کوچک متعددی نیز در تاکسیلا پیدا شده که همه بخط خارشثی است^{۴۹} دکتر بهاندارکار Bhandarkar معتقد است که آشوکا کتیبه های خود را بهردو خط برهمائی و خارشثی می نویساند و خط خارشثی از سال ۴۰۰ پیش از میلاد یبعد در هند مرسوم شده بود^{۵۰}.

اسمیت مورخ بزرگی که در معرفی خانواده موریائی پیشقدم بوده است می نویسد: عظمت دربار ایران و عمق ماهیت و پر معنی بودن رسومات و تشریفات آن در هند اثرات فراوان داشت بطوری که این اثرات را در مظاهر گوناگون تمدن هند موریائی بخوبی می توان باز شناخت^{۵۱}.

و درباره نفوذ معماری و هنر ایران در هند؛ نفوذ ایران نه تنها در رسومات درباری و تشریفات سلطنتی، بلکه در همه مظاهر تمدنی هند موریائی آشکار است، معماری و هنر موریائی نیز تقلیدی بود از معماری و هنر هخامنشی زیرا در جهان قدیم تمدن ایرانی یک تمدن محدود منطقه ای نبود بلکه یک تمدن جهانی بمعنای وسیع کلمه بود^{۵۲}.

حقیقت مطلب این است که درباره نفوذ یونان در هند موریائی غلو شده است و شاید علت این غلو این بوده باشد که گروهی از دانشمندان قرن نوزدهم بطور کلی وبدون قید و شرط

تمدن یونانی را یک تمدن برجسته و فوق العاده قوی می پنداشتند، اما اکنون این فرضیه باطل شده است و ما بخوبی در هند موریائی ملاحظه می کنیم که چقدر نفوذ ایران بیش از نفوذ یونان است، درست است که اسکندر شخصاً به هند رفت و هند را تصرف کرد اما پس از بازگشت وی به ایران و فوتش، هند وضع قبلی خود را بازیافت و اگر نفوذ یونان را در هند مشاهده می کنیم نفوذ دولت باختر در آسیای مرکزی است نه نفوذ مستقیم یونان توسط اسکندر، در هند هیچ اثر ساختمانی که مربوط به اسکندر باشد برجای نمانده و در هیچیک از متون هندو نیز اثری از وی نیست.

در عصر خشایارشا فرزند داریوش، هندیان را می بینیم که در کنار ملت های آسیائی دیگر با یونانیان می جنگند و درین مرحله شجاعت بسیار عرضه می کنند، هنگامی که شاهنشاه برای لشکر کشی به یونان مجلس مشورت ترتیب می دهد، ابتدا خود سخنرانی می کنند و سپس از سرداران خود می خواهد که اظهار عقیده کنند، مردونیه ضمن سخنرانی خود از حقارت یونانیها، در مقابل ملتهای شجاعی که مطیع پارسیان شده و اکنون با ایشان متحدند، سخن می راند و این ملل را بر می شمرد: سکاه، هندیها، حبشی ها و آسوریها. و هر دوت هنگام توصیف این ملل می نویسد: (۸ - هندیان لباسی داشتند از پنبه، تیر و کمائی از نی و تیر هاشان به آهن نوک تیز منتهی می شد، رئیس آنها فرنازاتر Pharnazatres پسر ارته بات Artabate بود... اسلحه سواره نظام هندی نیز مانند اسلحه پیاده نظام هندی بود. اینها اسبهای سواری داشتند و نیز گردونه های جنگی که به اسب و گورخر بسته بودند). گذشته از مردم هند شمالی، یعنی ساکنان سند و پنجاب که آریائی بودند، گروهی از هندیان غیر آریائی نیز در سپاه خشایارشا خدمت می کردند که هر دوت ایشان را حبشی های شرقی می خوانند و ظاهراً تمام نواحی ساحلی دریای عمان ازین مردمان مسکون بوده است وی درباره این گروه و سلاح هاشان مینویسد: حبشیهای شرقی با هندی ها خدمت می کردند، ظاهراً بین حبشیهای غربی و شرقی تفاوتی نبود مگر از لحاظ زبان و موها، حبشیهای شرقی مو هاشان راست است ولی موهای حبشیهای لیبیائی (افریقائی) بیش از موهای سایر مردمان پیچ خورده است، حبشی های آسیائی تقریباً مانند هندیها مسلح بودند و بر سر پوستی داشتند که از پیشانی و سر اسب با گوشها و یال او تشکیل شده بود، وقتی که آنرا بر می گذاشتند گوشها راست می ایستاد و یال اسب جای پر کلاه را می گرفت، بجای سر از پوست درنا استفاده می کردند^{۵۳}.

اسکندر که با قلم مورخان اروپائی دارای یک جنبه معنوی خدائی شده است، در هند رفتاری بسیار زشت و زننده داشت، فقط در تاکسیل (تاکسیلا) در اثر تسلیم شدن سلطان



کنده کاری از استوای بهاروت، قدیمی ترین کنده کاری هند - قرن اول و دوم پیش از میلاد. موزه کلکته

فرستاد و افراد سپاهی همراه با زنان از شهر خارج شدند. اسکندر برخلاف قولی که داده بود، برین مردم تاخت و همه را کشت و حتی بیشتر زنان را که از مردان خود حمایت می کردند بقتل رسانید^{۴۵}.

در مولتان (کنار رودخانه سند) پس از محاصره و تصرف يك قلعه: . . . همینکه وارد قلعه شدند مرد و زن بزرگ و کوچک همه را از دم شمشیر گذرانیدند^{۴۶}. و پس از غلبه بر ساباها Sabas در سند جوانان را سر برید و باقی مردم را برده کرد و فروخت^{۴۷}.

۳۶- سرجان مارشال، گزارش در سالنامه باستانشناسی هند ۱۹۱۳-۱۹۱۲ ص ۵ و مقاله دکتر مودی در مجموعه مقالات آسیائی وی ص ۲۱۳/۲۱۲.

۳۷- مک کریندل: هند باستان آنگونه که در ادبیات کلاسیک توصیف شده است ص ۶۹ استراییو بخش ۱۵ شماره ۶۲.

۳۸- اسمیت = فرمانهای آشوکا Edicts of Ashoka ص ۱۹.

۳۹- مارشال = راهنمای تاکسیلا ص ۷۶.

۴۰- بهانداکار = آشوکا ص ۱۸۷.

۴۱- اسمیت = آشوکا ص ۱۴۰.

۴۲- اسمیت = آشوکا ص ۱۴۱.

۴۳- نقل به اختصار از ایران باستان ج ۱ ص ۲۰۶- ص ۷۳۲ و ۷۳۹.

۴۴ و ۴۵ و ۴۶- نقل به اختصار از ایران باستان ج ۲ ص ۱۷۸۳/۱۷۷۲/۱۸۲۶/۱۸۳۶.

تاکسیل کار با صلح و صفا خاتمه یافت، مورخانی که سفر جنگی اسکندر به هند را توصیف کرده اند همه این شهر را در محلی میان رود سند و هی داسپ Hydaspes (جیلیم کنونی) دانسته اند، پلوتارک درباره تاکسیلا و پادشاهی که تاکسیل خطاب می شد می نویسد: تاکسیل در هند مملکتی داشت که از حیث وسعت با مصر مساوی بود، او پادشاهی بود عاقل و چون اسکندر نزدیک شد نزد او رفت و گفت: اگر تو آمده ای که آب و خوراک ما را بگیری درین صورت چرا جنگ کنیم، سایر چیزها به جنگ کردن نمی ارزد، اگر ثروت من بیش از توست حاضرم که آنرا با تو قسمت کنم و اگر ثروت تو بیشتر است شرم ندارم که سهمی از آن بستانم و سیاستگرار نیز خواهم بود. اسکندر جواب داد: تاکسیل تو تصور می کنی با این سخنان که گفתי بین ما نبردی نخواهد بود؟ نه چنین نیست. اگر چنین باشد تو مغبون خواهی بود. من می خواهم تا آخرین درجه امکان با تو نبرد کنم ولی نبرد در نیکی و پابند آفم که در بخشندگی نیز از تو برتر باشم. پس از آن هدایا رد و بدل شد و سلطان تاکسیل مشاور و ندیم اسکندر گردید و این تنها موردی بود که اسکندر در هند کشتار نکرد^{۴۸}.

هنگام محاصره شهر دیگر در پنجاب بنام ماساک Massaque اسکندر وقتی از تصرف شهر مایوس شد، با ملکه آن بقید قسم پیمان صلح بست و ملکه برای وی هدایای بسیار

مگااستنس سفیریونانی در دربارچاندراگوپتا از دیوارهای چوبی شهر سخن می‌گوید و می‌نویسد که فقط از آجر برای پایه‌گذاری ساختمان استفاده می‌شد^{۵۱} آشوکا بکاربردن سنگ را به تقلید از تخت جمشید آغاز کرد و به همین دلیل این معماریهای آشوکائی در پاتالی پوترا، سبک پرس‌پلیسی نام گرفته است و این نام را همه باستان‌شناسان پذیرفته‌اند.

بررسی ما از نفوذ معماری و هنر ایران بر هند در سه مرحله بشرح زیر صورت می‌گیرد:

الف: ستونها و سر ستونهای آشوکا.

ب: غارهای مقدس هند (معبد های زیرزمینی).

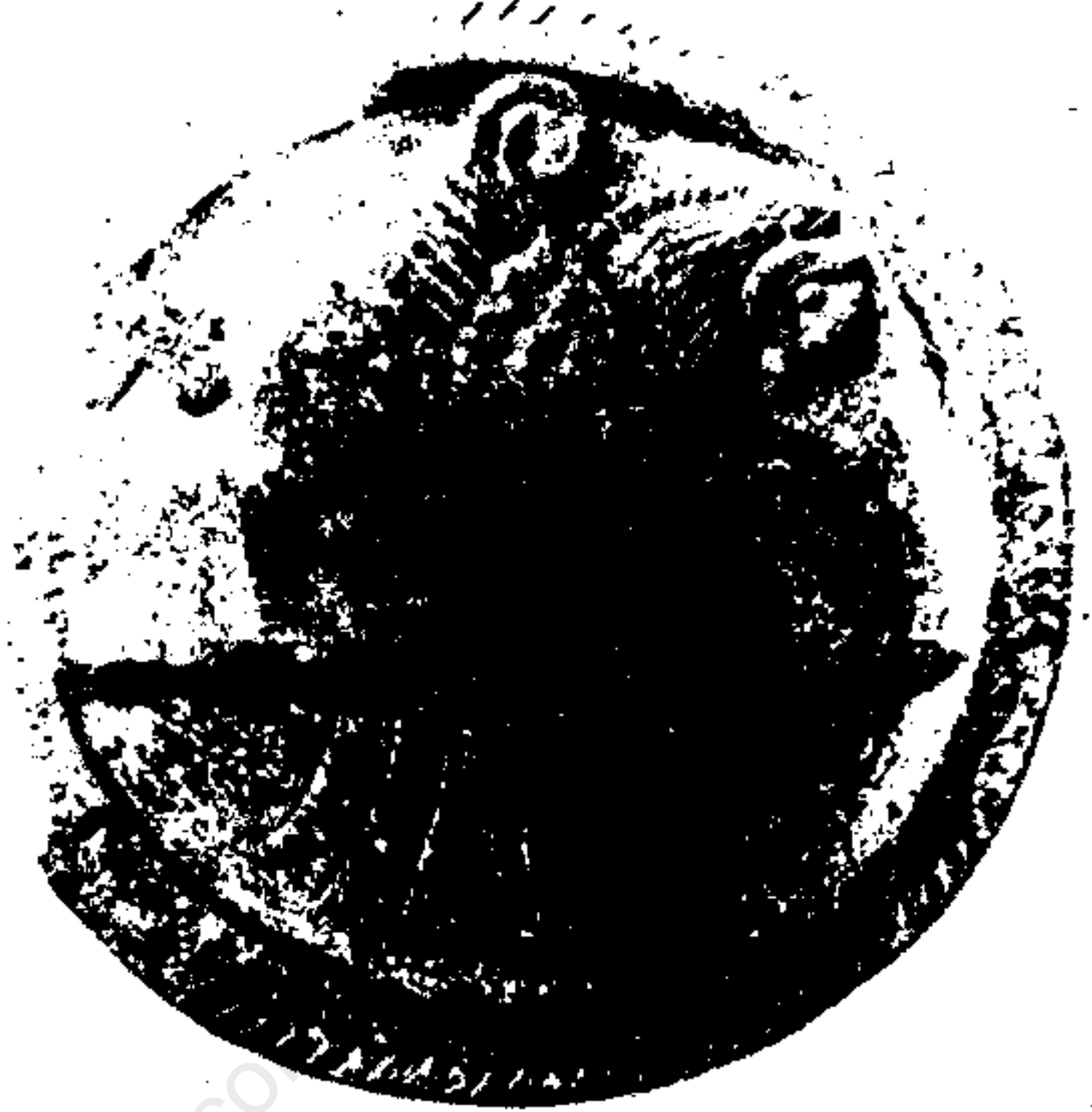
ج: حفاریات در پاتالی پوترا.

الف: ستونها و سر ستونهای آشوکا

از نقطه نظر هنر معماری ایرانی در هند، ستونها و سر ستونهای آشوکائی مقام اول را دارند. آشوکا بالقب (شادی‌افرا = Ashokavardhana) یک بودائی متعصب و از لحاظ این آئین، امپراتوری چون کنستانتین از لحاظ آئین مسیحی بود و تصادفاً فاصله این هر دو نفر از پیامبر متبوعشان نیز مساوی بود، آشوکا برای تقویت و گسترش آئین بودا فرمان‌هایی نویساند و در سراسر هند شمالی و گجرات برپا داشت. از آشوکا تا کنون سیزده سنگ‌نوشته که همه برای بزرگداشت بودیسم است یافت شده^{۵۲} ازین سیزده کتیبه یکی در مونسحرا Monsahra و دیگران در شاهبازگری در نواحی شمالی غربی، دارای خط‌خاراشتی است که این خط هرجا هست دلیل نفوذ تمدن ایران، است علاوه برین دلایل دیگر نیز هست که ثابت کند این کتیبه‌ها تحت تأثیر فرهنگ و تمدن ایران موجودیت یافته‌اند.

این طرز تبلیغ مذهبی، تبلیغ با سنگ‌نویسی، در سراسر تاریخ هند چه پیش از آشوکا و چه پس از آشوکا بی‌نظیر است. داریوش شاهنشاه هخامنشی کتیبه‌های بسیار نویساند. سر هنری راویسن که برای نخستین بار به بررسی کتیبه بیستون پرداخت، در اثر دیگر خود می‌نویسد که آشوکا که نایب‌السلطنه پدرش در تاکسیلا بود، پس از اشغال تخت امپراتوری فکر نویساندن و برپا داشتن کتیبه را که از ایران گرفته بود عملی ساخت^{۵۳}، نحوه شروع کتیبه‌های داریوش و آشوکا نیز کاملاً بهم شباهت دارند بطوری که بهاندار کار دانشمند هند نیز گواهی می‌دهد که این سنگ‌نویسی آشوکا نتیجه و اثر مستقیم پیروزی ایرانیان در هند و رواج روشهای حکومتی و اداری ایشان در سند و پنجاب بود^{۵۴}، کوناه سخن: این سنگ نگاری و سنگ‌نویسی هنر بومی هند نبود و پس از آشوکا نیز هرگز تکرار نشد.

آشوکا علاوه بر این سنگ‌نویسیها بر بدنه کوهها، ستونها و الواح یادگاری فراوان نیز ساخت، ستونهای منقوش و مکتوب^{۵۵}، از سی‌ستون یادگاری آشوکا، ده ستون نوشته‌دار



دوری سنگی به قطر ۱۴ سانتیمتر در تاکسیلا یافته شده - از سالنامه باستانشناسی هند ۱۳ / ۱۹۱۲

هنر و معماری

(امپراتوران موریائی در هنر و معماری مقلد و دنباله‌رو شاهنشاهان هخامنشی بودند، اینان نخستین پادشاهان هند بودند که ملل گوناگون را در زیر لوای یک حکومت واحد گرد آوردند و از همان سالهای تأسیس زیر نفوذ مستقیم هخامنشیان قرار داشتند. . . پ. پ. بالاسارا^{۵۸}). از چاندراگوپتا، مؤسس موریائی چیزی بر جای نمانده است زیرا در عصر وی معماری هند دارای پایه و اساس مستحکم نبود و از طرف دیگر در سالهای تأسیس چاندراگوپتا دچار زردوخوردها و کشمکشهای گوناگون گردید و کار سازندگی نداشت. اگرچه می‌توان تاریخ شروع معماری هند را عصر آشوکا دانست اما این ادعا دلیل بر آن نیست که هند پیش از آشوکا معماری و طراحی نداشته، آنچه مسلم است اینست که معماری متأثر از سبک‌های هخامنشی به عصر آشوکا و جانشینانش تعلق دارد. پیش از آشوکا معماری هند مشابه با معماری برمه بود^{۵۹}.

تحول معماری هند با بکاربردن سنگ که تقلیدی از معماری هخامنشی بود از زمان آشوکا آغاز گردید^{۶۰}.

است و به تصدیق ماكفیل^{۵۶} ابداعات هنری آشوکا همه از معماری هخامنشی الهام پذیرفته بود. هردوت از ستونهای یادبود داریوش به تفصیل سخن گفته است، از آنجمله می نویسد که «وی پس از حفر کانال سوئز ستونهای یادگاری متعدد ساخت و در دو طرف کانال نصب کرد». که ما اکنون ستونی از آن ستونها را یافته ایم این کار برافراشتن ستونها و الواح یادبود نیز در سراسر تاریخ هند بی نظیر است.

در مورد ستونهای آشوکا، ستونهای تالارها و عمارات نیز از دو لحاظ می توان اظهار نظر کرد که الگویی جز ستونهای تخت جمشید نداشته اند، یکی زنگوله ای ته ستونها و یکی آوردن مجسمه های گاو و شیر که هردو علامت قدرت است و فرگوسن سالها پیش در کتاب ارزنده خود این مطلب را بررسی کرده است^{۵۷}. معروفترین سر ستون آشوکا، سر ستون معروف ساراناث Saranath است که امروز علامت رسمی دولت هند می باشد. سر جان مارشال درباره این سر ستون می نویسد: یک سر ستون زیبا و پرشکوه از رده تخت جمشیدی، زنگوله های با چهار مجسمه شیر که دور تا دور یک دارما - چکرا Dharm-chakra نشسته اند، این نشانه حق و عدالت، در ساراناث یافته شد، سنگ تراشی دقیق چه در مورد شیرها و چه در مورد زنگوله در حد خود می باشد و از لحاظ سبک و تکنیک در هند بی نظیر است و به نظر من از هر لحاظ که تصور شود در سراسر جهان قدیم بی همتاست^{۵۸}.

این اثر هنری پرشکوه ترین و زیباترین شاهکار هنری است که تا امروز در جهان موجودیت یافته است^{۵۹}. پس از سرستون ساراناث از سرستون وستون نوشته دار سانچی Sanchi یاد می کنیم که آنهم شکل زنگوله هایی دارد با چهار شیر، البته درین یکی اثر هنر ایرانی - یونانی هویدا است و با احتمال قوی هنرمندان باختر در ساختن آن دست داشته اند^{۶۰}. در سانچی در دروازه جنوبی نیز ستونهای شیردار هست اما شیرهای آن به ظرافت و زیبایی شیرهای ستون یادبود نیست، بعقیده سر جان مارشال شیرهای دروازه جنوبی را هنرمندان هندی ساخته اند، در حالیکه شیرهای نخست کار هنرمندان ایرانی است^{۶۱}.

اسمیت از ستونهای رامپوروا Rampurwa نیز بعنوان ستون آشوکائی که زیر نفوذ هنر هخامنشی کنده کاری شده سخن می گوید، درینجا سرستون کله های شیر و گاونر است^{۶۲}. اسمیت در همین ناحیه از یک ستون تخت جمشیدی دیگر با یک شیرسنگی (سرستون) نام می برد^{۶۳}، این سر شیر را طوری تراشیده اند که بسوی خورشید طالع نگاه می کند و این بدون شك اثر نفوذ آئین زرتشتی است.

یک سر ستون دیگر در ماتهورا وجود داشته است که اکنون در موزه بریتانیاست، درین اثر هنری هم نفوذ ایران کاملاً هویدا است^{۶۴}. بعنوان نمونه ستونهای بدون نوشته،

بهترین آنها را که در ناحیه باکیرا Bakhira در مظفرپور یافته شده است، نام می بریم که آنهم بعقیده اسمیت تخت جمشیدی است^{۶۵}. در میان هند شناسان معروف پروفیسور هاول Havell معتقد است که این پدیده یعنی خلق سر ستونهای زنگوله ای و سر شیر و گاو یک پدیده آریائی است و ایرانیان و هندیان آنرا از اعصار پیش از باستان داشته اند^{۶۶}. و سثوالی که اینجا مطرح می شود اینست که اگر چنین بود، چرا ایرانیان این پدیده را دوست سال زودتر از هندیان بکار بردند و بدین دلیل نظریه وی رد می شود، هاول ضمناً اعتراف می کند که در ساختن این سر ستونها (که بنظر وی کاملاً هندی است) از هنرمندان ایرانی استفاده شده است^{۶۷} که البته این اعتراف برای اثبات فرضیه ای که مطرح شده است کافی است، یعنی استخدام هنرمندان ایرانی برای خلق این آثار خود دلیل بر نفوذ هنر ایران در هنر آشوکائی هند است.

ب - غارهای مقدس هند، معابد زیرزمینی

علاوه بر آنچه درباره سرستونهای زنگوله ای گفتیم و بیان این مطلب که فرگوسن معتقد است که در سراسر آسیای مرکزی این نحوه سنگ تراشی تخت جمشیدی کاملاً بی نظیر است^{۶۸}، به بررسی غارهای مقدس هند که از سنگ تراشیده شده اند می پردازیم. قدیمی ترین غارهای مقدس هند، غارهای فرقه

- ۴۸ - ایران قدیم ص ۳۴.
- ۴۹ - فرگوسن Fergusson تاریخ معماری هند و مشرق زمین ج ۱ ص ۵۱.
- ۵۰ - اسمیت: History of Fine Art in India and Cylon. ص ۱۳.
- ۵۱ - مک کریدل: هند قدیم مگاستس ص ۶۶.
- ۵۲ - اسمیت = آشوکا ص ۱۲۶.
- ۵۳ - Sir Henry Rawlison. روابط هند و جهان غرب ص ۲۹.
- ۵۴ - بهاندارکار. آشوکا ص ۱۴۹.
- ۵۵ - اسمیت آشوکا ص ۱۱۷.
- ۵۶ - Mc Phail آشوکا ص ۵۶.
- ۵۷ - فرگوسن: قصرهای نینوا و تخت جمشید ص ۱۵۸/۱۶۱.
- ۵۸ - گزارش سالانه باستانشناسی هند ۱۹۰۵ / ۱۹۰۴ ص ۳۶.
- ۵۹ - کاتالگ موزه ساراناث ص ۲۹.
- ۶۰ - مارشال راهنمای سانچی ص ۱۰.
- ۶۱ - راهنمای سانچی مارشال ص ۹۱/۹۲.
- ۶۲ و ۶۳ - اسمیت آشوکا ص ۱۱۸/۱۱۹.
- ۶۴ - رامپورس Rampson. هند قدیم ص ۱۴۲.
- ۶۵ - اسمیت آشوکا ص ۱۱۷/۱۱۸.
- ۶۶ و ۶۷ - هاول، راهنمای هنر هند، ص ۴۴، ص ۴۱.
- ۶۸ - فرگوسن، تاریخ معماری هند و مشرق زمین ج ۱ ص ۲۱۵.



استوپای ۱ دروازه شرقی

چین در اریساست که تاریخ تکوین آنها به قرن دوم پیش از میلادی می‌رسد. بعقیده فرگوسن درینجا، در غارهای معروف به تاتوا گومفا Tatva - Gumpha که در دل تپه‌های خاندگیری Khandgiri جا گرفته‌اند، در اطراف درها ستونها ونیم ستونهای تخت‌جمشیدی ساخته شده است.^{۶۹} که دارای سرستونهای زنگوله‌ای هستند. این ناحیه در عصر موریائیا و پیش از موریائیا جزو قلمرو کشور ماگداه Magadha بوده است و بطوری که خواهیم دید پایتخت این کشور پاتالی پوترا بود که بتفصیل درباره‌اش صحبت خواهد شد.

ستونهای معبد بتیا Bettiah در تیرهوت Tirhoot دارای سرستونهایی بشکل سر شیر است که آنرا نیز فرگوسن تقلید و اقتباس از ایران می‌داند. در معبد سانکیسا Sankisa واقع در ناحیه دوآب در نیمه راه کنوج و ماتهورا نیز سرستونهای زنگوله‌ای هست که دلیل بوجود نفوذ معماری ایرانی است.^{۷۰}

در ناحیه پونا که در مشرق بمبئی واقع شده است، در بهاجا Bhaja غار و بهارا Vihara، پیشخوان ستون‌داری دارد که کاملاً با اسلوب ساختمانی تخت‌جمشیدی ساخته شده است، سرستونهای زنگوله‌ای شکل آن دلیل بر این مدعاست که این سبک سنگ‌تراشی از ایران اخذ شده و در هند بومی شده و رنگ هندی پذیرفته است.^{۷۱} در غارهای معروف بدسا Bedsa واقع در جنوب کرالا Kerla نیز يك ستون پرس‌پلیسی دیده می‌شود.^{۷۲} با بررسی غارهای بدسا، بدین نتیجه می‌رسیم که بعضی ازین معابد زیرزمینی هند توسط ایرانیان ساخته شده‌اند و نه تنها از لحاظ بعضی آثار معماری، بلکه از لحاظ پایه و اساس و طرح بنا نیز کاملاً ایرانی می‌باشند.

در دوطرف در ورودی یکی ازین غارها که در نوع خود (Chaitya) در سراسر هند ممتاز است، ستونهای متعدد با سرستونهای زیبا دیده می‌شود. سرستونهای مزبور عبارتند از دوفیل و دوفیل‌سوار در جلو و در عقب آنها دو اسب یا پیر که بهر حال تقلید از کارهای تخت‌جمشید است، اگرچه درین سرستونها بجای گاو و شیر اسب و فیل بکار رفته است و اصالت تخت‌جمشیدی آنها سستی پذیرفته اما ناگفته نباید گذاشت که درین مورد هنرمندان هندی اصل کار را از ایران اقتباس کرده‌اند و تحت تأثیر هنر بومی هند در آن تصرفاتی کرده حیوانات محبوب خود را در آن مجسم ساخته‌اند.^{۷۳} در یکی ازین غارها کتیبه‌ای هست که نشان می‌دهد که نه تنها اسلوب و روش ساختمان ایرانی بوده است، بلکه سازنده غار نیز ایرانی بوده، این کتیبه در غار شماره ۱۲ واقع شده و ترجمه آن چنین است: به شخص کامل و بی‌همتا و یستی پوتاشاه Visithiputa پولی‌ماوی Pulimavi تابناک در سال بیست و چهارم، در سومین نیم ماه از ماههای زمستان، روز دوم این هدیه مقدس شامل نه اطاق

توسط هر فرنه Harapharana پسر سته فرنه Setaphrana يك سواسکا Savaska بومی ابولمه Abulama . . .) بر گس این دو نام هر فرنه سازنده غار و سته فرنه پدرش را هندی نمی‌داند، در حالیکه دانشمند دیگر بوهرلر Dr. G. Buhler هر دو نام را ایرانی (پارسی) می‌داند، زیرا قسمت دوم هر دو نام «فرنه» يك کلمه پارسی است.^{۷۴} حتی بنظر می‌رسد که نام وطن اصلی این شخص نیز بندر ابله نزدیک بصره در کنار خلیج فارس باشد.^{۷۵}

درینجا از فوشه Foucher، هنرشناس معروف فرانسوی یاد می‌کنم که گفت: اینهمه نفوذ هنری ایران در هند فقط از این راه قابل توجیه است که باور کنیم که در عصر موریائیا گروهی از هنرمندان ایران به هند مهاجرت کردند، و وجودشان درین سرزمین تا این حد منشاء اثر واقع شد.^{۷۶}

ج - حفاریات در پاتالی پوترا

در میان شرقشناسان بخصوص کسانی که در شناخت تمدن موریائی اجتهاد دارند، نام پاتالی پوترا با نام دکتر اسپونر همراه است، دکتر اسپونر همراه و همگام با دکتر ودال و دکتر مارشال درباره مسئله نفوذ ایران در هنر معماری هند پیش رفت و پس از کشف تالار پاتالی پوترا، قدم فراتر گذاشت و مطالبی را عنوان کرد که بکلی تازه و بی‌سابقه بود. از میان دانشمندان

هندشناس گروهی با اسپونر همراه شدند و نظرات وی را بی‌چون و چرا پذیرفتند، گروهی وی را تندرو و افراطی شناختند و بر سراسر تحقیقات وی خط ابطال کشیدند. در این میان عدمای نیز چون دکتر مدی مقاله و گزارش‌های او را خواندند و با حوصله و موشکافی فراوان به نقد و ارزشیابی گفته‌های وی پرداختند، بدیهی است نظر دکتر اسپونر هرچه باشد از لحاظ ما ایرانیان قابل بررسی است و دست کم بیک بار خواندن می‌ارزد اما خواندن این مقاله و یا ترجمه آن و انتشار آن هیچ‌یک دلیل بر این نیست که ما ایرانیان همه آنچه را که اسپونر گفته است بپذیریم و باور کنیم که سلسله مورثی ایرانی بود و بودا از ایرانیان زرتشتی بود. نقل و ترجمه مقاله دکتر مدی بهترین جوابی است که به مخالفان و موافقان افراطی دکتر اسپونر می‌دهیم، زیرا وی بی‌طرفانه مسئله را توجیه و تفسیر کرده است و با آنچه دکتر اسپونر و دکتر مدی درباره کشفیات پاتالی پوترا گفته‌اند نیازی نیست که درین مقدمه، درین باره چیزی گفته شود مخالفان اسپونر تا مرحله نتیجه‌گیری و اعلام رأی با وی موافق و همراهند اما در مرحله نهائی پناگاه و با لحنی سفسطه‌آمیز از وی روگردان میشوند، بعنوان نمونه قسمتی از انتقاد سخت یکی از دانشمندان پارسی بر نوشته‌های اسپونر را در اینجا نقل می‌کنیم تا گفته نشود که ذکر نکردن عقاید مخالفان دلیل بر پذیرفتن بدون چون و چرا ی گفته‌های اسپونر است:

(ما ادعای داریم که ایران در عصر داریوش یک شاهنشاهی پرشکوه و بزرگ بود و البته این دولت که بر ملل مختلف حکومت میکرد، در آنها اثرات فرهنگی و تمدنی بسیار بجا گذاشت، هند نیز از این اثرگذاری فرهنگی برکنار نبود،

کنده‌کاری از بهار هوت، موزه کلکته



ما قبول داریم که با کشفیات پاتالی پوترا گامی دیگر در راه تکوین و تکمیل تاریخ روابط هند و ملل همجوار برداشته شد و مسلم گردید که ساختمانهای مورثی الگوئی جز بناهای هخامنشی در تخت جمشید نداشته‌اند ولی علی‌رغم تمام این موافقت‌ها که با اسپونر داریم، هرگز نمیتوانیم بپذیریم که بودا ایرانی بود، چنان‌که گویا پارسی بود و اشوکا نیز پارسی بود و بنابراین در هند قدیم دوره‌ای وجود داشته است که بر هند پادشاهان ایرانی حکومت میکرده‌اند، در اینجا ناچاریم که راه خود را از اسپونر جدا کنیم و به این دانشمند باستانشناس گرانقدر اخطار کنیم که نفوذ همه جانبه ایران بر هند را قبول داریم اما هیچ دلیل محکمی برای اثبات این فرضیه که هند توسط پادشاهان ایرانی که در هند زندگی میکرده‌اند اداره میشده در دست نیست و اثبات اینکه بودا و امپراتوران مورثی ایرانی بوده‌اند امکان ندارد^(۷). بنظر هر فرد بی‌طرفی این مطلب واضح و آشکار میشود که نویسنده این سطور نیز مانند خود اسپونر افراط کرده و تند رفته است، اسپونر ادعا میکند که امکان دارد اجداد مورثیها ایرانی پارسی و در قرون گذشته ساکن پارس بوده باشند و درباره بودا نیز معتقد است که وی بیش از بحث به آئین زرتشتی و مذهب مغان که خاص ایرانیان بوده است تمایل داشته و شاید مانند هزاران مغ برهمین اصلأ ایرانی باشد.

مخالفان اسپونر يك يك آنچه را که اسپونر گفته است رد میکنند ولی همه از لحاظ کلی با فرضیه اساسی که وی ارائه میکند توافق دارند. امید است که در آینده با بررسی بیشتر متون مذهبی هند و کشف آثار هنری جدید واقعیت آنطور که باید و شاید خودنمایی کند و دانشمندان نیز در راه نقد و ارزشیابی این نفوذ فرهنگی و تمدنی کوشش بیشتر روا دارند، در طی این کوشش همه‌جانبه دانشمندان نکات مهم دیگری نیز درباره روابط دولت آشکار خواهد شد و این خود کمک مهمی خواهد بود به روشن شدن تاریخ اساطیری و تاریخ باستانی دولت کهنسال آسیا ایران و هند.

۶۹ و ۷۰ - فرگوسن تاریخ هند و مشرق‌زمین ج ۱، ص ۱۸/۱۲ و ص ۵۹.

۷۱ - فرگوسن: تاریخ معماری هند و مشرق‌زمین ج اول، ص ۱۷۸ و اسمیت، تاریخ هنرهای زیبا در هند ص ۸۶.

۷۲ - فرگوسن و برگز: غارهای مقدس هند ص ۲۲۹.

۷۳ - فرگوسن: تاریخ معماری هند و مشرق‌زمین ج ۱ ص ۱۳۸.

۷۴ - Burgess and Pandit سنگ‌نوشته‌های معابد زیرزمینی مغرب هندوستان ص ۳۶.

۷۵ - هدی والا، پارسیان هند باستان ص ۱۳.

۷۶ - فوشر: آغاز هنر بودائی ص ۸۱.

۷۷ - پ. پ. بالاسا ایران قدیم ص ۴۹ و مقاله وی (آیا پارسیان در هند سلطنت کردند.) در هفته‌نامه مصور هندو ژانویه ۱۹۴۱.

تاریخ شیراز

الله‌قلی اسلامی

آن است که در حدود نه هزار سال قبل جلگه مرو دشت و یا سایر نقاط فارس مسکون و ساکنین آن دارای تمدن عالی بوده‌اند. در مورد شیراز نیز اطلاعات دقیقی در دست نبود و مورخین اسلامی قدمت آن را مربوط باوایل دوره اسلام می‌دانستند. عده‌ای از جهانگردان اروپائی و غیراروپائی که در طی قرون گذشته از شیراز دیدن نموده‌اند درباره این شهر زیبا مطالب مفصلی در سفرنامه‌های خود نوشته‌اند که ما قسمتی از آنها را ذیلاً نقل می‌کنیم:

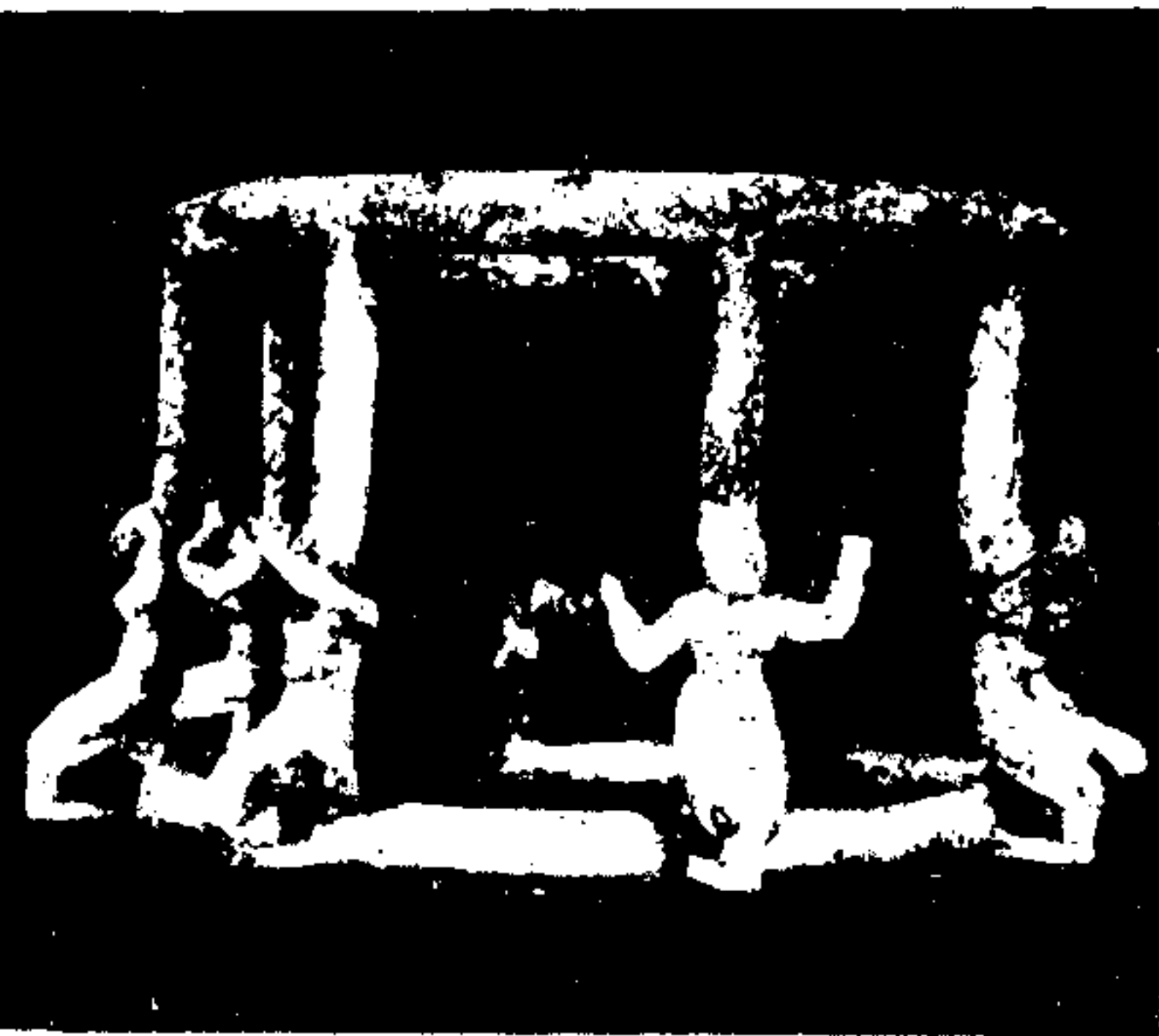
ابن بطوطه سیاح معروف مراکشی که از سال ۷۲۵ هجری قمری مسافرت خود را بطرف ایران آغاز کرد در سفرنامه خود در مورد شهر شیراز چنین مینویسد:

از نایب به شیراز رفتیم شیراز شهری است قدیمی و وسیع و مشهور و آباد و دارای باغهای عالی و چشمه سارهای پر آب و بازارهای بدیع و خیابانهای خوب در این شهر نظم و ترتیب عجیبی حکم فرما است. هر یک از اصناف پیشه‌وران در بازار جداگانه‌ای متمرکز می‌باشند و از اقرا صنفهای دیگر در میان آنها داخل نمیشوند هیچ شهری از لحاظ زیبائی بازارها و باغها و آبها و خوشگلی مردم به پایه دمشق نمیرسد مگر شیراز این شهر در زمین مسطحی واقع شده و گرداگرد آن را از هر سو باغها فرا گرفته و پنج نهر از وسط شهر می‌گذرد یکی از آنها نهر معروف رکن آباد است که آب شیرین و گوارائی دارد.

اوژن فلاندن که در سال ۱۸۴۱ بایران مسافرت نموده در صفحه ۲۷۱ سفرنامه خود در مورد این شهر می‌نویسد: اهالی شهر در حدود ده هزار است که در دوازده محله که شش دروازه بزرگ میدارد منقسمند تقریباً بوسط شهر ارگ یا قصر مستحکمی است که حصارکنگره‌داری بدورش می‌باشد و از کریم‌خان زند است این محوطه بسیار بزرگ و از چندین منزل تشکیل یافته است که بعضی مختص به حاکم و دیگران برای خدمتکاران و نوکرانش می‌باشد.

مادام دیولافوا که در معیت همسرش مارسل دیولافوا در سال ۱۸۸۱ بایران مسافرت نمود در سفرنامه خود راجع به شیراز چنین می‌نویسد: مورخین اسلامی بنای آن را در سال ۶۹۵ میلادی ذکر کرده‌اند و بنوبت بتصرف سلاطین

در نقاط مختلف فارس تا کنون کاوشهای مهم باستان‌شناسی صورت نگرفته است که بتوان در مورد قدمت نقاط قبل از تاریخ این منطقه اظهار نظر قطعی نمود و هنوز غارها و مساکن بشر اولیه و تپه‌های نئولیتیک و کالکولیتیک^۱ بسیاری وجود دارد که باید مورد کاوش و بررسی دقیق قرار گیرد تا بتوان در مورد ساکنین اولیه این منطقه اظهار نظر نمود، ولی با کاوشهایی که در سالهای گذشته در جلگه مرو دشت و یا سایر نقاط فارس بوسیله هیئت‌های ژاپونی، بلژیکی، انگلیسی صورت گرفت و اداره کل باستان‌شناسی نیز قسمتی از آنها را در گذشته و حال دنبال نمود، آثاری از هزاره پنجم قبل از میلاد مسیح در اتلال باستانی این منطقه بدست آمد و نیز در تپه‌های مختلف آثاری از هزاره اول، دوم، سوم، چهارم، پنجم قبل از میلاد مسیح ضمن کاوشهای چند ساله کشف گردید. از نظر مقایسه آثار مکشوفه با قدیمی‌ترین آثار کشف شده در سایر تپه‌های ایران مانند گودین، شوش، جعفرآباد، گیان، سیلک، حسنلو، گنج درّه هرسین برابری نموده و هم‌دوره می‌باشد. اظهار نظر مذکور مربوط به اتلال و آثاری است که در جلگه‌ها قرار دارد و آثار مذکور نیز بطور کامل مورد کاوش قرار نگرفته بلکه مربوط به کاوشها و گمانه‌زنیهای موقتی است که در بعضی از این اتلال صورت گرفته‌است. تعداد زیادی تپه‌های باستانی و آثار تاریخی در منطقه مذکور وجود دارد که فقط شاید اسمی از آنها در کتب برده شده باشد و با مختصر بررسی معلوم گردید تعداد بیشماری تپه و آثار باستانی وجود دارد که اسمی هم از آنها در فهرستها و کتب برده نشده‌است و باید بتدریج مورد کاوش و بررسی قرار گیرد. بعنوان مثال در حوزه بخشیداری فراشند فیروزآباد شاید بیش از بیست و پنج اثر باستانی تا کنون شناخته گردیده است. با بررسیهای بعدی این امکان وجود دارد که غارهایی که تمدن آن خیلی قدیمی‌تر از دوره مذکور باشد در منطقه کشف شود. در کاوشهای تپه‌های باستانی جلگه مرو دشت بوسیله هیئت مشترک ایران و ژاپون و هیئت مشترک ایران و بلژیک آثار و ابزار سنگی بدون وجود فلز از طبقات آخری تپه‌ها بدست آمده و این آثار مربوط بدوره نئولیتیک است که قدمت آن بین ۵۰۰۰ تا ۷۰۰۰ سال قبل از میلاد مسیح میرسد و نتیجه‌ای که از این کاوشها عاید میشود



سه پایه مفرغی مکتوف در کنار شهر شیراز، مربوط باوائل هزاره اول قبل از میلاد مسیح

در نیشته‌های گلی مذکور که بخط میخی ایلامی و تعدادی نیز به پارسی باستان است و در کاوشهای مذکور بدست آمد چند جا نام شیراز دیده میشود و این الواح صورت دستمزد کارگرانی است که از طرف داریوش بزرگ شاهنشاه هخامنشی در شیراز مشغول کارهای ساختمانی بوده‌اند و دستمزد خود را از شهریار هخامنشی دریافت مینمودند. برای مزید اطلاع ترجمه لوحه شماره ۴۲ نقل میگردد:

«ارتاتخما بوهوش خزانه‌دار پارسه گزارش میدهد: ۳۷ کارشا و یک شکل و ربع شکل نقره معادل نصف مزد کارگرانی که با کورادا عنوان سرکاری صد نفر کارگر را در شیراز دارد و مسئول کار ایشان است بابت ماه سامیا در سال نوزدهم «سلطنت خشایارشا» داده می‌شود صورت ریز کارگران و میزان دستمزد هر یک بشرح زیر در لوحه ذکر شده است: ۱۲ نفر مرد هر کدام سه شکل و $\frac{1}{2}$ شکل ۱۱ پسر بچه هر کدام دو شکل و $\frac{1}{4}$ شکل در ماه سامیا از سال ۱۹ این دستور مهر شده داده شد و از مگابیزوس در پارسه رسید دریافت گردید.»

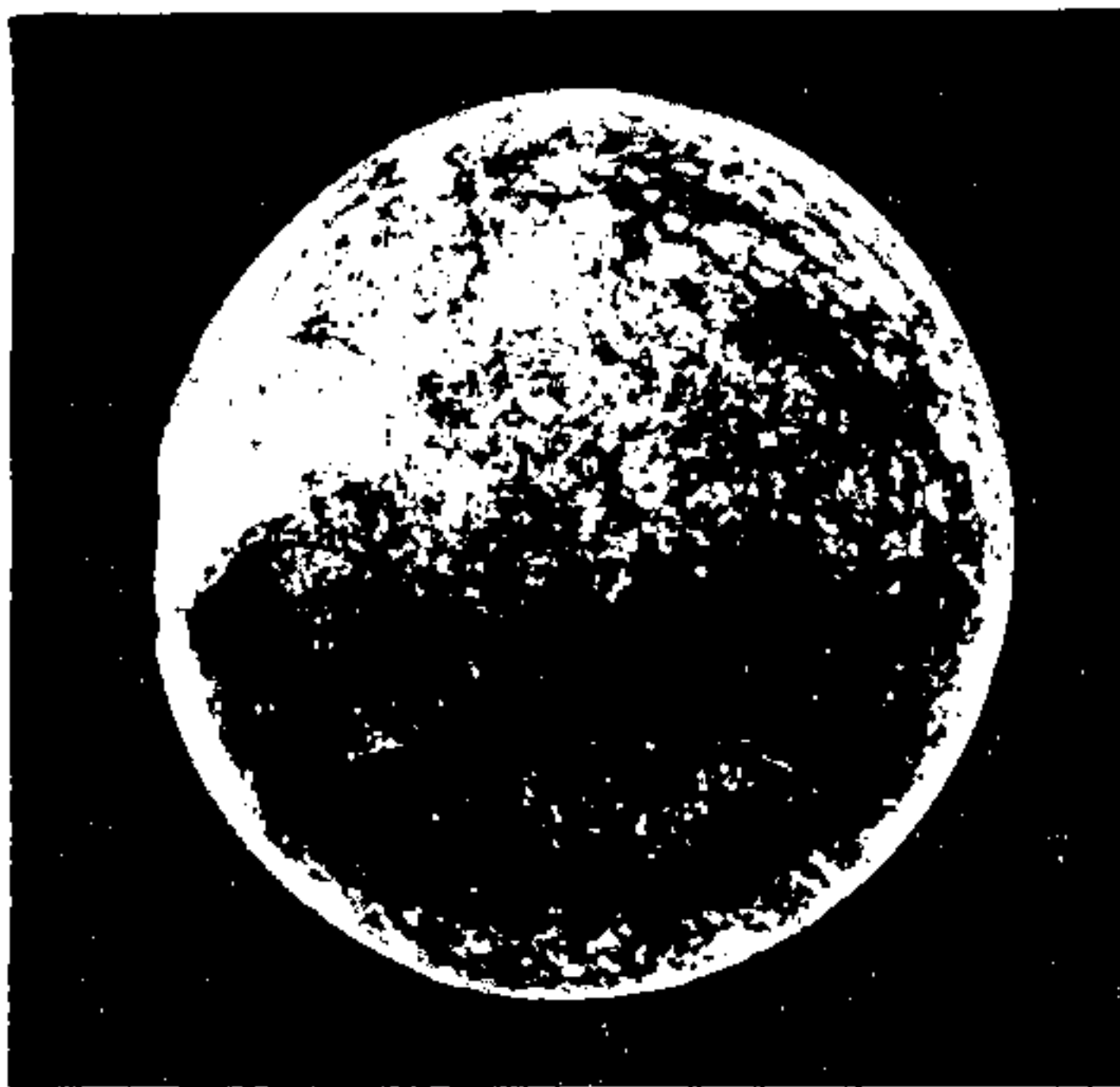
[شکل ۲ نقره واحد پول نقره در دوره هخامنشی است.]

۱ - Neolithic که بدان در فارسی دوران نوسنگی گفته‌اند در حدود ۱۰,۰۰۰ سال پ. م. می‌باشد و Chalcalithic که شاید بتوان بدان نام دوران «سنگ مفرغی» داد بلافاصله پس از نوسنگی است و در حدود ۵,۰۰۰ سال پ. م. تقویم کرده‌اند.

۲ - به کسر اول و دوم.

مختلف ایران درآمده است. در زمان کریم خان زند به اوج ترقی خود رسیده است. کریم خان عنوان پادشاهی اختیار نکرد و بلقب وکیل‌الرعا یا قانع شد و در ادور شهر خندق و حصار کشید و ابنیه عالی در آن بنا کرد و در بیرون محوطه شهر باغهای سرو و مرکبات زیاد ایجاد نمود و در محله‌ای که هنوز بنام او افتخار دارد قصر و بازاری ساخت که بهترین بازارهای ایران است و مسجد و مدرسه بسیار با ابهتی باین ساختمانها ضمیمه کرد. باری با اینکه ابنیه مذهبی شیراز از روی نقشه ابنیه اصفهان ساخته شده است از حیث تزیینات وضع جداگانه‌ای دارد چنین بنظر می‌آید که هنرمندان شیرازی تخته رنگ پیشینیان خود را بدور انداخته و اصول جدیدی از باغهای با صفای شیراز بعاریت گرفته‌اند.

در مورد شهر شیراز بنا بر آنچه تا کنون تحقیق بعمل آمده و مطالبی که در کتب و تواریخ نوشته شده است قدمت آن را مربوط باوایل دوره اسلام می‌دانند و بنا بر آنچه مشهور و در تواریخ نوشته شده در سال ۷۴ هجری قمری بوسیله محمد برادر حجاج ابن یوسف ثقفی که در آن موقع حاکم فارس بود شهر شیراز بنا گردید و بتدریج روی آبادانی نهاد قسمت عمده آبادی شهر شیراز بعد از تخریب شهر باستانی استخر صورت گرفت. در سال ۴۳۶ هجری قمری ابو کالنجار فرزند عضدالدوله دیلمی شهر استخر را ویران نمود و مردم شهر مذکور را بشیراز کوچ داد و از این تاریخ شهر شیراز رو بتوسعه و آبادانی نهاد. این خلاصه مطالبی است که در کتب و تواریخ در مورد بنای شهر شیراز ذکر شده است. کاوشهای باستان‌شناسی که در اطراف شهر شیراز صورت گرفته قدمت آن را کمی بجلو برده است. درشش کیلومتری مشرق شیراز بقایای ابنیه و دیواری سنگی و آجری دیده می‌شود که به قصر ابونصر مشهور است. در سالهای ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۳ شمسی از طرف موزه متروپولیتن نیویورک کاوشهای علمی مفصلی در آن صورت گرفت و نمونه‌های سفال و قطعات ظروف سنگی عهد هخامنشی با سکه‌ها و آثار دیگری از دوره پارتها و ساسانیها در آن کشف گردید و بنای مستحکمی از دوره پارتها بر روی آثار هخامنشی از زیر خاک خارج گردید که بقایای آن هم اکنون در محل مذکور دیده میشود و در دوره ساسانیان نیز بنای پارتی مورد استفاده بود. نام شیراز قبل از این در کتیبه‌ها و یا الواح قدیمی دیده نشده بود تا اینکه در اواخر سال ۱۳۱۲ شمسی هنگام خاکبرداری گوشه شمال شرقی صفه تخت جمشید و در قسمت شمالی دروازه نیمه تمام به سی هزار لوح برخورد گردید و چون در آن موقع خاکبرداری آثار باستانی تخت جمشید بوسیله دانشگاه شرق شیکاگو انجام میگرفت کلیه الواح در اختیار دانشگاه مذکور قرار گرفت، و تا کنون نیز در حدود پنج هزار عدد از الواح مذکور پس از بررسی خوانده شده است و خواندن بقیه آنها ادامه دارد.



کاسه مرمری مکتوف در کنار شهر شیراز، مربوط باوایل هزاره اول قبل از میلاد مسیح

نام شیراز در کتیبه (تیرازی ایش) خوانده شده و در بعضی دیگر (شی - را - زا - ای - ایش) نوشته شده است. و تاریخ کتیبه نیز مربوط باواخر سال ۴۶۶ پیش از میلاد می باشد. بهر حال اطلاعاتی که ما از تاریخچه شهر شیراز داشتیم از این حدود تجاوز نمی کرد تا اینکه در اواخر بهار سال ۱۳۴۹ مقداری اشیاء و آثار در حین خاکبرداری در یکی از کوره های آجرپزی شیراز کشف گردید.

اشیای مذکور از هر لحاظ جالب توجه و مورد مطالعه می باشد و از طرفی چون اشیای مذکور در کنار شهر شیراز و در قسمت جنوبی شهر بدست آمد و مربوط به اوایل هزاره اول پ. م. می باشد معلوم می گردد که شهر شیراز در اوایل هزاره اول پ. م. مسکون و دارای تمدن بسیار عالی بوده که نمونه آن اشیای مکتوفه در محل مذکور می باشد و اینک بطور اختصار اشیای مکتوفه را مورد بررسی قرار می دهیم:

محل کشف اشیاء

اشیای مورد بحث و آثار مربوط بآن در موقع خاکبرداری يك کوره آجرپزی در مجاور شهر شیراز و در قسمت جنوبی آن بدست آمده است. محل کارخانه آجرپزی در خارج شهر شیراز در قسمت جنوب غربی شهر در ابتدای راه شیراز به کازرون قرار دارد، کارخانه آجرپزی در قسمت جنوب غربی مخزن نفت دروازه کازرون و يك کیلومتری جنوب غربی جاده واقع شده است. محل کشف اشیاء و آثار سمت جنوب غربی کوره آجرپزی قرار دارد. بعیت کشف اشیاء در محل مذکور خاکبرداری در این قسمت از کوره آجرپزی متوقف گردید. اشیای مکتوف از شش قفله تجاوز نمی نماید و جالب ترین اشیای مکتوف عبارتند از:

۱ - سه پایدای از جنس مفرغ دارای دو حلقه در بالا و پائین پایدها که این دو حلقه بوسیله هشت ستون بهم مربوط گردیده اند و بهر يك از ستونها مجسمه رب النوع یا رب النوعی به پشت نصب گردیده است.

۲ - ظرف و قدح سنگی از جنس مرمر که دارای شیار برجسته ای در لبه می باشد.

۳ - قطعاتی از يك بشقاب مرمر که با وصالی نمودن امکان کامل بودن آن میرود.

۴ - يك سرپوش از جنس مفرغ که بصورت مخروط ناقص ساخته شده است.

اینک به معرفی اشیای مکتوفه می پردازد:

۱ - سه پایه مفرغی

در حین خاکبرداری کارگران کارخانه آجرپزی متوجه

میشوند که کلنگ آنها به شیئی سختی برخورد نموده است و بهمین جهت با دقت بیشتری بخاکبرداری خود ادامه میدهند و در نتیجه يك شیئی مفرغی که شبیه سرپوش ظرف و بصورت مخروط ناقص از جنس مفرغ بود کشف و بعد سه پایه مفرغی که در زیر آن بود از خاک خارج میگردد. متأسفانه سرپوش مفرغی از چند نقطه بوسیله کلنگ زخمی و سوراخ شده است طرز قرار گرفتن سرپوش مفرغی بر روی سه پایه جالب بود قسمت مخروطی سرپوش در داخل سه پایه قرار داشت و مسلماً سرپوش مفرغی و سه پایه مورد بحث بهم مربوط و جنبه مذهبی داشتند و در مواقع انجام مراسم مذهبی از این دو استفاده مینمودند. حال چه استفاده از سرپوش و سه پایه زیر آن مینمودند قابل بحث و جالب است. از سه پایه برای افروختن آتش و از سرپوش روی آن برای گرم نمودن آب یا مواد غذایی و نوشیدنی استفاده مینمودند. در موزه ایران باستان سه پایدای با این طرح زیبا ندیده ام و شاید در نوع خود منحصر بفرد و جالب باشد. سه پایه مذکور را که باید هشت پایه نامید بطرز بسیار جالب و مخصوصی ساخته اند. دو حلقه کلفت مدور در پایه و بالای سه پایه قرار دارد و این دو حلقه بوسیله هشت ستون مفرغی بهم مربوط شده اند بطوریکه با کمال دقت در ساخت بصورت يك شیئی يك پارچه در آمده است.

قطر دهانه بالای سه پایه ۳۰/۵ سانتیمتر و فاصله دودست باز ربت النوع ۸/۵ سانتیمتر و بلندی ربت النوع ۱۱ سانتیمتر و فاصله بین دو حلقه سه پایه ۲۲ سانتیمتر می باشد بر هر پایه مجسمه رب النوع یا ربت النوعی به پشت نصب شده است. رب النوعها و ربت النوعها در حال نیایش دیده می شوند. منظره روحانی بسیار جالبی در نظر انسان مجسم میشود. رب النوعها

در زیر سده پایه مراسم مذهبی را معمول می‌داشتند.

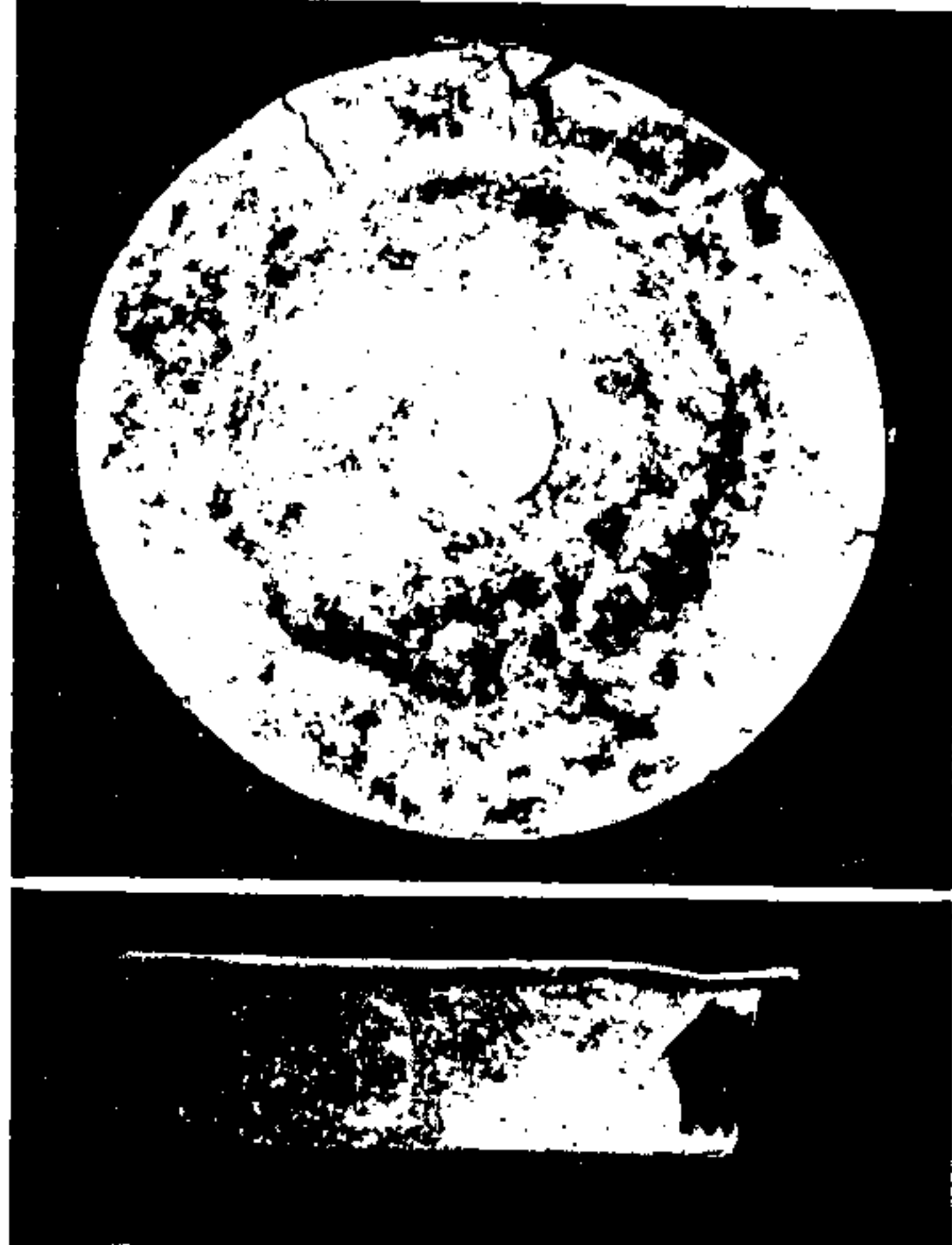
۳ - ۴ - بشقاب و کاسه مرمری

در جزء اشیائی که در محل مذکور کشف گردید يك بشقاب و يك کاسه از جنس مرمر آهکی وجود دارد. بشقاب مرمری که در گذشته شکسته شده بود بصورت هشت قطعه جدا از هم جمع‌آوری گردید. کاسه مرمری نیز بسیار جالب توجه و تقریباً سالم است و در لبه آن پریدگیهای مختصری دیده می‌شود. جنس کاسه نیز از نوع سنگ مرمر آهکی است و دارای شیار برجسته‌ای در لبه می‌باشد.

منظور از معرفی اشیای فوق بررسی تاریخ و تاریخچه شهر شیراز است و آنچه تاکنون برای ما شناخته بود قدمت شیراز را باوایل دوره هخامنشی نسبت میدادیم با کشف اشیای مذکور و آثار مربوط بآن در کنار شهر شیراز معلوم میگردد شهر شیراز در اوایل هزاره اول شهری آباد بوده و مرکزیتی از نظر تمدن داشته است و بدون وجود يك تمدن عالی ساختن اشیائی نظیر سده پایه مفرغی و مجسمه‌های زیبا بر روی آن امکان نداشته است چه میدانیم شاید در حفاریهای بعدی شیراز خیلی قدیمی‌تر از هزاره اول شناخته شود و قدمت آن از سه هزار سال نیز تجاوز کند.

فهرست منابع و مآخذی که برای تهیه این مقاله بآنها مراجعه شده است

- ۱ - ایران از آغاز تا اسلام تألیف دکتر گیرشمن.
- ۲ - باستان‌شناسی ایران تألیف پرفسور واندنبرگ، ترجمه دکتر عیسی بهنام.
- ۳ - نگاهی به هنر معماری ایران تألیف سید محمد تقی مصطفوی.
- ۴ - اقلیم پارس تألیف آقای سید محمد تقی مصطفوی.
- ۵ - الواح گلی تخت جمشید تألیف پرفسور ژرژ کامرون ترجمه آقای سید محمد تقی مصطفوی.
- ۶ - تمدن مردم قلات ایران تألیف آقای دکتر عیسی بهنام.
- ۷ - شیراز نامه ابن ابی‌الخیر زرکوب شیرازی.
- ۸ - هشت سال در ایران تألیف سر یرسی سایکس.
- ۹ - فارس نامه حاج میرزا حسن فسانی.
- ۱۰ - سفر نامه اوژن فلاندن، ترجمه آقای نور صادقی.
- ۱۱ - مجلد چهارم گزارشهای باستان‌شناسی.
- ۱۲ - سفر نامه مادام دیولا فوا.
- ۱۳ - تاریخچه شهر شیراز و شرح آثار باستانی آن تألیف آقای علی سامی.
- ۱۴ - جلد اول و دوم تمدن هخامنشی تألیف آقای علی سامی.



بالا: سده پایه مفرغی مکتشف در کنار شهر شیراز، مربوط باوایل هزاره اول قبل از میلاد مسیح
پائین: سرپوش مفرغی مکتشف در کنار شهر شیراز، مربوط باوایل هزاره اول قبل از میلاد مسیح

دست را بطرفین باز نموده و دوزانو نشستند. دستهای باز شده در طرفین سر آنها عمودی قرار دارد و دستها از آرنج خم شده است و يك جنبه روحانی بخود گرفته‌اند. دو پای مجسمه‌ها بهم وصل شده و بوسیله يك دنباله مفرغی ربت‌النوعها باز بهمان ترتیب بد پشت بستون چسبیده‌اند و دستهایشان بهم بسته شده و در مقابل صورت آنها قرار دارد. پستانها و اندام بدن ربت‌النوعها خیلی برجسته نشان داده شده و در حال نیایش دیده می‌شوند.

یکی از پاهای ربت‌النوعها زیر تنه جمع شده و پای دیگر از نیمه تا خورده و بوسیله يك حلقه فلزی به حلقه زیرین سده پایه مربوط میگردد.

۴ - سرپوش مفرغی روی سده پایه

یادآوری گردید که در موقع خاکبرداری سرپوشی بر روی سده پایه قرار داشت. شکل آن بصورت يك مخروط ناقص و چند جای بدنه ظرف با کالنگ صدمه دیده است. سرپوش چون بصورت مخروط ناقص می‌باشد در موقع قراردادن روی سده پایه قسمتی از آن داخل سده پایه فرو میرود و با افروختن آتش

دیری نویسنده کی

(۱۰)

محمد تقی دانش پژوه

- ۱۰۱ — محمد صالح کنویلی لاهوری بهار سخن را در چهارچمن در نامه های درباری و دوستانه در ۱۶ شوال ۱۰۶۵ در شام جهان آباد آغاز و در ۱۰۷۵ به انجام رسانده است و در تاریخ ۱۰۷۲ و ۱۰۷۳ هم در آن دیده میشود.
- منیر ابوالبركات بر آن دیباچه ای دارد و ابوالفتح مولتانی در ۱۰۷۴ آنرا کامل کرده است.
- * ایوانف ۲ : ۱۲۷ ش ۱۴۴ .
- * دیوان هند ۲۰۹۰ مقابله شده و ۲۰۹۱ با تاریخ تألیف و ۲۰۹۲ مورخ ۱۰۹۸ .
- * موزه بریتانیا Or 178 (ریو ۳۹۸) .
- ۱۰۲ — شیخ محمد سعید بن احمد سرهندی (۱۰۰۵ — ۱۰۷۰) مکتوبات دارد که حکیم عبدالمجید احمد سیفی آنهارا گرد آورده و کتابخانه حکیم سیفی آنرا در لاهور نشر کرده است.
- (مجله اداره تحقیقات پاکستان ۲ : ۳ و ۴ ص ۱۱۱) .
- ۱۰۳ — محمد امین بن عبدالفتاح وقاری طبسی یزدی زنده در ۱۰۷۸ و ۱۰۸۱ که گلدسته اندیشه را در دوازده برگ در اصفهان ساخته و در روز دوشنبه ۲۲ شعبان ۱۰۸۳ آنرا بانجام رسانده است .
- (ذریعه ۹ : ۱۰۵ و ۱۲۷۷ و ۲۱۱ : ۱۸ — فرهنگ سخنوران ۶۵۲) .
- * دانش سرا ۱۵۰ قریب مورخ ۱۲۴۹ (نشریه ۵ : ۶۳۴) .
- * دانشگاه ۲۰۵۸ و ۳۴۰۲/۱ .
- * ملك ۳۶۷۱/۱ و ۳۷۳۶ مورخ ۱۱۹۵ .
- * موزه بریتانیا Or 3402 مورخ ۱ شعبان ۱۱۱۵ (ذیل ریو ص ۲۵۲ ش ۳۹۹) .
- ۱۰۴ — خلیفه شاه محمد قنوجی پسر شیخ ابراهیم پسر شیخ احمد جورسی در ۱۰۸۵ (مجموعه فضایل) جامع القوانین ساخته است در چهار فصل :
- ۱ — مکتوبات
 - ۲ — رقعات
 - ۳ — در دو قسم : مراسلات تهنیت انگیز ، مکاتبات تعزیت آمیز .
 - ۴ — آداب و القاب .
- و خاتمه کتاب در نامه های خود او .
- چاپ شده در کلکته بنام «انشای خلیفه» در ۱۸۳۴ و در لکهنو در ۱۸۴۶ و در کانپور در ۱۲۸۰ .
- * اومر ص ۱۲۳ .
- * ایوانف ۱ : ۱۶۴ ش ۳۷۵ و ۲ : ۱۳۰ ش ۱۴۶ و ۱۴۷ .
- * اورشلیم مورخ ۱۲۵۸ (نشریه ۵ : ۱۰۹) .
- * بادلیان ۴ — ۱۳۹۱ (مورخ ۱۴ رجب ۱۱۵۵ و روز شنبه ۲۷ رجب ۱۱۶۳ ، دوتا بی تاریخ) .

- * پاریس بلوше ۷۰۵ .
- * برچ ص ۷۲ و ۱۲۶ و ۱۴۶ .
- * دیوان هند ۲۰۹۷ تا ۲۱۰۵ و ۲۹۴۱ و ۲۱۱۸/۵ پنج تایی نخستین مورخ ۱۱ ج ۱۱۷۷/۲ و ۱۱۸۷ و ۱۱۹۰ و ۱ ع ۹ سال سوم و ۱۵ صفر ۱۲۱۵ .
- * کینهاگ ص ۲۷ ش ۷۳ فهرست .
- * کیمبریج برون ص ۴ - ۲۸۳ و ۲ - ۱۹۱ .
- * لیدن ۱ : ۱۷۶ .
- * ماکتزی (مجموعه -) ۲ : ۱۳۶ .
- * موزه بریتانیا مورخ ۱۷۸۳ (۱ : ۴۱۴) .
- * مونیخ ص ۱۲۳ .
- * مهن ص ۲۷ .

۱۰۵ - منشآت : چند نامه دربار مغولی هند ، تعریف متھرا Mathura در اگره کنار رود جمنا Jamna ، توصیف شاه جهان آباد ، نامه‌های دیگر ، از جامع القوانین میان شیخ محمد (خلیفه شاه محمد قنوجی) ساخته ۱۰۸۵ ، نامه‌های دیگر ، نازونیا مجنون رفیقی ، رقعات انشاء میر .

* دیوان هند ۲۱۱۸ .

۱۰۶ - جامنی بهان‌رای مکتوبات شاهی خود را در ۱۰۹۴ در سی و چهار فصل هریک درباره یک مضمون ساخته و فهرست فصلها را در دیباچه گذارده است .

* آصفیه ش ۳۰۱ انشاء (۱ : ۷۸) .

۱۰۷ - منشی ملک‌زاده در نگارنامه خود نامه‌ها و فرمانها و پروانچه‌ها و سندها و نوشته‌های رسمی دربار اورنگ‌زیب را گذارده است و آن در دفترست و دومی آن بسیار مهم است . آنرا رقعات منشی و کارنامه منشی و نگارنامه منشی هم میخوانند . او آنرا در ۱۰۹۵ ساخته و در دیباچه از برخی منشیان یاد کرده با سرگذشت آنها . در دفتر نخستین آن که در چهار صفحه است منشآت خود او است . دومین دفتر آن در پنج صفحه است از منشیان دیگر ایران و هند از خواندمیر تا میررضا .

* بادلیان ش ۱۳۹۶ .

* موزه بریتانیا Or 1735 (ریو ۹۸۵) .

۱۰۸ - ناظرالممالک حاجی عبدالعلی تبریزی منشآت دارد و در آن نامه‌های دربار عبدالله قطب شاه (۱۰۳۵ - ۱۰۸۳) و ابوالحسن قطب شاه (۱۰۸۳ - ۱۰۹۸) و امیران دربار حیدرآباد را گذارده است .

موزه بریتانیا Add 6600 مورخ ج ۱۱۹۷/۲ (ریو ۳۹۸) .

۱۰۹ - حیدر بن ابوالقاسم ایواغلی بنام شاه صفی و شاه عباس دوم مجمع الانشاء یا طهماسب‌نامه در دو جزو و خاتمه ساخته است ، آنرا نسخه جامع مراسلات اولوالالباب (ریو - گرجستان - بانکپور) هم خوانده‌اند ولی درست نیست چه این عبارت در آن در وصف پیامبر است نه نام این کتاب . (فهرست فیلمها ص ۱۸۱ و ۲۴۹) .

* آصفیه ۱۲۱۴ ، ج ۱ تا نامه‌های شاه عباس در ۶۹۱ ص ۲۵ س (فهرست حصه ۱ ص ۲۳۸) بنام عبدالحسین بن ادهم نصیری منشی که می‌بایستی ذیل او هم با آن باشد ، چه به دستور شاه سلطان حسین گرد آمده است و رو بهم باید دو جلد باشد (مانند ریو ص ۸۰) .

* بانکپور ۱۱ : ۷ .

* بیانی (فهرست فیلمها ص ۱۸۱) .

- * دانش‌سرا (نشریه ۵ : ۶۳۵) .
- * دیوان هند ۲۰۶۷ و ۲۰۶۸ .
- * خان ملك ساسانی (نشریه ۵ : ۱۱۵) .
- * گرجستان بنیاد کیکلدزہ PK 21/55 ص ۹۶ فهرست .
- * ملك ۶۳۲۳ مورخ ۱۰۰۶ و ۳۸۴۶ (مانند مجمع‌الانشاء است) .
- * ملی تهران ش ۱۰۷۱/۱۰۷۷ (۱۲ دفتر ثبت) نستعلیق شدہ ۱۱ و ۱۲ (معارف ۱۷۷ : ش ۱۴۳) .
- موزہ بریتانیا Add 7688 (ریو ۱ : ۳۹۰) و Or 3482 (ذیل ریو ص ۳۵۲ ش ۳۹۸) و Add 7654 (فهرست ترکی ریو ص ۸۳ - ۸۷) .
- ۱۱۰ - محمد داراشکوه و برهان‌الدین رامپوری مکاتبات و نامدنگاریها به‌هم‌دیگر دارند .
* افغانستان (فهرست بورکوی ص ۶۱) .
- ۱۱۱ - شاه‌دخت زیب‌النساء بیگم مخفی جواهر رقم رنگین‌نویس مرید خواجگان جویباری و دختر عالم‌گیر پادشاه هند و دل‌رس بانوییگم دختر شاه نوازخان صفوی (۱۰ شوال ۱۰۲۸ - ۱۱۱۴) زیب‌المنشآت دارد که میرزا خلیل آن را گرد آورده نیز جنگی که روزی از دست‌کنیزش در آب افتاده و تنه‌اش شده و یک مرقع نمونه‌های خطوط خطاطان و خوشنویسان و نقاشان معاصر که آنهم از دست رفته ولی دیباچہ آن که ملارضای راشد آن را نوشته بود در کتابخانه خدا بخش پتند هست .
(خوشنویسان بیانی ص ۲۲۲ - تذکرہ شعرای کشمیر اصلاح میرزا ص ۱۰۹ و ۱۸۹ و ۲۷۹ و ۶۰۷ و ۶۱۰) .
- ۱۱۲ - علاء‌الدین محمد بن جافظ درویش محمد کتاب الوثائق و جامع الوثائق نگاشته است .
* افغانستان (ص ۳۱۹ فهرست) .
- ۱۱۳ - آقا محمد معنیای اردوبادی پسر حاجی محمدخان در ۱۱۰۹ منشآت و منظومات گرد آورده است .
* دانشگاه ۲۵۹۱ .
- ۱۱۴ - اعتمادالدوله میرزا محمد طاهر وحید پسر محمد حسین خان قزوینی واقع و مجلس‌نویس و منشی (۱۰۱۵ - ۱۱۱۲) منشآت دارد بنام شاه‌عباس دوم که بارها در کلکتہ و لکهنو و تهران چاپ سنگی شده است (استوری ۱ : ۳۱۵ - ۱۵۱۹ و ۲۸۲۳ - نشریه ۲ : ۴۸ - تذکرہ خوشنویسان هفت‌قلمی ص ۱۱۷ - خوشنویسان بیانی ۷۸۲ - ذریعہ ۹ : ۱۲۶۶ - فرهنگ سخنوران ص ۶۴۷) .
- * آستان‌قدس ش ۱۱۶ (۳ : ۱۹۶) .
- * ادبیات تهران ش ۱۳۳ ج (۱ : ۴۷۲) .
- * بادلیان ۸ - ۱۳۸۷ .
- * بنگال ش ۶ - ۱۹۵۵ (ایونف ۴ : ۱۸) .
- * پاریس ش ۶۸۴ بلوشه .
- * دانشگاه ۵۶۰۵ (۱۰۴ نفیسی ازسده ۱۲) با عنوانهای فصل و باب و قسم و کتابت و رقعه و تا پائزده فصل دارد و آشفته است و ش ۸۲۳۵ با تاریخ ۱۲۱۷ .
- * دیوان هند (فهرست برون‌ورس ص ۱۱۳ و ۱۹۰) .
- * رشت ش ۱۸۹ (فهرست فیلمها ص ۲۱۰) .
- رہاتسک ص ۶۱ س ۷ .
- * کمبریج (ذیل فهرست برون ۲ : ۷۰۳ و ۱۲۵۹) .

- * مجلس ۵۱۶۲ (۱۴ : ۲۴۵) .
- * ملك ۲۳۶۱/۱ درسد بخش فارسی و عربی و ترکی .
- * موزه بریتانیا (۱) Add 7690/1 و Or 1754/1 (ریو ۸۱۰ و ۱۰۱۹) .
- ۱۱۵ - ضوابط عالم گیر ، راهنمای درباری و دیوانی است از سال ۱۱۰۱ و درباره وضع اجتماعی و حقوق واداری هند .
- * موزه بریتانیا (ریو ۹۸۹) .
- ۱۱۶ - مکاتیب و منشآت محمدیوسف منشی لاهیجانی وسایل همدانی ومیرزا کاظم وزیر و طغرا و مسیحای کاشانی و اعتمادالدوله در بیاض مرتضی قلی خان شاملو مورخ ۱۱۰۲ .
- * گلستان ش ۷۵۱ (ص ۶۰۹ فهرست) .
- ۱۱۷ - لیکهراج منشی مفیدالانشاء دارد که کامیاترای باکمک آخوند سعید اشرف مازندرانی در ۱۱۱۰ آن را گرد آورده و نامدهای کامکارخان و علی قلی خان در آن هست .
- * بادلیان ۱۳۹۹ مورخ ۱۹ محرم ۱۱۹۱ فصلی برابر با ۱۴ دسامبر ۱۷۸۳ در عظیم آباد .
- ۱۱۸ - محمد صادق انباله ای در گذشته ۱۱۲۹ در ۱۱۱۵ در آداب عالم گیری مکاتیب و منشآت شیخ ابوالفتح عنایت الله قابل خان منشی ممالک که از طرف شاهزادگان و امیران و حکام به عالم گیر نوشته بوده و فرمانهای خود عالم گیر بنام شاهزادگان و امیران و حکام و صوبه داران را گذارده و در پایان آن سرگذشت شاه جهان و شاهزادگان و خاندان تیموری را که خود نوشته است آورده است .
- * آصفیه ش ۸۶ انشاء نوشته ۱۱۱۶ و ش ۲۹۴ انشاء نوشته ۱۱۸۸ (۱ : ۶۶) .
- ۱۱۹ - منشی الممالک میرمنشی والا شیخ ابوالفتح قابل خان تتوی در گذشته ۳ - ۱۰۷۲ که آداب عالم گیری بنام اورنگ زیب ساخته و شیخ محمد صادق مطلبی نسب سرهندی در گذشته ۱ محرم ۱۱۲۹ به درخواست پسرش محمد زمان در ۱۱۱۵ آن را گرد آورده است ، چند بار در هند بچاپ رسیده است .
- * آصفیه ۲۹۴ انشاء (۱ : ۶۶۰) و ۱۸۶ انشاء (۱ : ۶۶) .
- * بنگال ۹ - ۲۸۷ فهرست ایوانف (۱ : ۱۵۶) .
- * دیوان هند ش ۳ - ۳۷۱ .
- * موزه بریتانیا مورخ ۱۱۲۵ (ریو ۱ : ۳۹۹) .
- ۱۲۰ - محمد جعفر بن محمد فاضل بنجوری یا بیجنوری لکهنوی در انشاء عجیب خود ترسل و نمونه نامه ها گذارده و آن در سه نوع است : مکتوبات ، مراسلات ، رقعات ، بیشتر آنها خصوصی است و عادی ، به سال ۱۱۱۸ آن را ساخته است .
- * ایوانف ش ۳۸۰ (۱ : ۱۶۶) و ۹۵۸ (۴ : ۲۰) .
- ۱۲۱ - شیرعلی شیرحملة قیصر پوری لاهوری شاگرد حاجی محمد یوسف نقش بندی در انشاء فیض بخش نامه های گذارده و مانند مدخلی است در ترسل و در سال ۵۱ عالم گیری در ۱۱۱۸ تألیف شده و برخی از نامه های آن تاریخ ۱۱۸۰ و ۱۱۹۰ هم دارد که باید بعدها در نسخه افزوده باشند .
- * دیوان هند ش ۲۱۱۱ مورخ ۱۱۹۰ بنگالی (۱۱۹۷) .
- ۱۲۲ - نعمت خان عالی (در گذشته ۱۱۲۰) منشآت داد که از آنها است حسن و عشق او و منظورات عالی به نظم و نثر با دیباچه دیوان او و بندی در پزشکی و وقایع حیدرآباد .
- * ادبیات ش ۱۴۴ حکمت .

* بانکیپور ۹: ۱۰۵ ش ۸۷۸ .

قاهره ۲: ۱۹۵ .

موزه بریتانیا (ریو ۷۹۶) .

۱۲۳ - مادهورام دبیر لطف‌الله‌خان پسر سعدالله‌خان نامه‌های دیوانی او آخر دوره مغولی هند پایان فرمانروایی اورنگ زیب و نامه خود را در انشاء خود ساخته ۱۱۲۰ گنجانده است ، دو فصل در آن هست .

۱ - عرایض و احکام و اوامر و خطوط .

۲ - نامه‌های دوستانه .

با نامه‌های خصوصی مؤلف و آن در ۱۱۲۰ تألیف شده و در لکهنو بسال ۱۸۲۴ بچاپ رسیده است .

* بنگال ش ۱۵۰ ایوانف (۲: ۱۴۱) و ش ۷۹۱ ایوانف (۳: ۲۶) .

* کیمبریج برون ۱: ۱۱۲۰ و ۲: ۸۱۱ - ۱۲۰ .

۱۲۴ - دستورالعمل ، یادداشتهای رسمی مربوط به فرمان‌روایان محلی و گزیده‌ای از کتب تواریخ است ، به ترتیب تاریخی و سال‌شماری از راجه‌های پیش از اسلام دهلی تا سال ۱۱۲۶ .

* ایوانف ۱: ۱۶۶ ش ۳۸۱

۱۲۵ - عبدالرحمان بن شیخ برهان سیکری وال مفتاح‌المواصلات دارد که فرهنگ تاریخ مکاتبات علامی است به ترتیب تهجی و شرح عبارتهای عربی آن و ساخته در ۱۱۲۷ . گویا جز فرهنگ مکاتبات یادشده در ذیل ریو ش ۴ و ۱۶۹/۲ .

* ایوانف ۲: ۱۲۳ ش ۱۳۶ و ۳: ۲۱ ش ۷۸۵ .

۱۲۶ - شرف‌الدین علی بن عبدالمحسن موسوی شهرستانی اصفهانی مخاطب به احترام‌خان فرخ شاهی از درباریان فرخ‌سیر و بخشی کشمیر به خواهش مهارت‌خان در ۱۱۲۹ « درمنثور لطیف » ساخته و آن منشآت و نامه‌ها است .

* بانکیپور ۹: ۱۰۲ ش ۸۷۵ .

۱۲۷ - سید محمد ضیاء حقانی در انشاء زربخش خود نامه‌های دیوانی و درباری و فرمانها و یادداشتهایی گذارده از زمان عالم گیر و مربوط به سرزمین بنگال و بهار و آن را در ۱۱۳۰ در دو قسم : خطاب سلطان به سلطان ، فرمانهای شاه و نشانه‌های شاهزاده‌ها و عرضه داشت و پروانه خدمات ، ساخته است .

* دیوان هند ش ۲۱۱۴ مورخ ۱۱۷۲ .

۱۲۸ - علی اکبر بن محمد امین باخرزی اکابر خان منتخب والا دارد در نامه‌های منظوم در چهل فصل و آن را در ۱۱۳۰ (= نام کتاب) ساخته است .

* دیوان هند ۲۱۱۳ بی تاریخ .

۱۲۹ - سید اشرف‌خان میر محمد حسینی هروی سرهندی رقائم کرائم دارد دارای نامه‌های اورنگ زیب به پدر وی سید عبدالکریم امیر خان هروی سرهندی در گذشته ۱۱۳۱ ، او آنرا پس از مرگ پدر خودش گردآوری کرده است .

* افغانستان نسخه پروتا (راهنمای کتاب مقاله نگارنده درباره نسخه‌های افغانستان) .

* ایوانف ۲: ۱۶۷ ش ۳۸۳ .

* بادلیان ش ۲۵۳ .

- * دیوان هند ش ۸ - ۳۷۵ .
- * موزۀ بریتانیا (ریو ۴۰۰ نسخه‌های نوشته در ع ۱۲۱۴/۲ در لکهنو و ج ۱۲۳۹/۲) .
- ۳۰ - عنایت‌الله خان پسر میرزا شکرالله وقایع‌نگار بیست و هشت سال پادشاهی اورنگ زیب و درگذشته ۱۱۷۹ که کلمات و توقیعات و یادداشت‌های اورنگ زیب در دوران آخر پادشاهی او را در منشآت خود گرد آورده و آن را بسال ۱۱۳۱ تألیف کرده و نامش کلمات طیبات است (آصفیه ۱ : ۷۲) .
- بنام رفعات عالم‌گیری در لکهنو در ۱۲۶۰ و در لاهور در ۱۸۲۱ چاپ شده است .
- * ایوانف ۱ : ۱۶۷ ش ۳۸۲ .
- * بادلیان ۲۴۸ تا ۲۵۱ .
- * بهار ۱ : ۲۰۹ ش ۲۷۲ .
- * دیوان هند ۴ - ۳۷۳ .
- * موزۀ بریتانیا Add 26232 (ریو ۴۰۱) .
- ۱۳۱ - جوت پیرکاس که پسر مائرای شوقی از درباریان نواب حفظ‌الله خان و درگذشته ۱۱۱۹ (بخلد پیوسته) بوده است گلدسته سخن دارد که در آن منشآت و نامه‌های همین شوقی پدر خود را در دو طبقه منظم و عنثور گرد آورده است و تاریخ آن ۱۱۳۲ (بین گلشن بی‌خران) است .
- * بانکپور ۹ : ۱۰۳ ش ۸۷۶ .
- ۱۳۲ - منشی رام سینگه Ram Singh منشی نظام‌الملک آصف‌جاء درگذشته ۱۱۶۱ در ۱۱۲۹ در هفتاد سالگی گلشن عجائب ساخته و نامه‌های او و میان فرخ‌سیر (۱۱۲۴ - ۱۱۳۱) و محمد شاه (۱۱۳۱ - ۱۱۶۱) را در دو بخش در آن گذارده است .
- * اسوارت ش ۹ ص ۸۹ .
- * ایوانف ۱ : ۱۷۰ ش ۳۹۲ مورخ ۱۱۷۲ .
- * موزۀ بریتانیا Add 26236 (ریو ۴۰۲) .
- ۱۳۳ - ساطع کشمیر زنده در زمان بهادرشاه تا ۱۱۳۶ منشآت دارد .
- * اسپرنگر ص ۱۲۳ .
- * دیوان هند ۲۹۴۲ .
- ۱۳۴ - تهوری مل Thurimal تمکین منشی گلدسته فیض دارد که پسر پسرش پوران چند سرشار پسر بختمل درشش فصل بسال ۱۱۳۹ آنرا تحریر و نشر کرده است .
- * موزۀ بریتانیا Or 1809 (ریو ۹۸۷) .
- ۱۳۵ - جنگ دارای نامه‌ها و منشآت و وقف‌نامه‌ها مورخ ۱۰۶۳ - ۱۱۴۱ .
- * مجلس ش ۳۴۵۵ (۱۰ : ۱۳۳۴ و ۱۳۸۵) .
- ۱۳۶ - خان زادخان امان‌الله حسینی درگذشته ۱۰۴۶ تا ۱۰۴۶ رفعات دارد که در کلکته و در لکهنو به سال ۱۲۶۹ چاپ سنگی شده است ، او مؤلف چهارعنصر دانش است (ریو ۵۰۹) .
- * ایوانف ۳ : ۲۲ ش ۷۸۷/۳ و ۴ : ۱۶ ش ۹۵۱ .
- * بانکپور ش ۲۷۰ .
- * برون کیمبریج ۲ : ۶۹۹ .
- * پرچ ۱۲۹ .
- * دیوان هند ۱۷۶۳/۷ و ۱۸۹۳ و ۲۰۷۷ و ۲۹۳۴ .

موزقسه از دیدگاه روانشناسی

(۱۳)

جلال ستاری

گردونه آسمانی

می‌پیمایند .

تخیل عامیانه گردونه‌های آسمانی بسیار ساخته و پرداخته است ، اما همه این گردونه‌های اساطیری دارای همان خصیصه گردونه الهی یا گردونه خدای اساطیری رعداند ، یعنی از هرمانی فرامی‌گذرند و روی ابرها از میان رعد و برق بی‌آنکه آسیبی ببینند ، سرعت عبور می‌کنند . این نکته هم در اساطیر و هم در قصه‌ها وجود دارد . درواقع یکی از عناصر اصلی قصه‌ها همان حرکت و جابجائی با وسائل بسیار سریع یا غیرطبیعی است ، چون بالهای جادویی که در پاشنه‌های قاصدان خداوند اساطیری روئیده است ، کفش‌هایی که با آن هفت فرسنگ راه می‌توان رفت ، جانورانی چون اژدها که گردونه را در آسمان می‌کشند یا آدمیان را بروی بالهای خود به این سو و آن سو می‌برند . در قصه‌ها و اساطیر همیشه این گونه حرکت و جابجائی‌های خارق‌العاده با روشنائی یا آتش همراه است و این خاطره‌ایست که از طوفان بیادگار مانده است : در قصه‌ها و اساطیر گاه گردونه جادویی غرق در نور پدیدار میگردد ، گاه زیر سم اسبان یا دیگر جانورانی که گردونه را می‌کشند شعله‌های آتش زبانه میکشد . اما تنها عناصر مادی اسطوره در قصه جلوه‌گر نشده بلکه عناصر روانی اسطوره نیز بی‌کم و کاست در قصه نقش بسته است . پیش از این به اشاره گفتیم که طوفان در ناهشیاری مردم بدوی دو جریان متضاد برانگیخته است : این مردمان هم صاعقه را می‌پرستیدند و هم از آن می‌ترسیدند ، زیرا صاعقه گاه برکت (باران) می‌آورد و گاه نکبت (آتش‌سوزی) . این دو قدرت متضاد راننده گردونه طوفان (نخستین خدای اساطیری آسمان) در قصه‌ها به صورت دو گونه گردونه : گردونه خوشبختی خاص کارهای نیک و گردونه بدبختی خاص کارهای بد درآمده است که یکی را پرندگان و آندیکر را غولان

یکی از پدیده‌های طبیعی که بیش از هر چیز دیگر انسان ابتدائی را به هراس انداخته ، طوفان و رعد و برق است که صدائی هولناک دارد و خانه و جنگل را به آتش میکشد . انسان پس از ساختن گردونه با چرخهای چوبین توپر به شکل تخته گرد ، میان صدای حرکت گردونه پربار و صدای تندر مشابیهتی یافت و چنین پنداشت که صدای رعد به سبب گردش گردونه‌ای بزرگ در پهنه بیکران آسمان است و راننده‌ای گردونه رعد را بر فراز ابرها می‌راند . بدینگونه نخستین خدائی که انسان دوران جاهلی بسبب ترس و تشویش از رعد و برق آفرید ، خدائست همانند راننده گردونه که عامه مردم او را خدای آسمان می‌نامند چون قلمروش سراسر آسمان است و آذرخش شلاق‌سی است در دستش ، در دین زرتشتی این راننده Dhiaus یا Dhiau نام دارد ، سامیان او را Adad یا Hadad می‌نامند ، در اساطیر کلدی و آشور Bêl و در اساطیر یونانی زئوس نامیده می‌شود . در بعضی جاها مردم اسطوره گردونه رعد را اندکی تغییر داده ، سورتی یا توسنی تیزگام و افسانه‌ای چون Pégase یا اسب بالدار بادپا را که به سرزمین غولان و عفریتان می‌رود جایگزین گردونه ساخته‌اند (در مناطق شمالی گردونه بدسورتمه بدل شده است) . باری روزگاری دراز مردم از خدای آسمان که روی ابرها بی‌هیچ دشواری ، به سرعت تمام حرکت میکرد می‌ترسیدند و فرمان می‌بردند و با توجه به کندی حرکت آدمیان در روی زمین ، می‌پنداشتند که گردونه الهی به سرعتی معجز آسا راه می‌پیماید و چنان سرعتی در روی زمین امکان‌پذیر نیست . این سرعت غیرطبیعی کم‌کم در قالب قصه و افسانه درآمد : برخی از آدم‌های هزارویک‌شب وقتی جامه‌ای از پر به تن می‌کنند ، بهمان سرعت خدایان راه

می‌کشند. پس هرکس بنا به نفس و باطن خویش دارای گردونه یا مرکوبی خاص است.

گردونه را مظهر و تجسم روح نیز دانسته‌اند، آنکه در گردونه نشسته است جسم انسان و غریزه صیانت ذات و ویرانکاری و همه خواسته‌های ناپسند و پست و نیروها و توانائی‌های مادی انسانست و ازینرو آدمی است ستیزه‌جو و جنگاور، اما راننده گردونه طبیعت روحانی انسان است که درواقع راهبر و رهنمون گردونه‌است. دراینجا با سرشت دوگانه انسان که یکی مادی و آن دیگر معنوی است سروکار داریم. این دو تن (نشسته در گردونه و راننده گردونه) راهیاب یک مقصد و سرگرم یک‌پیکارند، ازهم جدا هستند اما هر دو به یک کار و پایان آن نظر دارند و با همه نیروی خویش در برابر هجوم دشمنی مشترک پایداری میکنند. درواقع آندو یک‌تن بیش نیست و با این همه دو گونه پیکار یا جنبه‌های دوگانه پیکاری را که هر انسان درگیر آنست نشان میدهد. بنابراین گردونه‌های اساطیر و قصه‌ها وسیله جابجائی روح‌اند یا مرکب و حامل روح که به‌سوی ابدیت و زمان بی‌زمان راه می‌پیمایند. خود را از گردونه بزرانداختن یا بازکردن اسب از گردونه نشانه مرگ و خودکشی است و بدین معنی که روح خواستار بیرون آمدن از قالب و قفس تن است، چون با آن درپیکاری مرگبار درگیر شده است. در اساطیر و قصه‌ها گردونه‌های آتشین نیز هست که مربوط به آئین پرستش آفتاب یا خدای تندر است، نشستن قهرمان در گردونه آتشین و حرکت گردونه کنایه از گردن نهادن جسم به امر روح و سوختن جسم برای فروزان نگاه داشتن روح است. آنکه در گردونه آتشین به‌سوی ابدیت میتازد، انسانی روحانی است که جسم مادی خویش را در راه اعتلای روح فنا می‌سازد. گردونه آتشین رمز ماده‌ایست که از روشنائی روح تابناک گشته است.

جانوران واقعی یا موهومی که گردونه را میکشند نمودار خواسته‌های نیک یا بد راننده‌اند. خوبی یا بدی قصه و اراده راننده گردونه چه انسان و چه خدا، به‌حسب نوع، جنس و روی و رنگ حیوانات آشکار میشود. معمولاً اسب سفید نشانه پاکی روح و آرمانی والا و ارجمند است. به گردونه خورشید که نماد عالی‌ترین نیروهای روانی است اسبانی سفید بسته‌اند. معنای نمادی جانورانی که گردونه‌ها را پیش می‌رانند در قصه‌ها و اساطیر یکی‌ست. این جانوران بر دو نوع‌اند: نیک یا بد، آرام‌بخش یا هراس‌انگیز، کبوتر و اسب سفید یا کلاغ و مار و ازدهای آتشین کام. توسن تیزپا که معمولاً مرکوب جوان عاشق در طلب یار است یا بسته به گردونه‌ایست که جوان در آن می‌نشیند، نماد نیروی غریزی رها شده و لگام گسیخته و نیست مهرورزی و کامجویی شتابزده بی‌هیچ گونه زمینه‌سازی عاطفی است.

پرنده‌گان کوچک کنایه از بوس و کنار و عواطف و احساسات دوستانه و مهرآمیز و بمنزله غلامان و بندگان و خدمتگزاران دژ بانوان عاشق‌پیشه‌اند و میکوشند تا عشاق را به هم برسانند. پرنده‌گان در حال پرواز یا خواندن چنانکه پیکان، زوبین و بادنماد تمایلات و خواسته‌های عنان‌گسیخته و اراده کامجویی و مهرورزی‌اند. در بعضی قصه‌ها پرنده‌گان، عاشق سرسختی هستند که مسخ شده‌اند و در بعضی دیگر پرنده‌گان مهربان و نیکوکاری می‌بینیم که آرام‌بخش دردها و رنج‌ها هستند و گاه جایگزین پدران و مادرانی میشوند که در حق فرزندان خود کوتاهی کرده‌اند، چون کرکس که در مصر باستان نماد مادر بوده است. در اینگونه قصه‌ها همیشه پرنده‌ای به یاری انسانی دردمند می‌آید. این پرنده که محرم اسرار و کمکش معجز آساست، تنم (Totem) است یا فرشته‌ای نگاهدار انسان. نمونه چنین پرنده‌ای مرغ راستگو و نیکوکاری است که در قصه دوخواهری که به خواهر کهنتر خویش رشک می‌بردند (هزارویک‌شب) به‌سخن می‌آید و حقیقت را فاش میکند. کلاغ چون همه پرنده‌گان سیاه در قصه‌های غربی و گاه شرقی نماد هوش و فراست است و آنچه از قدرت و اختیارش در تعیین سرنوشت مردمان می‌گوید دال بر هوشیاری اوست. کلاغ نزد قبایل سرخ‌پوست و مردم سیبری نماد فرهنگ و تمدن است. در بیشتر قصه‌های غربی و گاه در بعضی قصه‌های شرقی کلاغ مشاور و ناصح هوشیار مردمان است و از آینده و آنچه روی دادنی است خبر میدهد. ابوالهول نیز مظهر دانایی و معرفت کامل است. پرنده‌گانی چون عقاب آورنده طوفان و صاعقه و بنابراین مبر بارندگی و باروری و برکت و فراوانی پنداشته شده‌اند.

پرنده‌گانی که چون کبوتر و قناری و بلبل و خروس بالی‌بیدو ارتباط دارند، سفیدرنگ و همه پرنده‌گانی که معرفت فعالیت هوش‌اند سیاه‌رنگ منجم می‌شوند. خروس مانند ماهی در آغاز نماد مهرورزی بوده است. کبوتر نیز چون کبوتر آفرودیت مظهر همین غریزه است. درواقع خروس نماد شور و سائقه مهرورزی است و کبوتر پیک عشق یا قصد عاشق است. پرنده‌گان رنگارنگ با حواس و عواطف و هوش سروکار دارند بلکه نشانه هیجانات‌اند. هنگامیکه در قصه پرنده‌گان کوچک ظهور می‌کنند یقین می‌توان کرد که کار به سرانجام میرسد، اما اگر پرنده‌گان، بزرگتر از کلاغ یا کبوتر باشند کار تباه میشود. معمولاً ظهور پرنده‌گانی به اندازه غراب نشانه آغاز فساد و تباهی کارهاست. حاصل سخن این که پرنده‌گان و مرغان بر رویهم نمایشگر صلح و آشتی و عشق و عاشقی و پرنده‌گان ناطق نمودار معرفت و فرزاندگی‌اند و شاید ازینروست که پرنده‌گان را نماد روح دانسته‌اند.

ریشه‌ها را بنحیرشال و حکم

مهدی پرتوی

«دوقورت و نیمش باقیست»

مَثَل بالا در مورد کسی بکار میرود که حرص و آرزو را معیار و مکیالی نباشد و بیش از میزان قابلیت و شایستگی انتظار تَلَطُّف و مساعدت داشته باشد. البته این مثل از جنبه دیگر هم مورد استفاده و ضرب المثل قرار میگیرد و آن موقعی است که شخص درازاء تقصیر و خطای نابخشودنی که از او سرزده نه تنها اظهار انفعال و شرمندگی نکند بلکه متوقع نوازش و محبت و نازشست هم باشد. در اینگونه موارد است که میگویند: فالانی دوقورت و نیمش باقیست.

اکنون ببینیم این «دوقورت و نیم» از کجا و چه موقع ضَرْبُ الْمَثَل شده است.

چون حضرت سلیمان پس از مرگ پدرش داود براریکه رسالت و سلطنت تکیه زد بعد از چندی از خدای متعال خواست که همه جهان را در یدِ قدرت و اختیارش قرار دهد. برای اجابت مسئول خویش چندبار هفتاد شب متوالی عبادت کرد و زیادت خواست. در عبادت اول آدمیان و مرغان و وحوش، در عبادت دوم پریان، در عبادت سوم دیوان، در عبادت چهارم باد و آب را حقتعالی بفرمانش درآورد. بالاخره در آخرین عبادتش گفت: «الهی هرچه بزرگبودی آسمانست باید که بفرمان من باشد»^۱. خداوند حکیم علی الاطلاق نیز برای آنکه هیچگونه عذر و بهانه‌ای برای سلیمان باقی نماند هرچه خواست بدو داد و همه جهان را بامر و فرمانش درآورد. خلاصه کار قدرت و سیطره سلیمان بجائی رسید که بقول صاحب کتاب

قصص الانبیاء «چون بکوه رسیدی کوه با او سخن آمدی که ای پیغامبر خدای، در من زر است یا سیم یا گوهر، هرچه بودی بگفتی. اگر خواستی برگرفتی و اگر نه بماندی تا وقت حاجت، و بیشتر بدشت و بیابان بودی... و همچنین از زمین آواز آمدی که دروی گنج است و همچنین از دریا آواز آمدی که دروی گوهر است و مروارید. همه چیز او را مسخر بود...»^۲.

باری، چون حکومت جهان بر سلیمان نبی مسام شد و بر کلیه مخلوقات و موجودات عالم سلطه و سیادت پیدا کرد روزی از پیشگاه قادر مطلق خواستار شد که اجازت فرماید تا تمام جانداران زمین و هوا و دریاها را بخوردن یکوعده غذا «ناهار» ضیافت کند! حقتعالی او را از اینکار بازداشت و گفت که رزق و روزی جانداران عالم با اوست و سلیمان از عهده این مهم بر نخواهد آمد. سلیمان بر اصرار و ابرام خود افزود و عرض کرد: بارخدایا، مرا نعمت و قدرت بسیار است، مسئول مرا اجابت کن قول میدهم از عهده برآیم! مجدداً از حضرت رب الارباب وحی نازل شد که اینکار در یدِ قدرت تو نیست. سلیمان در تصمیم خود اصرار ورزید و نیدا درداد: پروردگارا! اکنونکه بامر و مشیت تو متکی بسعه ملک و بسطت دستگاه هستم همه جا و همه چیز را در اختیار دارم چگونه ممکن است که حتی یکوعده نتوانم از مخلوق تو پذیرائی کنم؟ اجازت فرما تا هشر خویش عرضه کنم و مراتب عبادت را باتمام و اکمال برسانم...

استدعای سلیمان مورد قبول واقع شد و حق تعالی بهمه جُنُبندگان کبره خاکی فرمان داد که فلان روز بخیافت سلیمان نبی بروند و رزق آنروز را از وی بستانند. سلیمان دیگر از فرط خوشحالی در پوست ننگجید و بهمه مخلوقات و موجودات تحت فرمان خود از آدمی و دیو و پری و مرغ و وحوش دستور داد تا در مقام تدارك و طبخ طعام بآیند. برب دریا جای وسیعی ساخت که هشت ماه راه فاصله مکانی آن از نظر طول و عرض بود. بقولی هشتصد هزار دیگر بزرگ اطمعه و اغذیه متنوع طبخ کردند و در آن منطقه وسیع و پهناور چیدند. سپس تخت زرینی بر کرانه دریانهادند و سلیمان بر آن جای گرفت. آصف برخیا کتابخوان مخصوص و چند هزار نفر از علمای بنی اسرائیل گرداگرد او بر کرسیها نشستند. چهار هزار نفر از آدمیان خاصگیان در پشت سر او و چهار هزار پری در قفای آدمیان و چهار هزار دیو در قفای پریان بایستادند. سلیمان نبی نگاهی باطراف انداخت و چون همه چیز را مهیا دید بآدمیان و پریان فرمان داد تا خلق خدا را بر سر سفره آورند. ساعتی نگذشت که ماهی عظیم الجثه ای از دریا سر بر کرد و گفت: «پیش از تو بدینجانب فدائی مسموع من شد که تو مخلوقات را خیافت میکنی و روزی امروز مرا بر مطلبخ تو نوشتند، بفرمای تا نصیب مرا بدهند»^۴. سلیمان گفت: اینهمه طعام را برای خلق جهان تدارك دیده ام، هر چه میل داری بخور و سنجوع کن. ماهی موصوف بیک حمله تمام آماذ گیهای مهمانی را در کام خود فرو برد و مجدداً گفت: «یا سلیمان:

اطعمنی». سلیمان نبی که چشمش را سیاهی گرفته بود در کار اینحیوان فرو ماند و پرسید: مگر رزق روزانه تو چه مقدار است که هر چه در خلال اینمدت برای کلیت جانداران عالم مهیا ساختم همه را بلعیدی و همچنان آزمندی میکنی؟ ماهی عجیب الخلقه در حالیکه بعلت جوع و گرسنگی یارای دم زدن نداشت با کمال ضعف و ناتوانی جوابداد: خداوند عالم روزی صد وعده و هر وعده «یا قورت» غذا بمن کمترین میرساند که امروز بر اثر دعوت و مهمانی تو فقط «نیم قورت» نصیب من شد. هنوز «دوقورت و نیمش باقیست» که متأسفانه سفره تو برچیده شد. ای سلیمان «اگر ترا از اطعام یا جانور مقدور و میسر نیست چرا خود را در این معرض باید آورد که جین و انس و وحوش و طیور و هوام را طعام دهی؟»^۴. سلیمان از آن سخن بیهوش شد و چون بیهوش آمد در مقابل عظمت کبریائی سر تعظیم فرود آورده عرض کرد: پروردگارا: توبه کردم، روزی دهنده خلق توئی، قادر و توانگر توئی، حکیم علی الاطلاق توئی و من درویش ضعیف زبون عاجزی بیش نیستم «وما من دابر الا علی الله رزقها - آیه».

خلاصه آنروز همه جانداران عالم گرسنه بماندند و این عبارت ضرب المثل شد.

۱ و ۲ - قصص الانبیاء، صفحه ۲۸۲.

۳ و ۴ - روضة الصفا، ۱، صفحه ۳۷۱.



مقایسه انتخاب فیلم رنگی برتلف

هادی شفایه

حکم و قضاوت در مورد «بازده» رنگها مبهم و قابل تردید است زیرا که مقایسه تصویر با اصل آن فقط به کمک خاطرات شخصی، که کم و بیش «دگرگون» و حتی «بیرنگ» شده‌اند، امکان پذیر میباشد و خاطرات بر اثر احساس و ادراک بصری، تحلیل ذهنی و روانی و تشابه فکری امپرسیون اریژینال دستخوش تعدیلات میگردد.

بر حسب استعداد و پرورش دید، دریافت و احساس بستگی دارد به ضبط کم و بیش آگاهانه رنگها و نوآنس آنها در لحظه مشاهده که عواملی چند از قبیل بیفکری یا تعمق، لاقیدی یا کنجکاوی قوه مخیله در آن نقش مؤثر دارد و در لحظه درک و احساس، نیروی فکر و زیباشناسی با ایفای نقش «انتخاب کننده بهترین» به تعدیل «اثر دریافت شده» میپردازد. قضاوت در مورد «بازده رنگها» ممکن است در قدرت هر کس نباشد، اما مقایسه‌ی در بین فیلم‌های مختلف، به علت اختلافات مهمی که در آنها مشاهده میشود، به هر کسی امکان طبقه‌بندی را سهل‌تر میسازد. حتی برای آماتورهای کم تجربه، مقایسه بین چندین فیلم و یافتن بهترین آنها آسان‌تر از اتخاذ تصمیم درباره کیفیت یک فیلم میباشد.

بعضی از فیلم‌ها میتواند دقیقاً اختلافات «بازده» رنگها را با نوآنس‌های بسیار ظریف مشخص کند، در حالیکه فیلم دیگری چمن و آسمان و آب را به رنگ «خاکستری - سبز» یکنواخت در میآورد و بقیه تصویر را قهوه‌ی کثیفی میپوشاند. گرچه تصویری با رنگهای ملایم و بی‌حال ممکن است بسیار زیبا باشد اما منحصر آ خواستن این نوع عکس و تظاهر به تبعیت از شیوه و روش خاصی همانقدر تصنعی به نظر میرسد که تخصص یافتن فقط در رنگهای درخشان و زننده!

نور و سایه، ملایمت و خشونت، بی‌رنگی و درخشندگی، همه به حیات و زندگی و دنیای ما متعلق است و تمام آنها ارزش ضبط و ثبت بر روی فیلم را دارد. بنابراین، هیچگاه نباید

طبیعت را یکباره در رنگهای ملایم، با اختلافات بسیار کم (همان چیزی که ناحق نام «رنگهای پاستل» بر آن میدهند) نشان داد.

انتخاب موضوع و تصمیم در مورد بدست آوردن کمپوزیسیونی با رنگهای لطیف یا قوی با شخص عکاس است و برای توفیق در منظور خود احتیاج به فیلمی دارد که قادر به انجام خواسته‌های او باشد و اختلافات رنگها را به حد امکان نزدیک طبیعت ثبت کند.

باید در نظر داشت که شناختن بعضی عیوب در بازده رنگها سهل‌تر است. آبی آسمان و سبزی گیاهان رنگهای بسیار متفاوتند و یک فیلم قدرت تمیز آنها را بطور بسیار واضح باید داشته باشد. از طرف دیگر، خود گیاهان سبزی‌های گوناگون دارد و نباید فیلم احساسی در انسان برانگیزد که تصور شود در روی زمین مثلاً جز اسفناج سبزی دیگری وجود ندارد.

رنگ سبز و «آبی - سبز» تا هنگامیکه نسبت به تمام رنگها رجحان و برتری نیافته به آن حدی که در طبیعت است فرح‌انگیز نخواهد بود. تصویر یک لیموی رسیده نباید رنگ خام و زننده «آبی - سبز» لیموی ترش را داشته باشد و همچنین رنگ ارغوانی بیمورد نیز نباید این میوه را به پرتقال تبدیل کند. وجود چنین رنگی سبب میشود که خاک‌ها غرقه به خون تظاهر کند و ابرهای آسمان «بنفش - کبود» بنماید. دیدن چهره‌های سبزی رنگ چون بیماران کبدی، همانقدر ناخوش آیند است که صورت‌های سرخ، همچون کسانی که سکنه در کمینشان باشد.

در اسلایدها سایه‌های آغشته به رنگ آبی بسیار زشت و ناراحت کننده است و بعضی‌ها از دیدن آن همان حالتی را پیدا میکنند که گاو از دیدن شل سرخ! مگر اینکه این رنگ بجا و مناسب باشد که در این صورت نیز باید رنگ صحیح و تمیز





داشته به سبز یا قهوه‌ای متمایل نشده باشد؛ مخصوصاً سایه‌های روی یرف و کوهستان. کسانی که چشمشان رنگها را آگاهانه می‌بینند چنین رنگهایی را نمی‌پذیرند.

در مورد فیلم‌های رنگی خصوصیات دیگر نیز دارای اهمیت کمتری نیست؛ مثلاً اگر در فیلمی که محو باشد و یا دانه‌هایی در آن بچشم بخورد زیباترین رنگها نیز قادر به افاده چیزی نخواهند بود. اختلافات در این مورد، بیش از درجه قدرت و حساسیت، به انواع مختلف فیلم‌ها از لحاظ سازندگان آنها، مربوط میشود.

اگر موضوعی دارای کنتراستی برابر «يك» بر «سی» باشد، به شرط محاسبه نور صحیح در نواحی روشن، باید که در تیره‌ترین قسمت‌ها نیز جزئیات را به خوبی نشان دهد. این نواحی نباید به سیاه قیری تبدیل شود.

امروزه، در اغلب فیلم‌ها، بیشتر معایب، خوشبختانه به اصل آن مربوط نیست بلکه بستگی دارد به ظهورهایی که با دقت کافی انجام میگیرد و در نتیجه عکاسی را به يك نوع بخت آزمایی تبدیل میکند. عکسی که با دقت زیاد و زحمات فراوان گرفته میشود معلوم نیست بالاخره از زیر دست متعددی ظهور چگونه بیرون خواهد آمد.

ظهور بعضی از فیلم‌های رنگی پزیتیف منحصرأ در لابراتوارهای مجاز انجام میگیرد و به همین جهت هزینه ظهور

آن با ارزش خود فیلم یکجا محاسبه و دریافت میشود. مانند فیلم کداکرم که فقط در لابراتوارهای کارخانه کداک ظاهر میگردد و تعداد این لابراتوارها در تمام دنیا بیش از ده تا نیست. و فیلم آگفاکالر پزیتیف که لابراتوارهای نمایندگی‌های آگفا مسئول ظهور آن هستند. - مواد شیمیائی ظهور این فیلم‌ها فروخته نمیشود. اما مواد لازم برای ظهور فیلم‌هایی چون آگفاکرم و اکتاکرم را در بستهبندی‌های حاضر می‌توان خریداری کرد. هر کس با وسائل ساده‌ی شخصی می‌تواند این فیلم‌ها را ظاهر کند. تنها اشکالی که در این مورد وجود دارد عبارت از اینست که بستهبندی‌های مذکور برای چندین حلقه فیلم است و پس از حاضر شدن محلول‌ها، مدت نگهداری آنها کوتاه میباشد (حداکثر دوهفته) و برای کسی که در این مدت يك یا دو حلقه فیلم گرفته باشد دور از صرفه است.

متأسفانه به علت عدم امکانات، چاپ نمونه‌های رنگی، از آنچه گفته شد، میسر نیست و به همین سبب کمتر به مطالبی درباره عکاسی رنگی پرداخته میشود، ولی بهر حال، چنانچه تاکنون بوده، گاهگاهی موضوعات مزبور مورد بحث قرار خواهد گرفت.

خوشبختانه این مشکلات تنها گریبانگیر ما نبوده حتی در بسیاری از مجلات مخصوص عکاسی دنیا، که به قیمت‌های زیادی نیز فروخته میشود، چنین مشکلی وجود دارد.

برای تهیه شماره‌های مختلف مجله هنر و مردم لطفاً در تهران به نقاط زیر
مراجعه فرمایند :

ژ کفر	خانه آفتاب
خیابان تخت جمشید - مقابل سفارت امریکا - شماره ۳۸۹	خیابان روزولت روبروی دانشسرای عالی شماره ۱/۱۵۴
شعبه‌های کتابخانه امیر کبیر	انتشارات خوارزمی و شعبه‌های آن
کتابفروشی ابن سینا	
میدان ۲۵ شهریور	خانه کتاب
کتابخانه چهر	خیابان شاهرخا - روبروی دانشگاه
روبروی دانشگاه	
کتابخانه سنائی (شماره ۱)	کتابفروشی سخن
خیابان شاه‌آباد	خیابان نادری
کتابخانه سنائی (شماره ۳)	کتابفروشی دهخدا
خیابان آذر روبروی دادگستری	روبروی دانشگاه
دفتر مجله هنر و مردم	کتابفروشی طهوری
خیابان ایرانشهر شمالی شماره ۳۰۰	روبروی دانشگاه

www.KetabFarsi.com